

تاریخ

در میان انسانها همواره یک نوع تمایز وجودی غاصی ممتاز میشود . این ویژگی که بواسطه آن ، نسل های خاص تاریخی از هرگونه نسل های تاریخی مجزای میشوند ، همان آغاز پایان دوران بهره کشی انسان از انسان است . گرچه زندگی اجتماعی همواره غالی از تحول و تغییر نبوده ، لیکن این بار با انقلابی توکل ترین کیفیتها مواجهیم که صرفا جلدی در جریان آزاد یعنی تکامل میگناید .

با این فرض جای شکفتی نیست که تمرکز ما میادگاه اشتغال و معارض تضادهاست . در یکطرف ، جهان نوازان محض جین افسی زخم خورده ، با غنسی صدچندان با سبانه ترین کینه خیزی ما و با و قبحانه ترین دروغ پردازی ها و اغراء ، روی مردم بیروسی میاورند که با سنگ و قف و جوب از آنها استقبال کرده اند . جنگلهای آنها را غور زار میکنند ، کشتزارهای آنها را بصورت قبرستان ملاحضای امریمنی و آهن آلات فواضه در میاورند ، بیفرسنگ و جمیع ارزها و نواسیس - آنها را میزنند و به دست اراذل ظلم را بر آنها حاکم مینمایند تا " ماسویت حفظ صلح و تمدن بعضی " شان را بخوبی انجام داده باشند .

در طرف دیگر ، متحد بدو ها و گرسنه ها قرار گرفته اند . آنها هم که خانه هایشان را منفجر کرده اند ، سرزمین شان را بیوز گرفته اند ، منابعشان را غارت کرده اند و بر سرشان نا پالم ریخته اند با اینهمه ، خلقهای تجدید یافته با داری میکنند ، و بسیاری فرزندان خلفان ، دانا طلبه و معمران دروغ شنند ، و در آخرین تحلیل تمام توطئه های فضیحت باور ، هر چند در هم کجور آنها فکرو معجزات اهریمنی بکار رفته باشد ، غنسی میکنند . امروز دیگر خلقهای جهان مطلق تاریخ را شناخته و با لفتجه ، باعتبار وجود خود بی برداوند ، لیکن بدینی است که در جهان انسانی ، یعنی در چهار چوبی اختیار ، هیچ بهتری بیون بذل اراده ممکن نیست . بلکه انقلابی میگوید " تاریخ بشریت ، تاریخ رشد مداوم از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی است " . از این نظر تاریخ بشریت پیوسته بردو طرف روان و راسته از حیوانیت حمل میشود . و " انسان " در هر تغییر و تحولی عمده را پیچیده دارد .

اینجا است که ویژگی و اختیار خاص نسل ما ، رسالت بزرگی نیز سر راه میاورد . و آن ضرورت صا رها انقلابی برای ضمیر جهان کینه به نو میباشد . البته اندر زبانی چون پاکسی ، شهادت بیات قدم و غیره برای حویبت انسان ها بیکه باید ضرورت تاریخ را با اختیار بردوش خود حمل کنند ، بی تاثیر نیست . ولی مقاصد کلی و انتزاعی که نمیتوانند چنین آفرینشی را عمده دار شوند ، بویژه ، در محیط های آلوده و جوامع غیر انقلابی کنونی ، که با انباشت سخن از روشنی دیگر میباشد . چنانکه " اسرار و ادبیات را جانی نماندن شدن نوعی

نام کتاب :

سیاهی یک مسلمان

تدوین شده در سال ۱۳۴۸
(گروه ایرنلوی - سال ۱۳۴۸)

این کار جمعی را سعید در حدی در همان زمان
تحریر کرده و به قسم درست (با یک نکته میافزاید بدین ترتیب که اگر این

پس از شدت میافزاید احمد رضایی، این کتاب
بنام وی منتشر شده و گاه به آن نام " نفیست حسنی "

دارد اند . برخی هم کتاب را با مقدمه و توضیحاتی
که بکتاب منبوره منتشر کرده اند . ما کار را پیش میرویم
که در آنکه در این سند آمده و خل و تصرفی نشده ولی حقوق

ت - م . آذر ماه ۱۳۸۷

سان بجای نوع دیگر " (۱) میدانند . بنا براین در عرصه ی توده ها و ضلعها ، جنبه ها
توده های عینی و مسافران مقصد واقعی میتوانند خالصانه و قاطعانه در مسیر حرکت بدهند .
طفا در این صورت است که شاع " متنوع و غیر متکثر " بر صحنه ی " ممکنات " میبکشد و عاقبت
جمله " ضروری و واجب " محقق میشود .
سبب عده ی گرد آوری این دفتر نیز همین است . فاجه ندارد آن کسی که میخواهد " جانفشانی
ایستوان گروگان آزادی وطن " و اعتبار ابد خویش را تقدیم کند ، سوزناورد .

پاسخ به یک سوال ؟

طبعاً آنچه قبل از آغاز تحلیل رستاخیز حسینی ، طرح میشود اینست که برادران زبان ، که
بعنی باید آثار عصر طلایی انقلاب و قهرمانی ناپید ، از تریب چهارده قرن بهتر ، نمونه میآوریم ؟ -
مخصوصاً که سبیل های معاصر بطور کلی خصوصیات غالباً مشابهی با وضعیت کنونی ما دارند .
بدیهی است گنجینه های عصر فعلی و کلیه ی نمونه ها و مظاهر آن بویژه برای قسراول ، -
خاصه ی بالاترین حسینی و گرامترین بزرگداشتند ، و در کس در ادبایی آنها اندک بغضی کنند ،
یا مفرحی است یا سادها ندهی . از این و سرگزینا بد در شناسایی و عبرت آموزی از آنها چیزی فرو گزار نمود
اما آنچه در این زمینه بارها پیرسی انقلابی که حسینی بن علی (ع) و باران برافروختند میکنند
علل مهمی دارد . عللی که دقت در آنها این گرد آوری را از صراحتی به تعصب و خود پهنی مکتبی پاک
میکند .

او باران ، به گواهی همه ، صدیق ترین و پاکیزه ترین مسلمانان بودند . ایشان در عده ی
احوال به قرآن و شیوه ی محمد (ص) استناد میدادند و از آغاز تا پایان ، چه آنگاه که مقدمات قیام را
فراهم میکردند و چه در میدان نبرد با محبس و اسارت ، هرگز از آن منحرف نشدند . نکتی مزبور از -
جمله ی نادر ترین مواردی است که کلبه ی علماء و مومنین و افراد فرهنگهای گوناگون در آن متفق بوده و
صحتند . این اتفاق نظیر نه تصادفی است و نه تبلیحاً حاصل شده . بلکه عظمت " حادثه " است
که هیچ تردیدی باقی نماند و در حقایق را محیر اید ، مانند دیوار بلند که نا پختا نیز ناپایده ننگدرد
به صورت حسینی (ع) و باران کاملاً در مکتب حل شده و ترکیب واحدی را تشکیل داده اند . -
ترکیبی که مشکل ستوان عناصر آنرا از هم تفکیک نمود . و اکنون دیگر میتوان از فرد به مکتب و از عمل به
نفس را اعتقاد و بدو توری را برد . و در این نقطه است که بررسی رستاخیز حسینی برای ما جاذبه ی
مدنی خاصی پیدا میکند و آنرا از سایر انقلابات متفکر میسازد . میخواهیم از مصادیق عینی و حسی
بیغاهیم و معانی را پیدا کنیم . آنگاه این معانی در یک معنی کلی تبلور مییابند و آن " حسینی

وجود " است که " تبیین جهان " نامیده میشود .
روشنی است که بدون این " تبیین " همه ی مرزها در هم میریزد و تفاوت خلقت و نور از میان میرود ،
دیگر همان ست و همها در هیچ تمیزی نیست . انسانیت عراقی را از ست میدهد و آنچه بجایماند
حیوان و پهای مکاری بهی نیست . آری میخواهیم با " تبیین " آشنا شویم که حسینی بن علی (ع) و
باران " تبیین " آند . اگر بحث های فلسفی ، پیچیده و پیچیده است و اگر صاحب نظر شدن در -
آن بزمیندی قبلی و زمان طولانی نیاز دارد ، این مردان استوار ، بهترین درجه های عیبتند که میتوان
از آن افق اسلام را نظاره کرد .

البته امروز عصر انقلاب و دوران فداکاری و وفاداری است . چرا که از انسانیت بر سر مرز -
فداکاری اعدای جدیدت میشود . اما در ک عظمت و عکوه عمل حسینی تنها وقتی میراث که بدانیم
انسان حاضر او از چه قدر و قهرمانی در بارگاه زمانی برخوردار بوده است (۱) .
این قدر و قیمت آنچنان است که فازه ی قریب یک هزار وصال بعد ، که قرن ها از سر آمدن دیدان -
بروگی نیز گذشته ، نویسنده های در عظم ترین کشور زمان ، فرزندان انسان را چنین دیده است :
" به برخی حیوانات نروماده بر میخوریم که در برابر سرکشود پراکنده و از فو تا ب
خود عهد سوخته اند ، تو گوئی بزمین دوخته شده اند ، پیوسته با عزمی جسم
در آن کار میکنند و آزار برود و میمانند ، صدای مطلق دارند و وقتیکه بر روی
دو پا میایستند سبکی و صورت آدمی دارند . اینان در حقیقت آدمیانی هستند
که شبیه کلبه ی خود پناهمیبرند و با آب و نان و دیشه و ساقی گیاه شکم خود
را سیر میکنند ، بار دیگران را بدو میبکنند و برای تاجه ی مسافر آنان
شکم و کشت و در میبکنند ... " (۲) .

اگر امروز ، انقلابین بزرگ بر اساس تمامی دانش و فرهنگ مترقی کنونی و در ک عینی از واقعیت
جهان فعول تکامل ، پایمندان میگذارند و انسان را محترم و با ارزش میدانند ، باید بد رستاخیز حسینی
از چه رو و با چه بدی از جهان ، انسانیت را ، که در قالب آزادیگی جسم میگردد ، بدان پایه ارجمند
داشت ؟ اینجاست که در پس نقیب و فرازهای این حماسه ی بلند ، غنای عالی نهفته است که در کفر و سر
کس را ترسین عذستی و مجتبی میکند . حاصل آنکه این نظم مارا ، ضرورتاً ، به صحت مضامین
مکتبی میماند که فانی " وحی " آن در چنان دورانی چنین مردانی را عرضه ساخت .

از سوی دیگر ، این گروه نیک آنچنان در طول سالها و قرون در ضمیر افراد کشور ما رسوخ کرده اند
۱ - کسی که تاریخی میباید ، همواره باید اصل تاثر متقابل زمان را در نظر بگیرد .
۲ - " لایسویس " نویسنده ی فرانسوی قبل از انقلاب کبیر .

(دنياى پاورلى از صفحہ نيل)
المست : فقال لهم : موتوا ثم احياهم " محمد و
۱- "ان لم يكن لكم دينوا ولا تعاون من السماء ، فكذلك

اسمهاله تاریخی

مبهور کهنگی عابد نوحا ، بویژه در قلمرو اجتماعی ، که انسان موموع آنتست ، حرفا و ذوق کد بقدر کافی کثیت ها بروردهم اثبات عقند مبرر شده اند . از اینرو مثلا تمهیدان درجهش اجتماعی ، نقطه جوی لایقتری فاشند . اراده و انسانهای آگاه و ندارک ذهنی انقلاب و انتقال مفاهیم خودی بر آحاد افراد میتواند ، متقابلا در هر عصری در حصول نقطه ، مطلوب موثر باشد . همچنین از آنجا که هر انقلابی زمینه و محتوای تاریخی خود را دارد ، همچنین بدلیل پیوند ارگانیک ، حوادث آن ، بر مری و وقایع قبل از نهضت حسنی بمطسور تعبیه گیری و تعبیل شده بانه از حدیث امام (ع) ضروری است . باین ترتیب عملکرد نهضت اعدای اجتماعی آن دیدان را که چنان اسمعاله تاریخی انجام میدهند ، منضمراطالعه میکنیم .

توضیح

بهر از آنکه عصرهای قومی در حد درین اشکال خود بر سهی اقوام عرب حاکم بود و از اینرو صادرات و حقیقتا پیشماری بین آنها جریان داشت . در حالیکه شاع صفت عربی بلبسه به حفظ ویژگیهای قومی این محدود میشد . البتعا امکان بر غری داری از تفاضرات متقابل ای ارگانسم اجتماعی وجود داشت . در چنین زمینه ای از جهالتها و قوت آراء که مالدیان در از دست داشت بهیابرا کرم (م) بر اساس نموده (وحدت خالق و بالنتیجه وحدت هدف) نظمی نوعی عرضه کرد . نظمی که بر اساس عدالت اجتماعی (انزواک منافع) ، مجزیه ای است واحد یکپارچه را تغییر ساخت . گرچه در حیطه ای این طور نیست اما باید یاد آوردی نمود و قس در نظام قرآن سخن از عدالت اجتماعی و با مساوات مبرود مرکز نیاید خرافه ای " فوج طبقات " ندای خود (۱) .

بکسر یا یاد آوری دینا میسم قرآن باید عالم نشان نمود که کتاب خدا با پیش عینی این ، از یکسو ، ضرورت های تاریخی را میبذیرد و در عاراج از چهار چوبی آن ها بعدد دستور نمیدارد (۲) ، و از سوی دیگر از آنجا که منافی هرگونه تحمیرات در تکامل نهادهای انسانی ، و همراه با آن تلبیس دستورات یا غرائط حدیسمد پدیده ها فاکید دارد . بهر صورت ، بهیابرا علوه ای یک اجتماع متوقی را در تحت لوای حاکمیت اعتقادات اسلامی بنا نهاد . ولی این بدان معنا نیست که " خلشهای حاطی " بویژه در عتبار بر تکبیل نهادهی نظام بهیابرا در چنین حدت محدودی بکلی ریشه کن شده باشد ، چه این امر مثلا در تاریخی است و بهر روی بی با یان حل تضادهای درونی انسان مربوط میشود .

- ۱ - همچنین اباجیلی از قبیل " اسلام ، راه سوم " و " اسلام بین سرمایه داری و کمونیسم " که این روزها بسیار منتشر کرده اند .
- ۲ - مانند احترام منوط به مالکیت خصوصی ، یا عدم الفاء صریح بردگی ، صنایع و غیره به " مقدمه مطالعات مارکسیستی " .

میدانیم که انقلاب نیز بلوک کلی در مقابل عناصر موجود در چرخش جزئی است و تربیت مسترانیان -
 ندارد (۱) . بسیاری از سران و افراد گذشته که اکنون " جنبه‌ی مفلوحت" دارند با حفظ کم و بیش
 مذهب و اطاعتی غریبی، حبرای تسلیم آئین امتیاز می‌افکنند . بنا بر این در آن این امکان وجود داشت که
 با تغییر در تسلیم جنبه‌ی مفلوحت، حاکمیت اخراج کنند . البته این معنا در مورد انقلابی صادق است
 ولی نه برای اسلام معاصر نوعی العاده اکیدتری است . چرا که تغییراتی که در اجتماع ایجاد نمود در فضا
 ناشی از دورن جاسوسی یا غیر خود بخودی در دست سازمان یافتگی (ریشه‌ی شدن) آن نبود (۲) بلکه از -
 خارج (وحی) نیز حرکتی القاء می‌شد و لذا باید مقرر گرفت " پدیده‌ی خاص " (۲) نگهداری و اکتال
 آن بسیار متکثر از انقلابات سخن است .
 این نگهداری و اکتال ناشی از مفلوحت و مفلوحت رهبری را بسیار مهم می‌کند و باید (۴) بهین دلیل
 است که ششم " امامت " را تکمیل دین دانست و آیدی " الیوم اکملت لکم دینکم ... " (۵) را در

۱ - این در موردی - در کتاب " بیماری کودکی کمونیسم، چه‌چیزی " - چنین می‌گوید : " نمیتوان
 کمونیسم را بر یک فرد دیگر یا مصالح انسانی که بر ما پداری بوجود آورده است، مصالح دیگری غیر از آنها موجود
 نیست .

در فکر بود و از آن نمیتوان تبعید کرد و نه میتوان منهدم نمود ، باید بر آنها غلبه نمود ، آنها را تغییر
 عکس داد ، آنها را استعمال کرد ، تعدد تربیت نمود ، همان طور که باید پدیده‌ی یک مبارزه‌ی متحد بر اساس -
 دیگران بودی و بر دل‌تاری خود پرورد و از آنکه آنها نیز بطور ناگهانی در اثر یک معجزه ، در اثر فیر خروج القدس یا
 در اثر تاثیر بر آسمانی یک شمار ، یک هلسانه ، یک فرمان از پندارهای بود و ذاتی خودشان را می‌خوانند
 یافت و بلند برآید و این آنها غلبه بی‌پای سبزه‌ی طولانی و در نور علیه نفوذهای خرد بود و ذاتی انجام -
 چرا و گرفت ، تعدد تربیت نمود " .

۱ .. این می‌تواند بسیار مهم و محتاج توضیحات مفصلی است که در حوصله‌ی این گفتار نیست و مربوط به
 " ستمر متقابل و بیناها و زیر بناها " میشود و اینکه عامل ذهنی در ادوار مختلف تاریخی چه درجه‌ی تاثیر
 را نشان دارد . در مسلم اینست که اکنون تا در عامل ذهنی که بر جسمی آگاهی مربوط میشود ، و در بروز پدیده
 میشود .

۲ - رجوع شود به بحث " پدیده‌ی خاص " از کتاب " راه طی شده " ، سهندس یا زندگان ، ص ۱۲
 ۳ - شاید " گذریم باین دلیل که این امر محتاج مطالعه و توضیح بسیار زیادتری است و لازمست در
 مطر خود بحث شود .

۵ - انتهای آیه‌ی ۳ سوره‌ی مائده : الیوم اکملت لکم دینکم و انست علیکم نعمتی
 و رضیت لکم اسلام دنیا . بقول مولی کتاب " ششم در اسلام " : " حدیث غدیر از احادیث
 و دنیا لای باورنی در مذهب می‌باشد ()

از امامت یعنی علی (ع) از پیامبر (ص) در دست الوفا و دین می‌رسد .

وداع با پیامبر (ص)

پیامبر اسلام (ص) در حالیکه " اهل بیت " و " کتاب خدا " (۱) را که از جاهلست آلودگی بی به
 سر انداخته به نفعانی خود در میان اقصی می‌گذاشت با آنها وداع نموده و در گذشت . با اعتقاد وحی که
 اگر حرکتی از خارج القاء (۲) تبعید از این پس طی " راه " بالقام بعکاهی و اراده‌ی انسان وابسته
 شود .

موجوده که به تعبیر قرآن پس از از حالات گوناگون مقام جا نشینی خدا در زمین (طیفه‌ی الله) -
 سیده‌ی " اختیار " ، " امامت " نگاهدار (۳) الهی عده بود تا اراده و نود خدا " بخت او " -
 تمام گردد . سافریکه بارها از ابد این را تازیانی وحی درآید کمال جبر داده بود اکنون
 بمنزلی رسیده که باید تمام امور را با تکیه آگاهی و اراده‌ی خاص عهددار عده و بهیتراند .

علاقه

از تاریخ خلافت بهیتر و کم همه ظلمیم . نگرانی قابل توجه اینکه تعلیل حوادث پس از رحلت پیامبر -
 (ص) همین این حقیقت است که مقبولهای دقیق و صحیحی برای حل تضادهای موجود بکار گرفته نشده است .

(دنیا لای باورنی از مذهب قبل)

مسئله میان وجه و سنی میباشد و بهیتر از همه نفر از صحابی با سندها و عبارات مختلف آنرا نقل نموده اند و در کتب
 عامه و خاصه ضبط شده است . برای تفصیل به کتاب " فایده‌ی الحرام " ص ۷۹ و عبارت جلد غدیر و القدر
 مراجعه شود .

۱ - اشاره به حدیث معروف " نقلین " که بر طبق آن پیغمبر (ص) می‌گوید : " من در میان شما دویم
 با ایزد و با امامت می‌گذارم که اگر به آنها محکم بود هرگز گمراه نخواهم شد : قرآن و اهل بیت ، تاریخ
 قیامت از دم جدا نخواهند بود . این حدیث بیشتر از طریق ائسی و پنج نفر از صحابه‌ی پیامبر (ص) نقل -
 شده است . رجوع شود به " طبقات " جلد حدیث نقلین ، فایده‌ی الحرام ص ۲۱۱ نقل از ص ۱۰ " شمس‌الاسلام " .

۲ - چنانکه قبلا نیز اشاره کردیم ، منظور اینست که دیگر از این پس بشر باید راه -

تکاملی این را کاملاً بیای برود . و دیگر از وحی بمنزله‌ی حرکت تکامل دهنده بلکه از -
 خارج از وجود انسان القاء میشود ، خبری نیست .

۳ - آیه‌ی آخر سوره‌ی احزاب .

حکومت اسلامی

• راجع به حکومت اسلامی سخن بسیار رفته است. حتی برخی متجددان گفته اند که اصولاً اسلام را با حکومت کاری نداریم. از این رو که مثلاً در فقه دین و سیاست را به یکباره و بطلید از غرب از دو خولک جدا کرده اند. • سایر کشورهای اسلامی از این نوع پیشرو کم برخوردارند. • چنانکه در مصر در سال ۱۹۴۵ آن یکسال پس از قضای خلافت علی عبدالرزاق، قاضی یکی از محاکم شرع مصر و از درس خواندگان دانشگاه مصر که چند سالی را نیز در دانشگاه آکسفورد انگلستان گذرانده بود با انتشار کتابی بنام «اسلام اصول حکومت» (الاسلام و اصول الحكم) فکر لزوم جدایی دین را از سیاست برای نخستین بار در مصر به میان کشید و فقهه ای میان علماء و روشنفکران انداخت. (۱)

• ده ای میزگوشیدند اسلام را با سرمایه داری یا بهتر بگوییم با پرولتاریات که بزم بعضی متفکران غرب بهر (ویر) وجود عده ای سرمایه داریت دایمی دهند. • چنانکه ماکسیم رودنسون استاد فرانسی در کتاب «اسلام و سرمایه داری» (۲) تلاش دارد نهاد های مترقی سرمایه داری را از قرآن استخراج کند. • همچنین جریان دیگری وجود دارد که بر طبق آن چندان منافاتی میان اسلام و سوسیالیسم نیست. البته در امر سیاست و اقتصاد که خصون حکومت است. • وجود نیست. • از جمله در نوشته های مصطفی السباعی رهبر پیشین اخوان المسلمین سوره دلائلی ارائه میشود تا «طابقت» کامل شریعت و عرف اسلامی را با سوسیالیسم ثابت کند. (۳) البته در این نظر جای ظفر سبایی درباره حکومت اسلامی نیست لیکن باید مقرر شد که بندگان متفکران سرمایه داری و سوسیالیسم همه جنبه از موضوع مورد بحث خود ارائه داده اند و همین امر علت دلائل و برداشتهای متضاد ایشان است. • چرا که ابتدا در هر موردی از این موارد، ضرورتاً باید به دینامیزم قرآن (که کتابی ابدی است) و فایده با شرایط که بزم شیعه وظیفه ی آگاهترین و حق ترین صلحانان - مجتهدان - است - است -

(۱) - آله پاورتی (صفحه قبل)

زمان هر که او را در شام از فرمانداری عزل کرد و در ملا عام بیخ نمود...

این جریان طاعن بر اینکه باید همان شب سر مالک را در اجاق سوزاند در آن افکار نیز آمده است.

(۲) - تاریخ تمدن اسلام و عرب - گوستاو لوبون ص ۱۲۱

(۱) - نقل از «درباره ی ارتباط میان دین و فعالیت اجتماعی» دکتر حد

(۲)

(۳) - نقل از همان مقاله ی دکتر حمید هایت

از جمله در زمان خلیفه اول میبینیم برخی از طرفداران اسلام ایشان را از بند شریعت و احکام اسلام رها کرده و روایتی را که آمده بود دوباره به خطبهای جاهلی عودت کرده و از امامت حکومت مرکزی سرپیچی میکنند. • این بگر میگوشت تا با لشکر کشی آنها را وادار به امامت کند. • اما این بود تا آنوقت نیست. • بود با آنها از غل عده ای این سرکشی های محلی و قبیله ای فقدان کار پر حوصله ای و عیب و بریبی بر روی سوسو صلحانهاست. • لیکن چنین مینماید که خلیفه برای نابود ساختن ایشان با افتخار از سوی سرکشی و جنگاوریشان ایشان را بهر زمان تسلیم داشت تا همراه با مجاهدان بکار فتوحات بپردازند. • روشنی است که ساده دینی در حل تضاد فوق الذکر و اعزام پیام آوری که به پیام خود آگاه نیستند با لاف اهل آگاهی و مسئولیت همه جانبه ندارند. در دراز مدت چه فائضی حاصل میشود که گاه فرمانده اسلامی فدا مانند یک «فاتح» که بیشتر به غنیمت و افتخار تبار دارد عمل کرده شده می شود تا یک پیامبر (۱).

و شاید از سر همین «وجه به خارج» که مرکز ناشی از حل قطعی مسائل داخلی نبوده است می باشد که عناصر ضد انقلابی چون معاویه و اسعد زینبیه های قدرتمندی را تدارک ببینند و به جهت نبود که در زمان علی (ع) جهانگشایی بکلی خاتمه شد.

گرچه باین ترتیب کار مخالفتهای داخلی در زمان خلیفه ی اول خاصه بافت اما بعد ما این تضادهای لایحل مجدداً با قوتی شد چندان سر باز کردند و فتنه ها آغاز شد. • وینا که گوستاو لوبون ملی و دیناوت - عنوانه میکند: • تا وقتی که این دین جریان داشت (جهانگشایی) اسلام در قوت و تعالی بود و بر - کس از روزی که فتوحات کشوری اسلام به پایان رسید و دیگر جایی نماند که فتح شود از همان روز جفت داخلی شروع شد (۲). • برای درک اهمیت توجه به عامل درونی در برابر شرایط بیرونی به ضمیمه شماره یک مراجعه شود. • و این مراجعه بهتر است بعد از مطالعه ی حکومت علی (ع) (صفحات ۲۲ تا ۲۴) انجام گیرد.

(۱) - فی الظل می توان رفتار خالد بن ولید را در دایره رفت که یکبار از آنجا که حریف مقاومت نداشت کرد، بود پس از پیروزی میخواست با کشتن اسراء بقول خود «جوی خون» راه بیاندازد. • تاریخ ایران بعد از اسلام.

• همچنین در ص ۹۱ کتاب مزبور چنین آمده است: «... اصل خالد و قدر و خیانت او در موارد - منطقه نمایان بود خصوصاً در جنگ بنی حنیفه که به عشق زن مالک رقیب خود نسبت به آنها بعد از اسارت - کشتن خیانت کرد و خود مهمان آنها بود و میباید از او کشته و زن او را به زن او داده بود که هر در آن واقعه بر او غضب کرد و خواست خلیفه ی اول را وادار کند که او را حد بزند ولی او بگریه و زاری کرد تا (دیناوت) و پاورتی در صفحه ی بعد»

شود. باب اجتماع چنانکه در صفحات گذشته بین آیه و حدیث میسر شده که کتاب خدا از کس غیور نهی تاریخی
را می پذیرد. و از سوی دیگر در اکتال نهاد های اجتماعی بجانب بنیاد های ایدئولوژیک تاکید خاص دارد.
تخلیه و قبول مشروط مالکیت خصوصی وراثت و قشرهای فئید مستر اد ثروت و تولید اجتماع سهیم میکند و وجبات -
تفویض کرده همیشه روی را فراهم میسازد، ولی باتوانی از قبیل خمس (۱) و زکوٰه (۲)، صمیم را به دست
ذرائع (۳)، الح حرله (۴) و انفال (۵) و بنیاد هائی از قبیل وقف (۶) با قاطعیت تمام در مقابل -
مالکیت های بزرگ و تولید بخاطر سود - موضع میگیرد. چنین مینماید که اسلام برای تحقق بنیاد های -
اعمالی که در صورت آن ایجاد جامعه ای قرار دارد که سوا هوا ضابطه ی برتری ندارد (مجلسی -
جامعه ی بسی طیفه) با نظر آن تنبیهات کسی که ضرر های اجتماع آنها جبهه مطلوب بر خیزد خواهد داد (۷)
بجهت نیست که عیبه مواظبت و رهبری این تنبیهات را (که اهل حق العاده دینی است) بجهت -
نموده ی خود در عهد ی علی (ع) میدانست، که با پیامبر (ص) پیش از همه مشورت و در کتاب خدا -
اجتماع - کامل یافته بود.

اکنون باید پرسید بنیاد های آن مرکز مجوزی برای انطباق این کتب با سرمایه
داری و انصاف الشار حکومت نخواهیم یافت. خصوصاً باید یاد آور شویم که حکومت اسلامی در آنکه سرشار
از احترام به آزادی و اختیاری وجود انسانی است مرکز مشابهی با دموکراسی جود بدین ترتیب که با نظام خرافه
ای پیش نبوده و نیست ندارد (۸). بلکه بعکس حاوی نوعی افعال قدر غیور رهبری جمعی است که اگر

۱- یعنی پرداخت ۲۰٪ سود سالانه ی هر فرد پس از بیت المال.

۲- پرداخت ۲/۵٪ ثروت در عوالت.

۳- بر طبق این قانون مقدمه ی هر امر برای سرام است و حکومت میفرماید از هر چه که بزیان او منجر شود -
جلوگیری کند (لا ضرر و لا ضرار فی اسلام).

۴- بر طبق این قانون، حکومت اسلامی میتواند هر قدر از احوال انضیا را که صلاح بداند طبقه صادره -

صاحب کند.

۵- که بخاطر خلاصه عمومی بودن مالکیت منابع و معادن... را میسراند. رجوع شود به کتاب انفال طیف

آقای طیف غفوری.

۶- بررسی مثال نه وقف در کشورهای اسلامی فوق العاده جالب است. کافی است اشاره کنیم که
در اواخر قرن ۱۹ بعنوان مثال سه چهارم زمینهای مزمونی ترکیه یک دوم الجزائر و یک سوم تونس و یک چهارم
زمینان مزمونی ایران وقف عام بوده است. وقف از خصایص پیروزه ی حقوق اسلامی است.

پهنا هم در قالب یکی دو کلمه به آن اشاره کنیم. حکومت مطلق - بهترین جسم است. (۱). در این
حکومت است که گروه صاحب هوا که خصوصیت ویژه اش اهل طاعت (اکثرین بودن) نسبت باحوال اجتماعی قدرت -
و رهبری را بدست میگیرد و جامعه را بجانب بنیاد های قرآنی سوق میدهد. جالب اینجاست که این گروه به
لحاظ رفتار زندگی فرزندان وفادار طبقه ی رنجبر و محروم هستند.

طی (ع) و یارانی چون سلمان، ابوذر، عمار، عقیل و... بهترین نمودار رهبری مذکورند.

جامعیت و اشتراکیت جدید

اخرایان نزدیک پیامبر (ص) که در راه اسلام محمل رحمت بسیار شده بودند تشکیل قشر - صحابه -
را داد و در نزد مردم دارای یک نوع برتری طبیعی بودند. لیکن در زمان حیات پیامبر (ص) اینان هیچگونه
امتياز خاصی نسبت به دیگران نداشتند. پس از حیات پیامبر (ص) برخی از صحابه در کشاکش بین ایدئولوژی -
اسلامی و بقایای جاهلیت مغلوب نیروهای کهنه شدند و از همین جا نقطه ی بسی حسیبت
ها بسته شد. آنها آزمندان به صورت طفیلی هائی در آمدند که هر زمان میوات خواری قهرمانیهائی گذر شده
بود. خلاصه بنظر و سدا برتری طلیس و اشتراکی بوجود آمد که اساس آن نزدیکی با پیغمبر بود و از این
رهگرو از آنجا که در قرآن نام مهاجرین پیش از انصار ذکر شده. حکومت خاهر پیشرو مشورت حقیق
انصار گردید (۲).

اهمیت این انحرافات وقتی روشن میشود که ببینیم در دوران حکومت بنی امیه، صحبت از برتری عرب بر دیگر
اقوام است نه از آنجا که بعضی از مهاجرین و نزدیکان پیغمبر (ص) بسبب اینکه با پیامبر (ص) نزدیک بودند
خود را بر انصار و دیگران برتر میشمارند. اعراب نیز بدین طت که پیامبر از میان ایشان بیرون شده و امتیاز
خاص نسبت به غیر عرب (مجم) برای خود قائل بودند، اشتباه ریشه ی تمام برتری جوشیهای عرب بر غیر عرب
بود.

(دنیاله پاورقی از صفحه قبل)

(۷)- اشاره به این اصل که ناگزیر بعد از تنبیهات گسی و تنبیهات کیفی و بالنتیجه جهش صورت -

بگیرد. برای بهتر فهمیدن دیناسم قرآن به "مقدمه ی مطالعات مارکسیستی" رجوع کنید.

این اصل در همه پدیده های طبیعی و رویداد های اجتماعی صادق است.

(۸)- درک حقیق این مفاهیم و عدم اعتیاد آن با توجیه کاری غیر منطقی بدون داشتن بینش صحیح و

نگری همه جانبه از قرآن و دانش جبارزه ی انقلابی ممکن نیست.

(۱)- بزرگ نویسی شماره ۸ صفحه ی قبل مراجعه شود. (دنیاله پاورقی در صفحه ی بعد)

شمسرا

مر خلیفه فی دوم با قدرت تمام وظایف خود را انجام میداد * سختگیری وی، بویژه در مورد کارگزاران و فرماندارانش مشهور است * هم در آغاز کار و هم به هنگام عزل کارگزارانش و ازدراستی آنها صورت میگرد و اگر در پایان غلظتی کرده بود مازاد را قسمت میکرد و بخشی از آنرا به بیت المال باز میگردد * وی احکام و حدود در اینست و سستی در مورد خانواده اش بیلا استثنا اجرا میکرد * ولی مشی اقتصادی عربستان بود که ثروتمندی و مال اندوزی نیز بنحوی در آن مجاز بود * چنانکه خود در اواخر عمر گفته بود : * اگر در آغاز کار چنان بیابا بودم که در پایان آن قسم زیادی مال توانگران را میبرفتم و به مستعدان میدادم * (۱) * در این مورد ویل دورانت میگوید :

... عرفا همین را از خرید زمین کشاورزی منع کرده بود و میخواست در خارج عربستان به حال سباهیگری بنشیند و دولت و معاش آنها را فراهم کند تا ارزش جنگی خود را حفظ کند * ولی دستورات وی پس از مرگش فراموش شد * در ایام حیاتش نیز این امر بواسطه گشاده دستی وی بی اثر ماند و چهار پنجم غنائم را میان سپاه تقسیم میکرد و یک پنجم را به خزانه ی مسلمین میبرد * اقلیتی از مردان صاحب کفایت قسمت اعظم این غنای غنای روز افزون را بچنگ آوردند * اعراف قریش در کعبه و مدینه قصرهای مجلل بنیاد کردند و زیور شهرهای مختلف خانه ها داشت و هم او هزار اسب و ده هزار برده داشت عبد الرحمن عرف هزار شتر و ده هزار برده و چهل هزار بنار نقد (۱۹۱۲:۲۰۰ دلار) داشت * محمد بن قاسم خود را به دیدن تاسف میگردانست * (۲)

(دنباله ی پاورقی از صفحه ی قبل)

۱ - شرح تفضیلی این مطالب در اغلب کتب تاریخی صدر اسلام موجود است * رجوع کنید به * الفتحة الکبری * تالیف حمزه حسین ، ترجمه ی احمد آرام *

۱ - صفحه ی ۱۷ * الفتحة الکبری

۲ - تاریخ ویل دورانت ، جلد ۱ ، صفحه ی ۶۰

با توجه به آنچه تحت عنوان حکومت اسلامی در مورد مسائل اقتصادی اسلام اشاره شد (البته بطور خیلی مختصر و فشرده) جالب است نظر حضرت علی (ع) را به تقسیم اموال در زمان هر نیز ملاحظه کنیم * در این مورد طایفه حنین میگوید :

... برای علی (ع) آن بود که طبق سنت دیرین عمل شود (سقتر رسول خدا) (۱) ... علی (ع) میگفت : باید اموال را که بخرانه بیرون قسمت کن چند آنکه وقتی سال بر آید در هم و یادیناری در خزانة بماند و ده ی آن به مستحقان داده شود اما همان گشت این اموال فراوان است و کفایت نشود میترسم سر رشته ی کار از دست برود * سر انجام امر این نتیجه رسید که باید دفتری ترتیب دهد و نظری هر کسی را طبق آن بپردازد و مازاد آنرا بکشدارد * (۲)

توضیح اینکه رسول خدا (ص) بر پایه ی مساوات عمل میکرد و لذا علی (ع) در برابر نظر همان ، معذرت بود که باید بماند شیوه که حال اندوزی را مجاز نمیدانست عمل شود *

نکته ی دیگری که در بررسی دوران هر حائز اهمیت است عدم عزل و تغییر فرماندارانی چون معاویه و هر ظاهر است گر چه ایشان از هر بسیار حساب میبردند لیکن این مانع نبود که در برای رویه کاری و ظاهر سازی وسیع خود بآنچه میخواستند بپردازند * این خلدون یا لمن دفاع آمیز زندگی انسانی و بر نری و بری معاویه را چنین عوجه میکند :

* و چون معاویه هنگام آمدن هر بشام با ابست و شکوه و لباس پادشاهی و سباهیان کران و بسیج فراوان با عربین خطاب (عرض) ملاقات کرد هر این وضع را ناپسند شمر و گفت : ای معاویه آیا به روش کسریان (خسروان) آگرایده ای ؟ معاویه گفت : ای امیر المؤمنین من در عزری میباشم و با دشمنان روبرو هستم و ما را در برابر مباحات ایشان بآرایش جنگ و جهاز نیازمندی است * هر خاموش شد و او را تخطئه نکرد زیرا استدلال او به یکی از خاصد دین بود * اگر منظور ترک پادشاهی از اساس میبود به چنین پاسخی در برابر پیروی از کسریان (خسروان) و اتخاذ روشی ایشان قانع نمیشد بلکه بکلی او را بخروج از آن روش میانگشفت و - منظور هر از * کسرویت * اعمال ناسوده ای بود * است که این انبان در کفهر داری بکار میبستند * از قبیل ارتکاب باطل و سنگری و جفاکاری و پیروی راههای آن (سنگری) و نطف

(۱) - خطبه داخل برانتر از ماست *

(۲) - الفتحة الکبری جلد ۱ ، ص ۱۷ * صتا به خطبه ششمه مراجعه نمود *

از خدا و معاویه پاسخ داد که خود از این جاء و جلال گشود ایران و امور باطل ایشان نیست بلکه نیت و قصد او در راه خداست و از این رو هر ناجوش شد (۱) (۲)

لاحظه میشود که قطعه نوبی حاوی نوبی قشری گری و ساده اندیشی من نیز میباشد (البته در مدار بالا والا او کسی نبود که انت معاویه را تحمل کند و در گذشته نیز هر عارضی از این نوع بروز داده چنانکه طه حسین میگوید :

• در روز حدیبیه وقتی گذار قریشیه پیغمبر (ص) پیشنهاد کردند که زیارت نکرده از حقه خارج شود و پیامبر با اصحاب مشورت کرد ولی آنها با پذیرفتن درخواست قریش موافق نبودند و پیغمبر اصرار میکرد و این اصرار بر بعضی از اصحاب گران آمد - چندانکه هر گشت مثل عواری کنیم ؟ در اینجا بود که آثار غضب در چهره ی پیغمبر (ص) پدیدار گشت و گفت من پیغمبر خدا و بنده ی او هستم و مسلمانان دانستند ایس کار نباید از راه مشورت و رایزنی حل شود بلکه بوجوب وحی است که از آسمان آمده پس توبه کردند و تسلیم رای پیامبر شدند و خداوند • انا فتحنا لک فتحا مبینا • را تا آخر آیه در این مورد نازل کرد • (۲)

بهر حال خلیفه ی دوم در پایان کار خود شیرایی مرکب از شش نفر را حاضر انتخاب خلیفه ی جدید از میان خود کرد • این عهد عبارت بودند از : عبد الرحمن عرف، سعد بن ابی وقاص، یزید بن عوام و حاتم بن عبد الله، عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب (ع) • بی مناسبت نیست با اضمای شری بیشتر آشنا شویم :

۱- عبد الرحمن (ع) • وی در زمان جاغلیت با زبندان ورزیده ای بود • پس از اسلام نیز تجارتی وسیع داشت • در بکار انداختن سرمایه و کسب سود بسیار ماهر بود • درباره ی خودش گفته است : • سنگسی را بر نمیدارم مگر آنکه میدانم طلا و نقره ای در زیر آست • او از فروشنده ان بنام مدینه بود • پیامبر (ص) از جمله باو گفته بود : • هر عاقری و جز زانو گشتان به بهشت نیایی پس بخدا وام بده تا دو پای • آنگاه (۱) • عبد الرحمن حراث فراوانی بجا داشت از آن جمله : مزار شتر و سه مزار بوسلند و یکصد اسب و الا و

(۱) - • خطبه • ی این خطون ص ۲۸۹

(۲) - جلد اول ص ۲۴ الفقه الکبری

(۳) - کلیه ی مطالب این قسمت طبق از دکترا محمد حسین است •

(۴) - اصل خبر از طایفات ابن سعد • است بر طبق این خبر پیامبر (ص) که عبد الرحمن فرمان • • • • • مال خود را در راه خدا بدهد لیکن بعد از فرمان خود را بقسمی تعدیل میکند (شاید این • • • • • صدها هزار تن • • • • • که فلا ناما اشاره • • • • •

مروزی بسیار • غشت یک عمر پاک از زنانش بین ۸۰ تا ۱۰۰ هزار در میبرد • هرگاه از او وام میگرفت • عبد الرحمن خدا ی عیادت گذرانی و زندگی اش را می بود • او ثوبینا در خام ریاست ثورا قرار گرفته بود بدین معنا که بر طبق وصیت من در صورت تساوی آراء • نظرو ی محبت شمرده میشد • عبد الرحمن از آغاز از خلافت صرف نظر کرد تا میان داوطلبان داوری کند • راستی او در مقابل مسئولیت های حکومت شغل ثمار ترا ترجیح میداد • هفتاد عثمان داوود وی ورشته ی خوشاوندی میان ایشان حکم بود •

۲- سعد بن وقاص - میراثی برابر ۲۰۰ تا ۲۰۰ هزار درهم بجای گذاشت • وی فاتح ایران است و زمان بسیار داشت • او بعدها در ایام فتنه ی زمان عثمان (اوائل خلافت علی (ع) که جواب مردمی که شش طایف دانستن موهبگی او بودند گفت :

• مرا ششوی گویایی دهم که بگوید این مومن است و این کافر •

و با تسک باین جمله ی چند پهلوی من را عثمان از نظر سوم منفی نگذاشت • و با این حرف برگزیده معموری را که با تکیه بر آن مردم میتوانستند حق و باطل را تشخیص دهند و جهت گیری و مانع نمود را اصلاح کنند باطل شمرد و چنین نمایان که معماری موجود نیست که بتوان طبق آن نظر داد حق با علی (ع) است با طرف دیگر • در حالیکه چنین بود که هیچ میبزی برای نیز مرزا اعلا و سقوط موجود نباشد و با تکیه بر معیارهای اسلامی و استناد به • کتاب غنا • و سنت رسول خدا (ص) راه رشد و طغیان آشکار میشد • ولی سعد پس با بیان این جمله ی طاعت جویانه طلب نشستی از خود طلب • مسئولیت کرد •

۳- زید - هفتاد ۶۰ میلیون درهم برای ورته لشکر پول بجای گذاشت • علاوه بر غلات و زمینهای فراوان • یازده خانه نیز در مدینه داشت • گرچه از نامردان خلافت بود ولی کار را بمحمد ی عبد الرحمن واگذار کرد • رابطه ای با عثمان بسیار صمیمانه بود بطوریکه عثمان پس از خلافت ۶۰۰ هزار درهم باو بخشید • زید امانت های مردم را صرفا بصورت وام میزد و برفت تا بتواند با آن تجارت کند •

۴- طلحه • بعد از اسلام نیز مانند گذشته تجارت میکرد • گویا زندگی اش در تجارت خلاصه میشد حتی در جلسات ثورا نیز بملت سرکشی باموال و املاک در مدینه و حضور نداشت • و از اینکه انتخاب در غیبت او صورت گرفته بود آزرده شد ولی خلافت بعد عثمان یا او این آزرده گی را رفع کرد ؟ بعد عثمان خادیم بیسایس باو میبخشید • چنانکه یکبار در ازای ۵۰ هزار درهم که از او وام گرفته بود ۲۰۰ هزار درهم باو پس داد و گفت این مرد • توانمندی تو است !

عبد عثمان • گرچه اطلاع زیادی از سوابق او در دست نیست ولی کلا تجارت پیشه و از شمار معتبره که بود حتی بهنگام خلافت از سود آگری و هرید و فروش با داشت و از نظر شرکت در غزوات نیز در جنگ بدر بمناصبت نگهداری از همسر شریقه • دختر پیامبر • که بیمار بود شرکت نکرد و در احد نیز • با گروه اندک •

که اشعار مانتند و باید آری بخرد و مانند نه می در آن زمان نوروز با قرام و بیسیج داد (۱) .

۶ - طوسی (ج) - در گذر و در رهن قرار است که باری توضیح داشته باشد . لفظ باید گفت که چیزی از مال دیندار است . لباس سه رطله دارد و این بسیار ساده و غالباً نان خشک بود (۲) در عرض یکسور خانواده ی بزرگ و صاحب امتیازی بود که هر (ج) در سبزه عا مین اسلام و کفار یک تن از آنها را گشته باند . نتیجه ی شورش با این ترک (احتمالاً) در سبزه ای که علی (ع) که وجه تناسبی با نمایندگان - بزرگ مالکی و اشراف و چهار بزرگ داد و بیداد می نمودند . باید انتساب میشد . همان علی (ع) که بعد ها بمشخص اصرار و قدرت تحریک اعلام کرده که حفیظی را که ناشی از کار و استحقاق خودی . نباعد ، ولویه کابین زمان هم رفته باشد ، به جای خود بر میگردد . (۳) همان علی (ع) که بعد ها فرمانداری را که با اشراف به ولایه ای نشسته بود ملامتها کرد . (۴) و همان علی (ع) که عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) را بپذیرفت . و لیکن روش شیخین را برگزید . بود . (۵)

حسبان : مری نیات شوم

با کمال تأسف از بر سر ، عقیق خلافت همان چنین بر می آید که وی حامل انتقال ثروت و دستخوار طهری مسجد به اقلیت ستازی بود که سران اموی در آستان قرار داشتند . دوران و در حاکم خلفی های بسی جهت و گماردن هوشیاران بر مناصب مهم ، توجه به جنگ و فراندوزی و راحت طلبی و ... خلاصه میشود . در سایه ی این نظام ، طبیعتاً است که چگونه نظام های طبقاتی سر باز می کنند . از این نحوه در فشار همان نمونه عامی بسیار در دست است که ذیلا یکی دو مورد را مطالعه میکنیم :

۱ - همان ، ولید بن عقبه را به ولایت کرمان فرستاد . در این موقع صدی بیت المال بمحمدی عبد الله بن مسعود بود . این شخصی کسی بود که در راه اسلام مجاهد مبارک و مورد اعتماد مردم بود . ولید به هنگام ولایت خود قدری عیول از بیت المال واچرت . مدت و ام سیری شد . این مسعود و ام را طلبید . ولید

۱ - الفقه الکبری - جلد ۱ - صفحه ۱۰۰ .

۲ - این توضیحات از دکتر آه حسین است که وی خود اعل تسنن میباشد و لذ از عرکونه تائیه ی متعصب آمیز و خود بینی ذنن عربیت .

۳ - خبابه ی ۱۰ نهج البلاقه (نهج اسلام) ص ۵۲ .

۴ - خبابه ی ۱۵ نهج البلاقه (نهج اسلام) ص ۹۰۲ .

۵ - شراپشهاد ی عبد الرحمن برای کسیکه میخواست خلیفه شود : عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر

کرد . نشان به این مسعود پیام فرستاد که عرق غنای خانه دار هستی و بیجوجه حق نداری و لیدر امرای واسی که گرفته بیازاری . این مسعود در حاکم یک ماه و از غلای که بر او سر مستی است و در آن گره بعد رشتی نشان به بر آشت و از کار خود استعفا کرد و از آن پس در هر موقعیتی علیه عثمان تبلیغ میکرد و میگفت ، او را و شر آن را محمد - هرول کرده است . ولید به عثمان نوشت که این مسعود بخود شام بدهد . عثمان پاسخ داد که اگر به مدینه بفرست . هنگام ورود این مسعود به مدینه از طرف مردم از او استقبال پر شکوای شد . (این استقبال نشانه ی نشانه مخالفت مردم نسبت به عثمان بود) عثمان تا او را دید از او شام . جانور کسی زشت . یاد کرد و دستور داد تا او را از مسجد بیرون کردند و چنان بر زمین گوییدند که بهلوی شکست . علی (ع) به شدت به سرورش عثمان - برخواست و این مسعود را بخانه ی خود برد . عثمان حسرتی اورا برید و اجازه ی خروج از مدینه را بآورداد . پس از گذشتن عثمان بلکه عا میناسر صحنی بزرگ رسول اکرم (ص) را و نماز خواند . (۱)

۲ - ابوذر روحمنا : ابوذر روزی با کمال تمجید بد که عثمان به مروان بن حکم مال فراوان داد و به برادر او حمید هزار درهم و به یزید بن ثابت انصاری صد هزار درهم از بیت المال مسلمین بخشید . ابوذر را از این روشی - عثمان بر آشتی پیوسته میگفت : «فراندوزان را بشارت دهید و این آیه را عرب میخواند : الذین یکنسرون ذهب و اللغه و لا یفلظونها فی سبیل الله فیرحمهم بخدا الهم (۲) مروان که از این انتقاد های افسوسناز ناراحت شده بود به عثمان شکایت برد و عثمان شخصی را برای خاموش کردن ابوذر فرستاد . لیکن ابوذر طعنه های جدیدی به مخالفین به میگوئی و انتقاد و دشمنی با مال اندوزی ادامه داد تا آنکه : روزی ابوذر روکمب الاخیار و قد ای د بگزید عثمان بودند (۳) . ابوذر به عثمان میگفت که خلیفه نمیتواند از بیت المال وام بگیرد بحساب آنکه اگر روزی توانائی داشت و وام خود را بپردازد . کمب الاخیار مخالفت کرده و گفت : او نمیتواند از بیت المال مسلمین برای خود وام بگیرد . ابوذر بر آشت و گفت ای پسر یهودی تو دین مارا با ما جوی ، عثمان بطرف اندازی از کمب الاخیار به ابوذر تافهه باود شنا د و سپس او را بشام تبعید کرد . معاویه او را شام نگه نداشت زیرا

۱ - موضع گیری علی (ع) بعد از بحث خواند شد .

۲ - برای اطلاع بیشتر از مبارزات ابوذر با خلافتی حکومت عثمان ، صفحات ۱۸۲ تا ۱۹۲ . اسلام و مالکیت نوشته ی آقای طالقانی مطالعه شود .

۳ - کتب الاخیار قبلا یهودی بود و زمان عثمان اسلام آورد . وی همان شخصی است که به حدیث ساز در جوار حکومت عثمان و معاویه سرگرم بود .

۴ - نظر ابوذر بهترین شاهد دینا هم قرآنی است که قبلا بحث آن گذشت . بر این اساس است که مال - اندوزی مطلقاً حرام و ایجاد ثروت های بزرگ سزا ندارد . بهیاب ابوذر به کمب الاخیار از این نظر است . چرا که کمب نرضاهم که در راه خود خطا یی بود نمیتوانست به ابوذر ریا بوزد .

ار سیمان بافتراضات و نیازات خود داده و به معاویه خطه میگرد که چرا میگوید : بیت الدال مال .
 • است . (این یک از حباه های عام و بیانه معاویه بود) • ابذر ریتگت خیر این مال و مال سلطانان
 است و آنها ملحق دارد و اعتنا میگرد که معاویه چرا کاخی باین علت برای خود ساخته • او میگفت :
 ای معاویه از این کاخ را با پول مردم ساخته ای آنها خیدت کرده ای و اگر با پول خود بنا کرده ای از این
 روا داده ای • مردم بدور ابذر جین شده و سخنان را تصدیق میکردند • معاویه از ترس هتووش و اوج
 ناراضی های مردم از او به عثمان شکایت کرد • عثمان دستور داد که او را بر شتر پی پالاس بشان و بدین
 پشت • معاویه چنین کرد • ابذر بدینینه وارد شد و بمجلس عثمان آمد (۱) • زحرما و شکجه غا جنان
 در این پیرومرد لافرا اندام افتر کرده بود که نمیتوانست بر پای خود بایستد عثمان عم اجازه ی نشستن به وی
 داد • در محال که به صاکیه داده بود دید که بر برابر عثمان پول های انباشته ایست که اطراف
 وی مانند لاشخیر چشم بآن دوخته اند •
 ابذر : این چه حالی است ؟
 عثمان : صد بزر در عم ایست که از بعضی نواحی رسیده میخواهم بهمین قدر بآن افزوده شود تا
 بهمین چه باید کرد •

ابذر : صد بزر در عم بیشتر است یا چهار دینار ؟
 عثمان : معاوم است صد بزر در عم •
 ابذر : عثمان آیا حاضر نیامدی که من و عوشب هنگام به رسول خدا (ص) وارد شدیم چنان آن حضر
 را الفسده و اندوختند دیدیم که بنا عوشبی نکرد ؟ چون میگاهم به حاضر شرسیدیم او را خوشحال یافتیم
 از او ده شب و عوشحالی روز از آن حضرت سوال کردیم فرمود چهار دینار فیلی (۲) سلطانان باقی مانده پس
 که هسیم اغی کرده بودم • بهم آن داشتم که مرگم فرارسد و آن نزد من باشد • اکنون آنرا هسیم کردم (در راهی
 که اسحقای داشت بصر فرستادم) او آسوده خاطر شد • عثمان بسوی کعبه الا خیار که در کنار شمشنه بود
 متوجه شد و گفت ای اباسحق عوجه میگوئی درباره ی کسیکه رگه مال خود را داده آید بگریمید ی او چیسری
 است ؟ کعب گفت : خیر اگر چنین کسی خشعی از طلا خشعی از نقره برای خود رویم بعد بر او چیزی واجب
 نیست • ابذر بدینند باصا ی خود بسر کعب گفت و گفت ای زاده ی زن یهودی کافر عوجه حق داری که در
 احکام سلطانان اظهار ترکیبی ؟ (۳) سخن خداوند عزوجل از حراست فرستاده گفت : • والذی

۱ - این تحت تسمیه ارتکاب • اسلام و مالکیت • من ۱۹۰ غل شده است •
 ۲ - بخبر از • ایثی • نومی از ابوال میمنی است که خود بخشی از انفال (یا نوت های صوم) به شمس
 میورد • مراجعه شود به من ۵۹۰ کتاب • انفال • •
 ۳ - ایست نموده ای از شهادت انقلاب بران راه حقیق •

بکثرت در صوب الفسده • • • • • عثمان که از شدت خشم فروخته شده بود گفت ای ابذر رفتی پیو خرفت شده
 ابوخرز از سر گرفته اگر سحابه ی رسول خدا (ص) نبود ویدرگ ترا میکشتم •
 ابذر : دروغ گفتی ای عثمان ! وای برو ! حبیبم رسول خدا (ص) بمن خبر داد و گفت : ای ابذر -
 نه ترا میزنند و نه • بکشند (۱) • اما ای عثمان • خردم آنقدر بجای و باقیست که حدیثی از رسول خدا (ص)
 بیاد میآورم • بمن حیرت در باره ی تو توتم توانست •
 عثمان : درباره ی من توتم • من از رسول خدا (ص) چه شنیده ای ؟
 ابذر : آری شنیدم که میگفت : • چون خاندان ابی العاصریه سی میزد مال خدا را در میان خود دست
 بدست میکردند و من خدا را واسطه ی خجاست و ساد • و بندگان خدا را به بدگویی خود مگزازی خود میگیرند • با
 مردان شایسته • جنگ آغاز میکنند و از جنگگران حزب میسازند • (۲)
 عثمان : ان گروه اصحاب محمد (ص) آنها هیچیک از شما این حدیث را از رسول خدا (ص) شنیده است ؟
 اطرافیان عثمان : چنین ما این حدیث را از رسول خدا (ص) شنیدیم •
 عثمان میخواست از این حرف دست آویز سازد و ابذر را بجوم دروغ بستن به پیامبر بکشد و برای اینکه حکم
 کاری بیشتری کرده باشد گفت : طی را بخوانید • بدین منظور که اگر طای (ع) نیز گفت که شنیده ام کار ابذر را
 بگمراه کنند • طای (ع) آمد •
 عثمان : ای ابالخصن ! بشنو چه میگوید این پیرو دروغبردار •
 طای (ع) : ای عثمان دروغ درازگو ! من خود از رسول خدا (ص) شنیدم که میگفت : • آسمان سبز
 سایه نیفتند و زمین تیره در بر گرفته صاحب لجه ای را راستگو ترا ابذر • •
 صحابیایی که در مجلس حاضر بودند گفتند طای (ع) راست میگوید حاین سخن را از رسول خدا (ص) -
 شنیدیم • سپس ابذر خطاب به عثمان گفت : که پر ادست خود را بمال سلطانان گشوده ای و چرا فرزند ان -
 طلقا (آزادندگان) را ولایت دادی ؟ آخر الامر عثمان که از کارهای ابذر رنجش آمده بود باو گفت : ترا بحق
 رسول الله (ص) سوگند میدهم که آنچه از تو سر سر بر راستی جواب گوئی • اوگفت : اگر بحق رسول الله هم
 سوگند دهی بر راستی جواب میگویم • عثمان گفت از سر زمینها کجرا اینست و دست میداری و از کجا بیشتر بیزتری ؟
 ابذر گفت : حرم خدا را بیشتر از هر جای دیگر دوست دارم و ازین • که دوران بت پرستی خود را در آنجا گذرانده
 ام بیزترم • عثمان او را به ربه • تبعید کرد • عمار یاسر • چون از اضاید ابذر دفاع میکرد او نیز مورد خشم -

۱ - گویا خبری باشد که پیغمبر (ص) درباره ی آینده ی ابذر نبأ داده است •
 ۲ - از بلس آل ابی العاصی ثلاثین رجلاً صیرو مال الله دوله و دین الله • و غلا و صا د الله غرلا و الما لعل
 حربا و العاصقین حمر با •

همان قرار گرفت . و بدین جهت خواست که صار اینز جمیع کند . طای (ع) بر آنست و عثمان و املا سگسرد
 همان نیز بر آید . و به طای (ع) گفت تو هم بهیتر صار نیستی و سزاوار جمعی . خلاصه آنکه ایوز ریاست
 اجتماعی و اقتصادی همان مخالف بود و او را تصرف از اسلام میدادست . و اینخواست که توانای چنان -
 بودند شود که طبعاً و فطرتاً ذخیره کند و کار مستندان بدانجا بگذرد که بعد ازل هزینه و زندگی در مانند
 او نیز خواست بپذیرد که خلیفه حال مسلمانان را باطنی به فوای نگران بدهد تا ثروت آنها را بیافزاید . و
 روز افزون کند . او میگفت امام (یعنی رهبر اجتماع) مال را باید در مصرف موسی صرف کند و حق ندارد بر
 یکسانی بدهد که بدان نیاز دارند .

۳ - همان نیز که پدر و مادرش در زیر شکنجه هاب قریش بان داده بودند (بعثت ایمان آوردن باسلام -
 مبارزه سختی را طبعی همان شروع کرده بود . لومرد مرا طبعی همان برهانگرفت و مردم نیز از اینکه عثمان -
 گویم را بحساب خود از بیت المال برداشته و زیر یکی از زنان خود کرده است برهانگرفت .

همان از این صیاموی مردم و معترضین بششم آمده بر فراز شیر برشته و در طی خطابه ای گفت : ما احتیاجات
 خود را از بیت المال بر میداریم اگر چه ده ای مخالف باشند . طای (ع) گفت در اینصورت مانع استفاده ی تسو
 میشوند . پاس فریاد زد من نخستین کسی هستم که باین کار هاراضی نمیشوم . عثمان غشکین فرشته و ناگه
 برداشته که بر من گستاخی میکنی ابرو بگیرد . صار اگر قصد و نیت عثمان بودند . همان چندان ابراز کرد
 از عجز و عفت . چون بپوش آمد گفت : خدا را شکر که این نخستین بار نیست که در راه خدا آزار دهم . روز
 دیگر چندان عثمان ابراز کرد که به بیماری سختی دچار گردید .

اینها و معاصوات دیگر موجب شده که رفته رفته نطفه های مبارزه طبعی همان در شهرهای مهم اسلامی
 همقد گردد . مبارزه ای مخفیه در پی بوجود آمد که اخرا آن زبان بزبان میگشت ولی گردانندگان آن معلوم
 نبودند . همه مردم میگفتند که عثمان مسجد پیامبر (ص) را بپوز میکند ولی نیت او را نمیکرد . زیرا میگفتند (او ؟)

نقبات خارجی - نشانه های داخلی

نظام مرتع و مرکز ارتعاش ایران پایان نیافته بود . بزرگوار با بقایای نیروی مودعواست میکرد . سپاه
 کسری با آنهمه شوکت بحالت نظارتش پیش از دواء تاب مقاومت نیامرد . عثمان سیاسی که با ترمیم به میدان

۱ - در همین زمان عثمان به تعمیر و وسیع کردن مسجد پیامبر (ص) مشغول بود

۲ - بنظر شما چرا طای (ع) مثل ایسوز و صلیب را بر خدای سرج اعتماد نمیکرد و در
 او طبعی همان به شیوه ای ایوز نبود ؟

فرستاده نمیشد . (۱)

در حقیقت این ایدئولوژی اسلام بود که قلب ایرانی هارا صغیر کرد و سپاه اسلام چیزی جز پیام آفراین -
 ایدئولوژی نبود . انسانی که طبعاً رژیم سلطنتی شاه شاهان پاک دروغ از آب درآید . آزمان انقلابی و عرب
 های پایبند را بصورت درهم شکنندگان حکومت اشراقی بخت فانی در آورد . کاخ های سرگاه نشنان و پیران
 گردید و همه مرا بر شدند (۲)

و این نیروی بزرگوار کننده که از درون شعار « لا اله الا الله » سرچشمه تغییرات بزرگواران عمر کوبه
 بهت و معنوی طبقاتی آنها برای هوای کردن جاده ی وحید و عشق صفات توحید ی در هم منگوبه .

بهر صورت در زمان عثمان مابقی کار ایران تمام و ارضه . ترمیم شد . دانه ای افکارد و دولت اسلامی
 با ضرب زمین گسترش یافت . آفریقا تصرف درآید . آندلس مورد حمله قرار گرفت و مادر حاکم فخر و حکومت
 اسلام این چنین از طول و عرض گسترده میشد و شمار انقلابی و قلیبای خلقهای اسیر در ترین نقاط جهان آفرید

۱ - ساهمان شاهنشاه گهرا در ذات السلاسل جنگ فرستاده شدند و آن زخمی بود که ده ای
 را بدان میبستند . گرنه سرداران شاهنشاه این را از شیوه های مؤثر شاهنشاهی میدادست لیکن تعجب
 در اینست که طبعاً آشکار شدن تأثیرات منفی آن باز هم این شیوه ادامه یافت .

در این مورد پاراگراف زیر از کتاب « تاریخ ایران بعد از اسلام » شایان توجه است :

« یک عیب بزرگ در کار همر (فرمانده لشکر) بود باغاهی ی عیب دیگر که اوضاع آشفته ی

ایران بود و آن عیب ظلم و تکبر و سخت گیری و قساوت شخص همر نسبت به ملت عرب

و سایر طایا بود که اعراب مجاور اتباع ایران از او سخت نگران و دارای کینه بودند و پس

با ضعیف شدن سپاه ایران میکوشیدند . خصوصاً بعد از اطلاع بر عدالت اسلام و سالمست

سردار آنها و نظم لشکر عرب که از تمدن پرهیز داشتند و به هیچ چیز عاقلانه تمسک نداشتند .

عثمان کتاب حقه ی ۳۴ :

عمر از اوضاع را به شاهنشاه نوشت « آنها ذات السلاسل را پیش کشیدند و نظیر آنها جنگ نهادند

بود

آن معروف است که خسرو انوشیروان ها های پینه دوزی را که در ازای عذیم و مترنج تمام عرش اجاز

مخواست تا فرزندش مانند فرزندان اشراق بتواند درس بخواند و علم بیاموزد و نه برفت چه آنرا که ننگ

بر دامان نظم طبقاتی شاهنشاهی میانگشت . وی شاهنشاهی است که بکثرت عدل و داد مشهور است .

را فتح میکرد، از درون با يك سلسله حركات انداختن افلاحي حواجه بود که با بحثهای قد شده دینار در نرس
بتوضیح آن نیست. اینکه اشخاصی چون ابذر که بران جیاد و مبارزه با عناصر خد انتلابی و ند اسگ
داخلی بپا خاسته بودند، این عناصر خد انتلابی بسبب سبب میتوانستند آنها را متهم بمخالفت با جهاد کرده
و روانی مرزما نمایند تا بدینوسیله عم از شر مزاحمت آنها آموده شوند و موقعیت خود را تثبیت کنند.
با برغم منطقی سالوسانه شان و سعادت و شهادت ترا نصیب آنها نرساند.

در این زمان است که معاویه، فرماندار شام با همکاری عبداللہ بن ابی سرح، فرماندار حرد سبت
بکاري زد که در روزگار مر نتوانست بود. توضیح آنکه در زمان مر معاویه چندین بار کوشید تا از مرزهای
دمشق به قزو روم نفوذ کرده و جند دریایی آغاز نماید. ولی مر هرگز این اجازه را نداد تا بدو
حواقت و صلاح دید حکومت مرکزی دست بهما انگشایی بزند.

انگیزه های معاویه نسبت باین کار و وسیع کردن قلمرو حکومتش استفاده از ثروت سرشار رومیه
و بالاخره، بمعتر از همه، نام آوری و موار کردن زمینه حکومت آینده ی خود، بعنوان يك سردار جیاد
و یا سابقه اسلام بود. پس از مر مر در زمان همان او توانست آرزوهای جاه طلبانه ی خویش را محقق
بخشد. بجند دریایی با رومیها پرداخته و قبرس را فتح کرد. و بدین ترتیب ملاحراء مینمود در زمان شام
مرکزیت حکومت از بین رفته و کارگزاران او بدون عوجه بمصالح کلی مملکت، خود سرانه و بطبع فتناسم
جنگی و ارضاء هوا و هوسهای شخصی و کسب اعتبار دست بهجنگ بجواز میزدند. این فتنات پي رفته
و صرفا خود نوا هانه و غنائم و ثروت های زیادی را نیز بسوی مرکزیت سرازیر میکردند که غالبا بجهت همسان
و سایر کار نزارانش ریخته میشد و منتجا و صاحبان آن نیز نصیب مردم میگشت. و در مجموع راه را برای
انفجار فساد ها، موار می ساخت.

سیاست اقتصادی همان مبعثرین عامل در سر بختی و امیرای

جیبا انگشانی منت و مان گسیخته، غنائم مادی و انسانی (بدگان) بسیاری بلمضان میآورد (۱).
تجمع این شکست خوردهگان محروم همراه با توزیع غیر عادلانه ی غنائم، در قلب حکومت اسلامی خطه
بالقوه ای را بوجود میآورد. شهرهایی چون کوفه بصورت مرکز تجمع چنین آوارگان درآمد. بسیاری از
اهالی آنجا غربا و اشیرانی بودند که فاتحان جنگ آنها را در میان خود قسمت کرده و بدانجا روانه

(۱) - عربها و افراد غیر بومی که ره آورد خند محسوب میشدند.

ساخته بودند. ظهور این طبقه و گسترش سریع آنها، ضادهای طبقاتی قیدی را در کوفه بوجود آورد.
بعدی که کارگزاران (سمود) خطر این برخورد ها را برای شان نوشت. طاقبت شان برای حل این
ضاد راهی برگزید که بعدها موجب مصیبت های بیشتر شد. مضمون پیشنهاد همان چنین بود: سهم
کسانی را که در خارج از شهرهای عربی مالکند یا هر کسی که بخواهد با زمینهای داخلی کشور معاوضه
میکند.

در باره چنین دستورالخطی گویا اینطور استدلال شده باشد که با يك کاسه کردن مالکیت های کوچک
قشرهای ثابت و وابسته زمین ایجاد گردد تا باینترتیب از مناقشات مربوط و همچنین تمرکاتی که پیوسته
برای تبدیل به يك شهرت انجام میشد جلوگیری گردد.

برای توضیح این مطلب بهتر است رشته صحبت را بدست دکتر طه حسین بدهیم. وی در صفحه ی
۱-۱ جلد ۱ - فتنه الکبری - میگوید:

برای روشن شدن حقیقت باید توضیح داد که عده ای از بزرگان صحابه و سرما به یغراوانی
از قذو جنس در حجاز داشتند. پس از آنکه همان چنین تصمیم گرفت آنها بسرعت این
اموال را فروختند و از پول آن زمینهای خارج را خریدند زیرا میدانستند که آن اراضی،
ناکی مسجد فر دارد و محصول آن از حجاز بیشتر است و بهتر بدست میآید. طلحه بن عبدا
کوشید تا عده ی سهام خیر را از کسانی که در فتح آن با پیشمر بودند و مالک آن شده اند از -
خود آنها و یا روه ی ایشان خریداری کند. چون همان ابذر را گشود، طلحه سهامی را که
در خیر مالک بود با کسانی از حجازیان که در فتح عراق شرکت داشتند و مالک اراضی آنجا -
بودند معاوضه کرد. سپس با حال بسیاری که در اختیار داشت سهم دیگران را نیز از سرزمین
عراق خرید و از خود همان نیز زمینی را که در عراق داشت با زمینی از آن عویش در حجاز -
مبادله نمود و دیگران نیز مانند طلحه چنین معاملاتی کردند و هر کس که بمخواست از حجاز
سرزمین های خلکی خود در خارج برود آنرا فروخت و بجای آن از اراضی بلاد عربی خریداری -
کرد.

این پیشآمد دو نتیجه بد نیال داشت:

- یکی آنکه مالکیت های بزرگ در عراق و شهرهای دیگر بوجود آورد زیرا کسانی که از این پیشنهاد استفاده
میکردند سرمایه داران بزرگ مانند طلحه و زبیر و مروان بن حکم بودند که میتوانستند سهام عرده مالکها
را از ایشان بخرد و بالتبع به بازار خرید و فروش و وام و مبادله، در این سال رواج میزد (۱).
- (۱) - تاکید روی عمارت که روشنگر بسیاری چیزهاست در همه جا از ماست.

احضای این غنای بسیار و مجاز و نواقص منحصراً بلکه در شهرهای عربی و در تمام نقاطی که سلطانان فتح کرده بودند سرایان یا بنو انطاخ و بنو سحر اراضی پهنای موجود آمد که کارگران از بنده و آزاد در آنها بکار مشغول شدند و بدینال آن منطقه ی ملاکی بوجود آمد که اشرافیت آن بولود حال فرمان و ثروت سرشار و بسیاری اتباع بود .

نتیجه ی دوم که بدینال این تصمیم بود آنکه خریداران اراضی سالت عربی و بخصوص زمینهای حجاز ناچار شدند برای پرداختن محصول بندگان بسیاری بکار گیرند . دیری نگذشت که حجاز به مرتب زیبا ترین و پسر نعمت ترین و پردرآمدترین و پر محصول ترین سرزمینها گردید و آنچه را که این ثروتمندی از تنم و تن آسای بدینال دارد به همراه خود آورد و در مدت کوتاهی در کوه و دپنه و طائف از سرزمین حجاز طبقه ای از اشراف بوجود آمد که فارغ الحال زیسته و دست بکاری نمیزدند بلکه دستمزد بندگان را اخذ و دولت نویسرا بطلالت و عایشی و تن آسای صرف میکردند . و بدینال این تحول و تمدن (۱) به حجاز و شهرهای دیگر عربی وارد شد و جویندگراسی و بطلالت و آنچه را که بدینال داند از آوازه خوانی و رقص و شمری که بجای نظم حقیقتی و فاطره ی نشاط انگیز و سویری و بطلالت و لایق و عربی بر داشت و -

فراتر میبایست رواج یافت .
دوشید و دشاین طبقه بندگان پسر میبردند که رشته ی حیاتها همان خود را در دست داشتند و چرم زندگانی ایشان با همه ی هوسرانی و بطلالت و هوا پرستی که در آن بود بدست آنان میکردید و باز دوش بدوشان اربابان بنده با بندگان که آثانی میکردند و طبقاتی دیگر از عرهای بیابان بشین محروم پسر میبردند که در حجاز زمینی نداشتند را با زمینهای عراقی معاوضه کنند و در عراق زمینی را مالک میبردند تا آنها را زمینهای حجاز مالد نماید (۱)

همین اشرافیت جدید با نفوذ روز افزون در همان میکشید تا فرمانداری شهرها را بدست آورد و با حاکمیت بر سران میرزاها بر میزان خشم و غرور خود بیافزاید . کشکش طبقات بالا گرفتار آنها که - محروم شده در آن به سرزمینهای عراق پیش از یاد دیگر بود این بر خوردها در آنجا و بویژه در کوه و بحره پیش از نشاط دیگر مشهود بود . بعدیکه وقتی سعید کارگر خان در محلی گفت : " اراضی عراق قبول نمیباشد " و نژده ای در کوفه ایجاد شد و دانه ی آن بر و خوردهای تعدی کشید . نوده های

(۱) - راه حلی که از همین ناپایده ی سرمایه داری بزرگ بجوشد و ولو این ذهن هلیسی اسلام و قرآن - باشد [۱] همین است . طی (ع) تحت مراقبت عدیده ای در درون عمار پهلوی شکسته اکنون روزگار کعب الاخبار است تا اهل قرآن را پیاده کند .

محروم که فصل برای اسلام در گوشه شان جدا میکرد برآشتند که این چه سرفی است : اراضی و ازرا دادند . روزی همه ی ما کرده است و بر اید قریش از پیر سلطانان سهم بیشتری داشته باشد . چون نواحی بر خوردها بالا گرفت بر اساس دستور سلطان و مالی کوفه ده ای از افراد خود مستعجم طبقات پایین را که حظراته تشخص داده بودند شام تبعید کرد و این تبعید خود موجب اعتراض شد و بیشتر آن مخالفت مردم گردید . تا آنجا که وقتی حکم کوفه از سمرقند به مرکز بازگشت ده ای از مردم کوفه بریاست مالک اشتر از رود او شهر مانع شدند و حاکم را - وادار کردند که از اجابت به کوفه صرف نشود .

بطور کلی باید گفت که در خلافت عثمان تصمیمهای قبیل ای در باره ی پید اند و هر قبیل ای خطی با خلع و امتیازات خود میس اندیشید . در میان این قبایل قریش و ازبایان قریش مخصوص اربابان و قبیله ها نزاع میدان بودند . آنها توانسته بودند زمان مرجع را بایتمم حکومت اسلامی یعنی : شام ، بحره و کوفه و مصر بنود بدست گیرند

شهری

نقشایزر صلیبتر مالک اشتر و ابن محمود . . . که هکلی از طرف فرمان طی (ع) ایو دند ، بعنوان عامل ذهنی و دیگر جانی برای سکون و سکوت باقی نگذاشت . و در آغاز به دفعه دفعه دانه ی نفعهای مردم از عثمان و کارگران جبار را گرفت تا مردم جمع شده و طی (ع) را از طرف خود برای احصای حجت بزرگ عثمان فرستادند . خلاصه ی سخنان طی (ع) آنکه عثمان چنین است : " مکرر بیستی نوازیان کنند . نوادان بیستی نوازانها سازند . نژاد روشن و آنکار خود و دین ، معلوم و معین است . عثمان [بهترین بندگان نزد خدا اصنام مادی است که خود سگوار باشد و مردم را سگوار سازد . بدترین مردم پسر خدایشوای سنگری است که گسراه باشد و مردم بد و کپراه شوند . من اینها را (ص) شنیدم که میگفت روزی که پیشوای سنگری اینها را بدست سلاخی در آورده و درخواستی . من را از خود لوط و کپراه او میسنام . خدا بد است و در دانه است . من سعی نخستین پیشوای این است یاشی که کشته میشود (۱) . جواب عثمان به طی (ع) بسیار راناب است و خلاصه ی آن چنین است : آنچه را که گفتی بخوبی دانستم . اما تو اربابان مرده و غریبه را بر سر است نمیکردم و بر عیب نمیکردم و تو در خایل مخالفت همانیکه انتم و من میگفتیم که چرا حله و رسم کردی ؟ بخشش با توام کوچه را بچاره ای را و اگر ساختی و بر اعلان و بهمان حکومت بخشیدی . چرا این امر ندرابه هر تیرگرفتی ؟ طی (ع) جواب داد اگر مردم به عزایت کارگران اش شکایت میکردند لو آنکه ترا بشدیدین و جویی عیب میکرد و حال آنکه عثمانان شده ای و سایر تحایلات اقوام نوده هستی . عثمان جواب داد آنها غوثان قوم هستند [

۱ - خطه ی اخیر بخوبی میسازد که نتیجه حد طی (ع) عشیر بوده است .

طی (ح) : ولی دیگران خود شد . همان : هر سر اسر خلافت خود معلومه و حکومت داد ، همسر او حکومت داد و
 طی (ح) : آن اندازه که معلومه که هر سر اسر معلومه غلام مرا سر اسر میداد . معاویه کارها را بی صلاح دید و ولی
 بنام حوخل و نعل میگفت . (۱) او (۲) .
 همان از اینکه در این صفت حساس طی (ح) : او اسرا را در جنگ مخالفانش بکشد لود بسیار آورده شد . او اسرا را
 نهدن سخنان مردم توسط طی (ح) : بی لای محو بر نه و طی خطابه ای تهدید آمیز مردم را خطر کرد :
 . آلت این است و بلای این نصبت : خشمه زمان و حبیب جوان همد (۲) . اگر من توانم زیادی مال بیت المال را
 مطابق میل خودم خرج کنم پس برای چه پیشوا شده ام ؟ شما چرا در زمان سرکه اینجه سخت گیر بود لب فرو بستید
 ولی چون من هر چه را پیش گرفتم بر من میخیزد ؟ . سپس مردم را فرساده میگردد : . بخدا اعم اطرافیان من
 بیشترند و هم یاران من نرد بکوتند و هم سپاه فراوان خود را هم که همگی گوشه یار من هستند . بد نیال این -
 خطابه ، مردم ناراضی نمیدادند که شکلات آنها جز با عمل همان از راه خلافت سامان نخواهد پذیرفت و بهین -
 دلیل حج جنبش مردم طیه عیان و مثال حاکمشان شد نفوی الماده یافت . تا آنجا که همان وقتی عصبه را چندی
 فک دید . بیا در بیاض فخره نسبتا و سایرهای کلزانه و ظاهریه تسلیم کرد . بر فراز خطابه ای خوانده که در طی
 آن از مردم هر تنگت و از کارهای غلط خود عیب کرده و از عداوتی که آنها را از دشمنانش آرزو میخواست و آنگاه گریست . او -
 در این خطبه بیود و عده داد : که شما بنیادگان خود را از من بفرستید و من بنام شما پایتان رسیدگی خواهم
 کرد . متعاقب این دو خطبه مردم مستندی آرام شدند و خطبه نتیجه ماندند ولی پس از طی انتظار دیدند -
 همان که حاکم را عزل کرده بودند شکلی را بر طرف خود . از این دو دشمنان پیشانی من دامن گرفت . عده های -
 ناراضی سرگشته و بهیر و بدیده پیمان قیام همد و از شهرهای خود بسوی مدینه - هر حکومت - حرکت کردند .
 همان از حرکت آنها اطلاع یافت بگویند که طی (ح) از برای غنم غافله و نزد آنها برسد ولی طی (ح) اندی رفت
 انقلابیون بدیده رسیده و عزل همان را حاضر کرده و با هم دادند که از خلافت استعفا کند ولی همان مایل نبود

- ۱ - . شیشه در اسلام . ص ۱۲ : . غلبه ی سوم در عهد خلافت خود حکومت تمام راه در آن یکنی از -
 خوشاوندان اموی او برخواهید قرار داشت پیشانی من میگرد و در حقیقت سنگینی خلافت در شام متمرکز بود و
 تشکیلات در مدینه و که دار الخلافه بود جز صهری در یمن داشت . تاریخ طبری ص ۲۷۷ .
- ۲ - . طرازی (ح) از بعد فاع میکند مگر در زمان صهری انحراف بوجود داشت ؟
- ۳ - . در بار سخنان همان نیز نونک حلات متوجه طی (ح) اربابان اوست و طریحا مدعی است که ایشان -
 بیاطعه ی حصر حکومت کردن ، این نه را برافراشته اند .
- ۴ - . ص ۲۷۷ ، جلد ۱ الفقه الکبری . البته قبل از این بارها طوسی (ح) بوله همان را در جایی کرده
 بود ، تا شاید او را جواب بیاورد .

چاه ابراهیم خدا این را نهاده است بیرون آورد . پس از مدتی معاویه کشندگان اخلاص یافتند که همان بیست
 فرمانداران خود نوشته است بیرون بفرستد و شورشیان را از مدینه بیرون کند . آنها با همی گاهی از این خبر بدست
 معاویه خود افزودند . عثمان هر که آنها را بخوبیستن داری و طاعت موعظه میکرد . روزی ، آنها گفت : ای
 متجاسران بفرستید . همه ی مردم بدیده بداند که پیشبر (ح) شیطاطمون خوانده است پس باید از سرکه کارها
 و خود را بشوید مخالفین بیونی گفتند که اگر خویشان خود را را بکنند ترا میکشند و بکنند ترا میکشند
 و بیشتری تصور و در اگر مد از مد به بیرون می کشیم . عثمان در جواب آنها گفت : زشت با خود و زشت با آنکه بیرون
 مردم شرم و سنگ پرازی . بیونی او کرد نه بر آبرویش مستند (۱) گرفته رفته شد تا جایی بر اصل بار می رسید
 دیگران از او خبر دادند که عثمان از خانه خارج شده و بسجده برود . همان از برای نام خود را از برای نام و سلطانان
 یاد آور کردند و آنها را از همه و آهوب بپدیداد و آتشی از آفران و احادیثی از پیشبر (ح) ، دال بود که برای سر مردم
 میخواند . معاویه کشندگان از این مرگ و استعفا از حکومت بیشتر گردانید ولی او چون با مستمعان بیرون آمد ،
 از ابر خاندی او عجم بوده و وی را کشند . بجاست که یاد آور شویم همان قبل از مرگ خود آخرین تیرانیز در کسان
 نهاد و خطاب با اطرافیان خود مردم خشکین خود گفت اگر گوشتی در همان برای خود خاضی او مایکند برای شما جریبان
 میبوی را نقل میکند . بدستبها میور (ح) وای بیرون و مراد خواب دیدم و موافقت عثمان [نزد ما جنب الفکرین و
 سجاد اده داد که شورشیان برای چه مرا میکشند ؟ ولی همی اینها بی اثر آگاهی مردم نشتر آب شد :
 رئیس نظریات انقلابیون را میخوان چنین خلاصه کرد : . نگاهداری خلافت اسلامی از جنبیهای حکومت فردی
 . صرف بیت المال در جهت مصالح عموم . و . بیت المال مال سلطانان است نه غلبه .

حکومت طی (ح) - رهبر انقلابی

پس از همان انبوه مردم به جانب طی (ح) روان شده و از او دعوت بکار کردند . وی نیز چنانکه خود میگفت :
 . بر اساسی خواست حاضرین ، و ضرورت وجود یاری برای خلق ها و اینکه خدا از انبایان پیمان گرفته است طبر سیری
 ظالم و کرسکی ظلم راضی نشوند (و ماخذ الله علی المملأه) لا یأثرو طس کله ظالم ولا سب ظلم . (۴۸۰)
 مسئولیت جدید را عید و دارم بشود . راستی جزاین از طی (ح) انتظاری نیست ، جم او که ۲۵ سال بیحق خود به
 خاطر حفظ شش صهری و بر سر پیشهاد انی از جانب ابوسفیان که همان ابد لعنه شده بود (البته بدیت ا :
 هر چنانچین نهفته) توانش در اختیارش بکشد لود تا با آن باسقای حق بیرون آورد (۲) شیوه د ششانی انقلابی را

- ۱ - . ولی طی (ح) آب صهری روزانه ی خانواده ی عثمان را برای آنها میفرستاد .
- ۲ - . مراجعه شود به متن صفحه ۱۲ نهج البلاغه ، ترجمه ی فیض الاسلام .
- ۳ - . مراجعه شود به متن صفحه ۱۸ نهج البلاغه ، ترجمه ی فیض الاسلام .

برگزید ، همان شکبائی که بعد ها روح آنرا چنین توصیف کرد : « ... در کار خود اندیشه میکرد ... دیدم
صبر کردن خود مدتی است ، پس صبر کردم در حالیکه چشمم را خاشاک و گل و پر را استخوان گرفته بود ... » (۱)
عم اوست که بخاطر دو کلمه « ... روحی شخیص » (۲) حکومت را بر سر دو هم اوست که در تمام این مدت در -
نهایت جوانمردی از هیچ دلبسوزی و اطمینانی مدتیانه دریغ نکرد . « دکتر طه حسین در این مورد میگوید :
« این نکته را تاکید میکنم که طه (ع) با این دو خطبه بیعت نکرد و خالصانه با ایشان دوستی
ورزند و در هر کجا که مشورت او نیازمند بود ندرای خود را با آنها یافت » (۳)

البته این شیوه ی طه (ع) همچون بسیاری روشهای دقیق انقلابی قضاوتهای کنیوی را طبعی خود بر میانگینت
چنانکه خود میگوید : « اگر سخن بگویم میگویند برای حرص به امارت و پادشاهی است و اگر خواهی شنیدی
در میان مردم میگویند از مرگ گشته شدن میترسد ، هیبت ... » (۴) « اعمت و عمل انقلابی او بالاخر از
آن بود که قضاوت دیگران وی را از این که همان بقای گشتن میدانست ، باز دارد .
اما تمام این گذشته ی پرافتخار با همه ی شکوه جاودانه اش مانع از این نشد تا دشمنان سوگند خورده ی خلق
عاشاقان و خاصان حقوق صروبین « پیروان همان » را با وفات او ببرند ، و چه پیروان خون آلود خوش روئی که از آن

۱ - مراجعه شود به متن صفحه ی ۲۷ نهج البلاغه ، ترجمه ی فیض الاسلام . هرگز نباید این « صبر »
طه (ع) را با صلح در اصول اشتباه کرد و در این مورد پاراگراف زیر از کتابی که یک انقلابی در مورد شیوه ی مبارزات -
درون حزبی نوشته ، قابل توجه است : « ... بر طبق این قانون که اصول حزبی باید تابع اصول کلی (جز)
تابع کل باشد . « باید تصمیم بگیریم که در مورد چه مسائل اصولی نباید ایستادگی کرد و باید امتیازات حقوقی داد و در -
مورد چه مسائلی باید ایستادگی نمود و امتیازی نداد . « برای اینکه همدرد و تواضع در ادراک اخل حزب برقرار نگذاریم
باید در بعضی مواقع در مورد اختلافات و فرهای اصولی که بالنسبه اهمیت و ضرورت زیادی ندارد با سایر افراد در اخل -
حزب مصالحه ی حوقی بکنیم . « اجالتا اینگونه مسائل اصولی را نباید مطرح کنیم ، سر آنها نباید سرانه استدلال -
نمائیم در عرض باید اصرار خود مانا را وی مسائل ضروری که در حال حاضر نتایج بزرگ دارد متمرکز کنیم . البته معناه
این حرف هیچبوجه مصالحه در مورد اصول و اتخاذ راه وسط نیست بلکه مصالحه ایست در مورد یک عمل واقع و تسلی
دو برابر تصمیم اکثریت ... »

۲ - راستی در ساین دو کلمه چه چیز نهفته بود که اینقدر نگفتن آن برای طه (ع) اهمیت داشت ؟

۳ - صفحه ی ۱۶۰ کتاب « الفتاة الكبرى »

۴ - مراجعه شود به متن صفحه ی ۴۸ نهج البلاغه ، ترجمه ی فیض الاسلام .

چنانکه از متن صفحه ی ۴۵ نیز پیداست ، محمد این ایسی وقایع به حضرت نسبت حرص
داشتن به خلافت واداده است .

« قبا » غای بسیار به بسیاری رسید ! و این طه (ع) است و وارث سلطنتها که جوی و از هم باشدگی ،
که اکنون باید تار و پود اینگونه قباها را از هم دریده و از نو برای جامعه ، بر حسب اندازه های قرآنی
جامه ای نو بدوزد ... »

بدیهی است که تشریح حوادث دوران حکومت طه (ع) محتاج به کتابهای جداگانه است و لذا
در این سطح به رئوس کلی جریان اکتفا میکنیم :

در جبهه ی داخلی از همان ابتدا صریحا اعلام نمود که گذشته را از آینده جدا میداند و تسلیم
امتیازاتی را که بطریق احراز شده باشد باز خواهد ستاند . « راجع به زمینهای هم که در زمان -
همان حاتم بخشی شده بود بغداد سوگند خورد که « اگر بخشیده ی همان را بیایم به مالک آن بر سر
گردانم اگر چه از آن رتبه ها و شوهر گرفته و کنیزان خرید باشد » (۱) « چرا که در منطق طه (ع)
الحق الطهریم لا یظلمه لشیء (حق قدیم را هیچ چیز از بین نمیرود و هرگز مشغول مرور زمان و اینگونه -
توجیهات نمیکرد) و در این دیدگاه عدالت - که استواری کارها بجهت آنست - یعنی اعطائی
کل ذی حق حق (« ساینده بر حق به صاحبش ») (۲) « چنانکه قبلا نیز اشاره شد از زمان صبر
امتیازاتی در شمیم بیتناخال رسم شده بود که در نهایت به اوضاع زمان عثمان کشید ، اما غی (ع) -
طریق خواست همه ی کسانی که سالها در تیمچه زندگی کرده و امتیازات متجاوزانه ی خود را چون حق
طبیعی شان میدانستند سوگند خورد که : « اگر بیت المال مال شخصی من هم بود آتوا بالسویه عظیم
میکردم پس چگونه حال آنکه حال خداست » (۳)

بدیهی است که چنین طرز طه ی چگونه تمامی استوارگران و انکلهای وجود احتیاجی را که تجاوز و
سلطه حقوق دیگران پیوسته دستور روزشان است طبعی طه (ع) بسیج میکرد بویژه که دشمنی در خروج
آنها به قدر تند و کینه نوزی و حیلگری معاویه پایگاه خارجی مطنی برای ایشان باشد . و از همین
جا بود که بالاخره جنگ حمل برخاست . جریان مختصر این جنگ را عینا از کتاب ششمه در اسلام -
نقل میکنیم (ص ۱۷) :

« سبب جنگ اول که جنگ جمل نامیده میشود غلبه ی اختلاف طیفاتی بود که از زمان

طبیعی دوم در شمیم مختلف بیت المال پیدا شده بود . طه (ع) « سبب آنکه به

خلافت شناخته شد طای در میان مردم باله ... (مروج الذهب ج ۲ ص ۶۶)

نهج البلاغه ، خطبه ی ۱۲۲ ، یقوس خلد ... ابن ابی الحدید ج ۱ -

ص ۱۸۰ - « چنانکه سرت پیامر آنرا ... »

(بایستی در صفحه ی بعد)

این گرایش در میان ایندسته اعمیت تاریخی دارد و از آنجا که در نهایت، خود نقش تعیین کننده ای را در جویان نپشت ایفا نموده و سبب میشود طی (ع) چنانکه باید در درگیریهای به پیروزی نرسد. مهم و شایان توجه است (۱) - ما در بررسی دوران امام (ع) بآن اشاره خواهیم کرد -
در جنبه ی خارجی مبارزه و فرماندار شام و گرفتاری عده ی طی (ع) بود - او که در زمان این یک و هر حکومت دمشق را به پییده داشت در دوران عثمان حکومت فلسطین و حمص را بدست آورده و بر سر راه شامات مسلط شد - چهار سپاه زیر فرمان داشت که او را فوق الساده میروند مینود - معاویه از دیر باز مقدمات خلافت را خود را فراهم میکرد و از اینرو پسزدن عثمان را خوش داشت و از عده ی جویانان بفتح خود بهره برداری میکرد (۲) - و اکنون با دنیایی از دروغ و تبلیغات مزورانه و با کلاه سپاه مپسان

(دنیالذریعای از دستن آبل)

و کشتار و قدمهایش میان لجنتار خون ثابت بود گردنبر که دارای موعای زیاد سرخ رند بود بهر جانب میزد و با چشمان آرام با اطراف نگران بود این آرامی و وقار که بنظر اطرافیان شتر فرمان برداری و ثبات بوده عزم نداشت کاری شان را جازم تر میکردند و در خاطر خود حق را محذول در آن شتر و سر نشین میدیدند امیرالمومنین پس در پی فرمان پیشروی میداد تا خود را نزد یک شتر رساندند -
چند نفر مردان زیده و خلیل آنها خود را به شتر رسانده دست و پاینها را کردند شتر بانگی زد بر زمین غلاید - طرفداران سرور اکنده شدند و ام المومنین را از شتر نوسوانسی پیاده کردند و از سنگر بودج به حرم خانه ی عبدالله خلف منتقل شد - فرمان طی (ع) شتر را آتش زدند و خاکستر را بیاد دادند و فرمود : خدا لعنت کند این شتر را که پیس شبیه به گوساله ی سامی بود

(۱) - آیا طی (ع) با آنهمه آگاهی نمیتوانست این توطئه را چاره کند ؟

(۲) - در پاورقی ۱۸ شیعہ در اسلام چنین آمده : - بنامیکه عثمان در محاصره ی شورشیار بود بوسیله ی نامه ای از معاویه استمداد کرد - معاویه ۱۲ لشکر مجهز تهیه کرده بسوی مدینه حرکت داد ولی دستبردار در حدود شام توقف نمایند و خود بنزد عثمان آمده آمادگی لشکر را اقرار داد عثمان رفت : - تو عدا لشکر را در آنجا متوقف کردی تا من کشته شوم سپس خوشحالی مسرا بهمان کرده قیام کنی - (تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۱۰۲، مروج الذهب ج ۲ ص ۲۰)

حمیق شده ای که غالباً بخاطر دین ! آنها را شمع کرده و با انبوی از درهم و دینار که از پیش از محرومین بقرتیریده و برای برگردن دهان ها و خرید و جدانها آماده کرده بوده بپورت دشمن شطری یک طی (ع) بیا بیدان مینهاد -

و از اینجا بود که جنگ صفین برخاست - و پیش از صد هزار خون ناحق ریخته شد - صفین صحنه ی دیگری از فداکاری نرزدان خلفا سلام است - طر که در غلاب نبرد های اسلام حرکت جست و اکنون در ستون کجولت سر تا پا جوشش است و فریاد : - چنان شما را خواهیم خواست که خواب از سرتان بیرون و دوستان یکدیگر را فراموش کنند و طی (ع) است که فرمان میداد : - بی در پی حمله کنید - درون آن سوارید را بترید که آنها شیطان پیمان است (معاویه) جنگیدن با او و صراطها نهرها قصد کنید تا حقیقت بر شما روشن شود - (۱)

براسی در این فرمان چه ظاهیمی نهفته است (۲) - در صفین است که طایقت طر تهران و ولا شهید میشود - شهادت طر در ستون کجولت پراز عری مبارزه ی طولانی و نوزان (۲) حاوی پیام نروانده است که بر طوطی آن مسئولیت انقلابی چون حکمت و روشی نامحدود و بی انتهایست -

در یکی از صحنه های همین صفین است که طی (ع) آنچه را که در پرتوی - حیات انسانی - که از دیر باز جوان بحث های فلسفی بوده و از قرآن آفریده و چنین خلاصه میکند : - فالموتی حیاهکم ظمیرین و الحیات فی حرمک قاهرین - (۳)

بهر حال درست در یکصد و بیست و نوزده طی (ع) دشمن که در لایرو تخریبی و حواصن نظامی شخصی در حرم خیمه دید تا تکیه خود را بر او فر کرده و قرآن ما را بر سر نیزه ها نهاده و در ستون آسمانی شکست به شوی ابدی تمام متجاوزین فرومایه ندان صلح و برادری در داد - لیکن طی (ع) بیوزی از قرآن که در عباد شکل و منوی پیوسته صورت و شکل را مردود میداند (فی الحال مسجد خوار) فرمان داد تا بی هیچ سستی خوانها را که اکنون غلبه - قرآن - احال شده و دیگر روی نوشته های بیش نبودند سرنگون سازند (۴)

(۱) - خطبه ی ص ۱۱۶ مجمع البلاء

(۲) - بنظر شما عبارتی که تأکید شده چه ظاهیمی دارند ؟

(۳) - گویا سن طر بهنگام شهادت از ۵۰ هجری تجاوز بوده است -

(۴) - صفحه ی ۱۲۲ مجمع البلاء، خطبه ی ۵۱، جمله ی فوق را غرض کنید -

(۵) - مانند امروز که گوینده ترین و رنده ترین جریه علیه اسلام را از خود اسلام ساخته اند -

این امتحان بود از حق و آگاهی آنها که به حزب خدا پیوسته و مدوش طی (ع) میجندند تا سیه روی شود -
 که در او در آمد - و براسی در اصلاح کمال جای عالی - اجماع مداف - را بر طرفی مادی پرخوا مد کرد و از -
 دشمن نیز بر دل آن انگارست که از کمترین تفرقه ی ضعیف چشم ببوشد و با تمامی در دقتی میزانه انحراف آن در نظر
 باین ترتیب جریان تاریخی فوارج شکل گرفت و معنی آنها که در بند سورت و غار - بود در آن جای گرفتند
 و این جریان از شکست قطعی مساویه جلوگیری کرد .

حکایت : آمار این ماجرا بود - شرح حکایت در سوره ی فوارج موجود است و در اینجا جز به انحصار (۱) -
 درباره ی رفوس کاس آن نیوان اشاره کرد - بتول دکترهء حسین - چیز جز غریب نبود که با آن نه از آمد ،
 بلکه از شکست میخواستند جلوگیری کرد - وی میافزاید - : کمان بیشتر آسکه برنی از سران لشکری (ع) -
 دلهاشان بالا و ساف نبود و نیت پاک نداشتند - این مردم دنیا بودند نه مردان دین - و در ده دل -
 حسرت روزگار غور و زنگار همان را میخوردند که پادشاه و پهلای فراوان به ایشان می رسید - من از این گروه
 هبا اشعت بن قیس کند ی رانام میبرد من در رسید اسم که اشعت بن قیس که کآر و غبار عراق
 بود با عیو ریکار و میار شام رو بر پوشده و با سم این در پیور کرده باشند و کمان بیشتر در نزد من آست کسه

۱ - جادارد به آنکه با جتهاد در شیعیه فخر میروشد و در حالیکه بوشی از امت ساله نبوده اند تا بنهند اجتهاد
 و استحباب - فروع از اصول پسلی به و اشاره شود - باید در هیچ نبود که اقوی و احوا گفتن با جتهاد زمین تا آسمان
 فرق دارد - براسی فتاوی که حق را از ناحی جدا کند جز از طریق فرائی یا اصول محکم اسلام و شوکت فعلا نه در عمل
 بر نواکان ندارد - بدون توجه به اصل فوق اجتهاد جز ماشیه لوثی و ذله نویسی نمی شه و ادعوا بداد -
 چنین اجتهادی به تسلیم در برابر فقهاء معضوفا مساحت آنی عود نامسی ایجاد - نه بر میری آنهاست -
 آینه ی درخشان - برای روشن شدن این مطالب حتما به نهج البلاء - نامه ی ۱۲۷۷ م ارجعه کنید -
 حضرت در این خطابه میفرماید : اولیاء خدا کسانی هستند که با حق دنیا بنگرند ، هنگامیکه مردم به ظلم
 (نبود های خارجی و مکانیکی) دنیا میبزنند و به آینه میروند (در از دست توارج زندگی و پرتابه ی مناسب با آن)
 هنگامیکه مردم به حال امروز مشغولند ایشان دشمن آنند که مردم به آن تسلیم اند (تا بیلات خود بخودی و
 رو بفساد و غیر نکستی) به سبب ایشان کتاب (قرآن و اصول معین جهان) دانسته شد (و در عمل تا بصل
 پیاده کردن است) بایشان کتاب بپرجان ماند (اصول کلی افراد حامل و رسانده و ضعیف کننده و پیاده
 کند و میخواند) و با آن کتاب ، آنها بر پا ماندند ایشان بالا قرار میزدند (طی کردن انقلابی پر شور
 راه کمال که در مبارزه ی مستمر علیه موانع راه توده ها و اثبات حق و حقیقت در جهان خلاصه میزد) امید ی و -
 نسی بالا تراز و ششسان (کوتا عسی در انجام مسئولیت و رسالت و نگریدن به امان نه کمالی و غنایت به
 آرمان غلظتها) نمی بینند .

سازمندی از این اندازه هم که شته و بجای خطر نگذارین رسیده باشند که همان انتخاب دو راه بود
 ناچاری بی داشته است که اشعت بن قیس را بر او بدان یمن ، آن اندازه امر را میگرد و تطبی (ع) ایوسی اشتری
 راه و این بر گزید و راه آزاد نگاشته شد و در راه باو اعتماد و اطمان داشته باشد انتخاب کند (۱)
 خلاصه یصرونند به اشعت بن قیس - چه خواستار آن راه و چه خرید آن حلقه (۲) با کلاه و نگران

قتی گرا - داری ایوسی با کراست تمام از جانب طی (ع) پذیرفته شد و خود طی (ع) بعد از این مدتی گفت :
من شرط از شکست ممکن نمی کرد پس شما انتحار کرده مخالفت نمودید ، مانند مخالفین پیمان شکن تا آنکه به
 میل شما نظر کردم - (۲) - بویزه اینکه آنها صحرای طی (ع) گفتند : اگر دعوت ایشان را اجابت نکنی
و اسلم آنها میمانیم - این تهدید نشانه ی نترسندی ایشان است و روشی میسازد که چنانچه طی (ع) -
 نمیدانست و میگفت تا شکاف اعلی میفکود بی خود به جریان بفتح دشمن عام شده و نیز بسیاری از سائلان از اینج
 بن لوث میفکند .

جوانقت طی (ع) با داری ، طبیعت خواست خود و سر از آن شجاع هرگز نگر ی چون ملاک اشع با صبرتها ی
 شریکی که بر حسب آن رهبری هرگز باید باطله ی یمد ، در جلودا برود و در طبیعت میکند - چنین میباید که -
 حقیقی برای تربیت آنان در حداد و عمل ، هنگامی وقت با ایشان را بر صلاح دانسته است - چنانکه خود می
 گوید : بهترین مردم در این زمان (و شرایط) گروه میانه اند (نه راست مایه و نه چپها هیچیک صحیح حرکت
نمکنند) از اسواد اعظم (اکثریت) مایه ی کسب و دادست خدا بر سر این جماعت است (و ضعیف و بیاست
که جهت طرح راضی میکند (و بر حذر باشد از مخالفت و جدائی (گروهی) خواهان کسب شده از مردم ،
و پلر سلطان (کمبری) است (۱)

بدین است که کام برداشتن با اکثریت از نظر طی (ع) تا آنجا است که ضامن بقای حنیف باشد در حق
اینصرت این هنگامی جزائی از سستی و بی ارادگی نیست - جالب اینست که پس از روشن شدن نیونگ
 دشمن ، بسیاری از مخالفان که بر داور امر ارد اشعدر خود ضعیف و بیایجاد کرده بودند - اکنون طی (ع) را

- ۱ - فصل ۲۲ ، جلد ۲ ، الفتا لکبری .
- ۲ - این راست لایق و تن دادن به اکثری های لازمه را - که در صفحات گزیده نیز بدان اشاره شد -
 نباید دست کم گرفت - چنانکه وقتی طی (ع) مردم را بر او پیشام میخواند بتول دکترهء حسین - : مواشسان
اچله گرد و روزن گرفته تا اسقوی ایشان بهانه آوردند و بای پیش نهاد و به وی گفتند : بیگناهاست شده و -
فضیو مانسته و نیزه دارا کند ی گرفته - مارا بشهرمان بازگردان تاکی بیاسانیم و ساریوت تو کنیم و آنگاه یاور
 بسوی دشمن و قهر سرداریم .
- ۳ - صفحه ی ۱۱۰ کتب البلاء ، نامه ی ۲۶ .
- ۴ - نقل از کتب البلاء ، ص ۲۸۵ ، خطابه ی ۱۲۷ - و نهجیات داخل پاراگراف از نامه .

ملامت میکردند : « چون خلق را در کار خالق حکم ساختی و اکنون به کفر و خدای خویش با قرار و پس از آن
 عوبه کن تا از تو احکام و پیروی نطلبم » (۱) . « در ایشان از کار خالق همان شمار چهره روانه ی . لیس حکم
 الله . بود که طی (ع) آنرا گفته اند حتی که از آن باطل اراده شده ، میداست . و آنچه طی (ع) از آن .
 پند میداد که . تا فراموشی اندر زگری مهربان آید ، و ناگهانی بیار آرد و شکیانی بد نیال دارد و من آنچه باید .
 در باره ی این دوم در داور و پیر و پیشه اندیشید چنانچه ی خود را آشکار ساختم ولی شما چیزی جز آنچه که من
 خواستید نپذیرفتید . (۲) . چندان باید داشت .

• خارجی گری • و بنا بر اصلاحات مدت اول کنونی • انحصار راست • که حتی در سالهای اخیر نیز دنیا ، اسلام
 خالی از آن نیست ، آفرانده و به • سکتاریسم راست • می کشید . کفار ی . پشت کردن به دین اسلام ترا
 پس از خلعت پیامبر (ص) است . که مضافاً بر سطح خبر و تأیید (چه در سطح قومی) که هنوز
 • جا علیت • را محققان نکرده بود • و چه جهانی اکنون رشد نموده (باید با مصلحت ابتلا • مانند تمام نظام
 دیکر بالضروره • خور و بروز میداد . بنا بر این بدیهی است که حالیست رفع آن در کوتاه مدت بواسطه عادی
 از جمله موهله و دلیل جز در اندیشه « روز شفق » - ابلهانه نیست • بویژه که این فرقه آرام نگرفته و به تحریک معادیه
 نیز شور میگردند (۳) • تا آنکه بالاخره در « بهروان » طی (ع) با ایشان معاف داده و فائده شان را خام
 نمود • کچه در این نبود نیز طی (ع) دشمنان بسیاری برای خود آفرید لیکن پیروز شدند مشنوم ترین لگه ای که
 بد امان کذب نسبت و صورت نامستوی انقلابی آئین را در قالبهای مبطل و بیوج زاهد مایه ها منسج کند و پاک کرد
 طایفه طی (ع) بدست یکن از این گروه شهبند و با فریاد • رستگاری • به وادی جاویدان • پیروزگار
 کعبه اش • پیوست (مرتبه رب الکعبه) •

بشریت در طول تاریخ پر فراز و نشیب و ریزان بزرگ بخود دیده است ، اما در این میان طی (ع) به واسطه
 جمع جالبترین فتنه های انسانی در او ، به رجعت یگانه میسازد • در ستایش این فتنه ها تا گفتار بسیار
 است • لیکن در روی همه ی آنها راجعه ی این پیام قرآنی که از سر اسرار وجود طی (ع) استشمام میشود • معنای
 ویژه ای • دارد • بوجب این پیام فرزندان انسان پرستگری و المات که همان جا علیت است محقق پیروز میشوند

- ۱ - نقل از صفحه ۱۱ ابیح البلاغه ، خطبه ی ۳۶ •
- ۲ - نقل از صفحه ۱۰۷ ابیح البلاغه ، خطبه ی ۳۵ • نقل اختصاصاً به خطبه ی صفحه ۱۱۱
- که بسیار مهم است نیز مراجعه شود •

۳ - مروج الذهب ، جلد ۲ ، صفحه ۱۱۵ میگوید : « در بلاد اسلامی به آشوبگری پرداختند
 و رجا از طرفداران طوسی (ع) می یافتند ، حقیقی شکم زنان آیین را پاره کرده ، چنین عمارا
 بیرون آوردند و سر بریدند • »

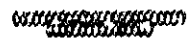
ادامه ی حدیث در صریح

نبلا اشاره کرد که در کتب معتبره حسینی و آنجا که در خود عت حمل ادلای باشد بالسرور ، یوس ، زبیه
 فان تریخی - که چنین نظریه ی کثانی در ساخته حرا لازم میکند • روشن است که خدمات چنین کثانی بطور
 مد و در فاصله ی شهادت طی (ع) لوحکوت بزرگ فراهم آمد • اند • یعنی در آن که خلافت کوتاه حسن بن علی
 (ع) و سلطنت در اربعه موضوع است • بویژه این بررسی برای آزان نظرها از اهمیت است که بایستی از بزرگترین
 (و عاید در صورت بزرگترین) تحریکات تاریخ اسلام که بحق میتوان آنرا سونه ی کامل و اصطلاح کلاسیک • صریح
 دانست و بررسی نمود •

خواهیم دید که چگونه کثانی رهبرانی که خط مشی را حتی را منطبق کرده و • بیدرنگ به شکل فعالیت را احداث
 شکل دیگر • کرده اند ، باورده اند ، سیر حیات که توانائی درک جریان و شد و وظائف هر ی از آن دارند و حاحه
 شده و در نهایت به تعریف شخصیت یکی از بزرگترین و خرد ترین رهبرانی میگردد که حلقه وادامه ی جلیق و ابی
 فتوحات چهارم است • مرجع میگرد • آری سخن از حسن بن علی (ع) است که آماج رگبار فتنه ها و تبه های
 پیکانهای عمو آل بودی است که بسیاری از آنها • دوستان [• در کمان گذاشته اند •

البته از دشمن و شیوه ها و دشمنان آنها میگویند نیست • هم امروز هم • تا حواله ی بین الطلی • و کما
 ما بین عظیم مطبوعات و اطلاعات خود • تا آنجا که در عهد و دارد حکومت طرهران نهضت معاضد امیر بایزید را سه
 انواع اتهامات از عتقا ایشان منقذ سار (۱) - لیکن دوستانی که بدست کسود انش و بنی بقیه ذ هی • سیاسی
 و اعتدالی • بدان استفاده ی وسیع را می دشمنی که میدادند به مجاهد • بار بار و • میگویند • ملاکین
 دوستان جنگی متفقند که مصالح امام (ع) را محاط • منعت • اسلام بود • ولی از آنجا که غالب در عساکر -
 معنی و خطیب آن با اموات سیاسی زمان و عمل امام (ع) عاجزند • در نهایت به سواستیب سلطنت بر دامن میار و دشمن
 می نمیرند •

شمار این دلائل فوقی و تحلیل کوتاهی از شیوه ی گزارش امام (ع) اسیری است •



حسن بن علی (ع) در در میان سال سوم هجری مدینه افتاد • و آن تا عت سائگی از سر و تنی صمیم پیامبر (ص)

۱ - در این مورد نمونه ها بسیار در دست است • منطبقه و در نامیدن لوحها با نیست و ادن بطوری
 نام روسی به دکتر حدی • و با حرافانی و ساقطی بودن پیروز گویند که حان و شیوه •

بو خورد اربود . از این برخوردار و نتایج آن اخبار فراوانی رسیده است (۱) که خلاصه ی تمامی آنها -
رسانده ی فاضل صیق پیامبر (ص) بوجود وی از او ان کودکی است . مصلحت پیامبر (ص) با و گفته است - اخلاقی
و خلقتی معاند نیست .

• حسن (ع) باید در دشمنهای بیرون و دشمنان بیرون بود . (۲) و بی شک دست آورد های -
فراوانی از این فرمانشیمایی تاریخ اسلام بهمه داشت . پیرانشهادت علی (ع) و خاک سپردن آن حضرت و
در روز ۲۱ رمضان سال ۴۰ به خلاف انتخاب شد .

• طبعاً حضرت حسن (ع) که پیشتر خود را در دوران انقلابات و ادعای در گذراند و بود ، به اشکالات
و پیچیدگی امور بخوبی واقف بوده است . در آن زمان نوعی ابهام تاریخی وجود داشت که دستانهای دروغساز
و فریبکاری اموی عمر زمان آنرا آشکاره نمیکردند و در تملکات این تاریکی ، تلاوت دشمن و دوست را پنهان کند و - همیشه
ماوتشخص ، ما را از کار پنهان دارد . همان ابهام که سعد ابن ابی وقاص ، فاتح بزرگ ایران و عضو شورای انصاری
سر ، آنچنان در آن ذلالت و گم شدن ، قدرت و نمکبری از او سلب گشته و طعنان - شمشیر نوها - کرده بود .

• اکنون گشته شدن خلیفه وزیر ، - دو بار سیمین پیامبر (ص) ، در جنب باطنی (ع) و قرآن زیر بار سخن -
• حسین - با آنکه عزید زانی عایشی (۳) و آنگاه ساله ای به اعمیت ساله ی غواص نیز بر این ابهامات
افزود و کلاف پیچیده ای از پیچیدگیها ایجاد کرده بود . به ویژه باید دشمنی چون معاویه را ، با انواع حیل و تری
مناویز تحریکات داخلی ، از یاد نبرد . اینست که او در اولین خطبه ی هم از بیعت بعد از تشریح اوضاع ، مردم
را به مرکزیت دعوت نموده و بمن جلب اعتماد اشاره میکند :

• عائش یکی از - ثقلین - (۴) که پیشتر (ص) در میان امت نهاد و از دیار است . عائشیم
درین آینده (کمال) قرآن که در آن تفصیل مریزی است (اصول کلی که باید موشد

۱ - بشرح ذکر در کتاب - شیعہ و زمانه اربان خود سر - ص ۸۳ . این احادیث و احوال آن در - سند احمد
و - ذخائر العقبی و کتاب - الا بانه - از این بهاء و - الحلیه - از ابو نعیم و - الاصابه - و - النجاشی
و - مسلم - و - الضائق - و - المعتمد الفرید - و تاریخ - النبیای البغدادی - و - مروج الذهب - و - البحار
و غیر آن موجود است .

۲ - الفقه الکبری - دکتوله حسین - جلد ۲ ، صفحه ۱۹۹ .

۳ - در تردید زانی سقین عین پس که شهید لاکاری چون حزمه بن ثابت انصاری که باطنی بمراء بود هیچنگه
تا آنکه شمار شهید شد و بر حسب خبری که از رسول نداریده بود و دانست که معاویه به برخلاف حق است و آنگاه جنید
تاکشته شد . مپ خبر اکرم (ص) فرموده بود معاویه بدست کافران شهید خواهد گشت .

۴ - بر طبق حدیث ثقلین که قبلاً به آن اشاره شد .

پیشوای واجد شرانند در عمل پیاده شود (که نه انیشروودنه انشت بر) (با اکتاف صیق به آن
معوان عرساله ان را بدون افراط و تفریط و بر حسب شرانند زمان حل کرد) ، با لال در آن
راه ندارد و بنا بر این در تصویر قرآن بر ما اعتقاد باید کرد که در تطویل آن راه رفون (راه حیل و -
غیر صریح) اسیریم ، بلکه از وی یقین و اطمینان یابیم . (۱)

• آنگاه امام (ع) بر آیه ۸۲ سوره نساء استناد جست و آنرا تفسیر میکند . ترجمه ی آیه چنین است :
• حقیقتیکه امرن مربوط به بیم و اطمینان خارج باشد (ساله ی اساس مربوط به طالع خلق) آنرا برانند میکند .
طرف و آنرا تفسیر کنه ی بیاید ، که ساله را از کار دشمنی خارج میکند و بازار شایعه را رونق میدهد (در -
سوره ی که آنرا بر پیامبر (ص) بر عیونشان پیوند - همانا کسانیکه از آنها اعل اسباط (شناخت درست از -
بادرست) مستند آفر خواهند دانست و از برتری و سرپرستی خدا بر حمت او برهانند جز اندکی ، ممکن و حیل
راهبری میگردند (۲) .

درگیری با معاویه

از زمان ابدا ی کار امام (ع) دشمنی چون معاویه در مقابل دارد که برای مبارزه با حضرت به انواع بیرون
های سیاسی حمله می نمود . حاکم از این معاویه را شناخته و به تفریق مخصوصاً راهبردی افس و مهارت
و دلاوری او را از نظر جلوه دادن شخصیت علی (ع) پس برده ایم . - لکن از همان زمان همان بدلا کل تلم
طریقی در عوای حکومت بود . اکنون که علی (ع) از یزید تبار است بهترین فرصت را یافته و لا با محبوسه ای

۱ - نقل ترجمه خطبه ارتکاب - با دادرشن - طریکی برقی - صفحه ۶۵ . برای درک بهتر
معانی ، جملات بین پرانتز در اینجا و شهادت آمده انموده شده است . در اینجا برای توضیح کلام از زبان
خود حضرت به خطبه ن نقلیه مراجعه کنید .

۲ - همان قول آیه یکی از جنگهاست که ساله ای پیش میاید و بعضی جاکه دادن سیاسی نداشته و به امر نبرد
آگاه نبوده اند . بیجست خود را با ساله دشمنی کرده و آنرا می پروراندند . - چنانکه کلا
مسئل آباد در مسیر طالع دشمن بود و لهذا پرانند آن بهیچ بود . - در سوره ی که باید
در صیر حیل ساله ، آنرا - جمع بندی - بود . - چنانا اینکه باید بدقیقاً مرکزیت و انضباط -
و راهبیت کرده و از صاحبان اسباط را برتری میگردند . - کیه به آیه نیز بیروی تمسین صاحبان
اسباط است ، که حضور معان اسباط جمع بندی است - در اینجا
به خطبه ۱۷ ، جلد اول نهج البلاغه - که در مورد کسان است که بدون سلاح است لازم -
در جهان مردم حکمروائی میکند - حتماً مراجعه کنید .

از همه های حساب شده و به افکار حزب بلوی که این قدر مدد و کمک از این یوگیا به نظام جمهوری میسر گشته بودند ، به عمل میورد از

باین منظور اولین قدم در مدد خود کردن حضرت من (ع) کو همراه با آن و پیدا کردن - آرم - (۱) برای خود غیر آن و باید از دهکده معروف عرب - نهادن عید - که مردی - نوک و گردان و قهر و حسرت - (۲) اولیاد لاری (ع) امر فرمود و در صورت خطبه ی جدید در حاشایا - عید و انگشت گزاشته باین معنی که اول نامه ای سرایا مطهر برایش نوشته و فرای خدمت خود خواند و چند فقره و چون - نهاد - عرب شدند این بار از هر طریق و در حد و توان به پدر خود نسبت داد و او را در خود نامیده و اما - و طرق او ابریت و - خلاصه به شام آورد (۲) -

از این پس در معامله همچنان میروید و سران لشکر سرداران نامی و کمال تا سر کز آید و نام حسن (ع) بگویند - حکم کنی - واکه امام حسن (ع) با پدر عزت کرده - انبار - فرستاد و پدر با پسر عزت در هم میرفت و به حاله پیوسته و از آن پس امام حسن (ع) امری از بیله ی بی مراد را به - انبار - فرستاد و معامله او را نیز با پسر عزت در هم میسوی خود کشاید - میدانم - بن عماره که سر کرده ی سواد امام حسن (ع) بود با عزت در هم میزد و داد و (لو) شبانه به حاله پیوست و نیز جاسوسان به ظاهر امام (ع) اکیل داشت - (۱) -

امام (ع) پس از گمان بر احوال حاله طی نامه ای با اطلاع چند داد و نوشت : ... پس انتظار کن

۱- تاریخ اسلام دکتر فیاض مقدمه ی ۱۷۶ :

... اما برای حاله موضوع مهم پیدا کردن لشکر بود - از حاشایا حزب طرفدار فرستاد -

که توانائی اداره ی کشور و حفظ حاکمیت را داشت باشد -

صورتی که سوار شد و رسیدگی دوله بدرگاه حاله آمد و بد حکومت سر فرستاد -

شیرتین همه را به گوشه ...

... (بلاخره) - نهاد - بد حاله آمد و به حزب بلوی و مستعصمانه از طرف طایفه ای که

به جنبه خود اشتغال بر سر او را در دایان و حبی که ...

۲- همانادروشن - ۵ صفحه ی ۶۸ -

۳- در عاقل خواهر حاله که جوهره نام داشت - نهاد - را دیدن کرد و خطاب از چهره بر انداخت و گفت برادر

من چشمم را بر میان مرا از آن خیر داد - [همانادروشن] - (این فتنه ان بود برای نسبت دادن -

- نهاد - به پدر حاله و جلب او)

۱ - همانادروشن - ۵ صفحه ی ۷۱ -

بر که بخوانست خدا به جنت میبرد و شام ... و سپس به تهیه ی طغیان جنت پرداخت :

پادشاهی - درباری عدل امام (ع) از حاشایا -

قبل از آنکه به تعقیب جریانی که رخ داده است بپردازیم ، ضروری است طیفم بر همین بناده اندیشی که - تاریخ راه خود واقع به نگاری منزل داده اند - اندکی تأمل کرد و به بینیم طریقای اصلی این هزاره چه طایفه و با - دنبال میکنند ؟ چه بدون توجه به غایات و درک وضع اشیاء هر حال محال است و عجب است که آنکه جویند در سنجش نه شکست با پیروزی معماری جز گشت و آمد و این خود بر آغاز طیفم کانیکی وجود است :

تألفه پیدا است که بکار این در امر بر حاشایا فتنه ی قدر و نظام و طبعیات است و در عالم اوزشهای او و ... چیز جز اینها اعتبار ندارد و البته که اینها اینجاست است که بی نهایت طایفه ایسان به آن افزوده شد و در بر روی - هر روزی و مستغنی او است - از اینها به حاشایا و باینکه جهان بلید ی و تاریخی و دارهای بیلا نیست اغنی و شود و در پایان بگوید : ما در بحث دنبال کردیم (۱) -

اما طرف دیگر اشیای دیگر دارد - اروپای اشیای انسانی است که از بی ظاهر حیوانی بدست میآید و با آن و قدر و ارزش غالب سلطنتی بدید بر حاشایا ظاهر این فتنه عظیم میخواند - فتنه ایسان از کجنگی به نو - فتنه ی که - امام یزدانی - را در قیام آن دیده است - باین ترتیب دیگر جای سوال نیست که چرا او روش - دشمن را طبع دشمن بکار نگرفت (۲) -

لشما اگر وجود خود را در دستانش باز داشته که طایفه چنین طرفی بود - بعد تا بیزد بر برگویی گشته به خاطر واگذاری حکومت به حزب بر او خود و مگر فتنه صریح کرده - من نه از او (معاویه) مضم (سیاست) - که بودند سطوسم ...

بر اساسی باید میان سادگی و انقلابگری تفاوت گذاشت و اگر چه در این میان نوعی شباهت احساس شود - طایفه که غالباً در اینگونه موارد بر او فریبند - که راجع به طی (ع) نیز چنین سو - ظاهر جانگدازی وجود دارد (۲) -

۱ - مظلوم از معاویه

۲ - همانانکه جای سوال نیست که چرا جنبشهای انقلابی کنونی و اینها را از دست دادن فتنه ی که گشود

اند بیوان دارند

۳ - نمونه ی نیز در این مورد بیشتر توضیح میداد : (مظل از جلد ۲، صفحه ی ۱۶۲، الفتنه الکبری)

۴ - بکار طی (ع) از - نهاد - هنگامیکه پیشاپس از مصلی ابن عباس جانفین وی در صحر

(دنباله ی پاورلی در صفحه ی بعد)

گرمای بیرون برده و پایشان سرد . حد و اندازه برای یکدیگر داد . پیروان و دشمنان و دشمنی
از ایشان ، و محتاجی خدا را یاد کردند که هر روز که برسانت را انگیزه شد روزی که از
دنیا برت و در روزی که زنده و بموت گردد . (۱) .

همچنین در نامه ی دیگری بحال مردم اشک تسلیح ریخته و خطاب به امام حسن (ع) میگوید :
- حال من و وجود این روز حال اینک است پس ایضا : پیغمبر (ص) . هرگاه میدانستم که صورت
و این عزیزان اندر این معنای ویران است ازین صافه کلتری و سیاست و ازین بهتر گرد آورده
احوال و مکر و کینه یاد دشمنان ازین و اناری و اجابت میکردم و تسلیم میشدم (۲) . و البته کسرا
شایسته ی آن میدیدم . لیکن میدانم که من از غیبت و ولایت کرده ام و نسبت باین است
بجهت پیشرفت بدست از غیبت و پیروان رو باشد که باین همه کن و دعوت مرا -
اجابت کنای . کون در بد اطماعت من در (۲) .

البته معاویه پس از دست گرفتن امر ، با کفر طعای جمعی و مردمی و هر گاه ی ناخوشی از ستم و ظلم و -
انضباط بخوبی نشان داد که بهتر از او میگردد !

حال زیاده ای از غیبت داری است :

... زیاد (حاکم معاویه در صحره و کوفه) در حکومت ، سیاست و شرف و رفاه معاویه
میخواست پیشرفت و در صحره و کوفه با فرمانان و مخالفان حکومت را بدست صاحب میکرد . در
کوفه مردم را به چهار دسته قسمت کرد و برای هر قسمت رئیس از خود انتخاب میکرد و او را -
مستول خلافت آن قسمت قرار داد و بول خود می بینگانه را بجزم گناهکار میخواست . میکرد .
در دوره ی - زیاد . چندین هزار نفر در صحره و کوفه محکوم بقتل شدند و در نتیجه اضطراب و ترس
میبوی پیدا شد که حتی در اعیان و بیابان کس جرأت اعتراض نداشت . (۱) .

آبیه ماضیانه در مورد معاویه و حکام متحدانیم اینست که روزی چند بار مردم حرم را بیاسین - احتیاجات
به هرگز آری میخواهند !

۱ - با داند روشن . صفحه ی ۸۸ .

۲ - آنچه داشته باشی که معاویه طویحا میکند که چون اینک حرم خود را پیشتر از (ع) بوسیله میدید -
حکومت از دست دیران رود . و بدینوسیله معاویه عمل خود را وسیله کرد و نتیجه آن شاید .

۳ - با داند روشن . صفحه ی ۹۰ .

۴ - تاریخ اسلام . صفحه ی ۱۷۷ . و لابد بعضی از حاکمان ساعا در آنروز از خدا
میخواستند که این آراش را از آنها بگردانند !

لنک با داند که هم که حیوانیت در رفتن بی نهایت طلب انسان به چه نیایی جایی میشود . ملاحظه می
گردد در این نامه ها . مذکور آن آزادی انسان که در حقیقت باز ماندن انسانیت است و بحدی که در هر زمان
فرین و بد بلا درین صورت . اهت . نام میبرد . و میبینیم که دانه ی این پیغمبر چه نام دارد است .
معاینه احوال و حیران و معروبین را میبرد و در هر یک از آنها ، برای سلامت کردن معروبین به قرآن - که هیچ چیز
را از آن خدا میداند - استغاثه میجویند و میگفت . السلام . مال الله . (۱) و با آزاد مردان و بزرگوار و چون مکرر
باصول معصوم میگردانند ، با سعادتها و آسایش میگویند . آن الله جزو این صل . ملاحظه کنید چگونه صلوات
اصولین عظیمی عظیمی را به کائنات خود آورد ، میگردد (۲) .

تاریخ

پس از چند روز امام (ع) دشمن را در موضع خود استوار یافت ، امام حجت گردید ، آنگاه مردم در مسجد گنبد
آورد و طی خطابه ای که بآنها می خواند ، اینها را میفرمود : ای کسان که از اینها میفرمودند . از
این دعوت چنانکه باید احتیاط نمود و عیال و عیال را از این دعوت بدی دور کرد و سبب شد که عیال به شهادت
گاه امام (ع) بود . امام (ع) خود نیز پس از آنکه ، ای را میفرمود که مردم گرد گردیده شهادت
در آنجا به عظیم آورد و گفت و میفرمود : در عبد الرحمن : آورد آن را درین محل بقیه ی سعادتمندان و بسم
بپوشد که جمعا چهل هزار نفر میباشند . امام (ع) : بگوید ای . بگوید ای و از اینها بفرماید من عید -
الله بن معاویه به پیش فرستاد . و شما بپوشید شهادت گلی که از او را در دست میبینید سعد و سعید بن قیس را نیز
با او فرستاد تا در صحره و کوفه جانفین دیگری بود تا بدینوسیله کنترل و مرکزیت سعید و قیس اصل گردد .
از آن معاویه که غالب حکام و فرمانداران را با لشکر ایشان بکشد خود خواند ، بود بچنگ آمد (۲) .

در اولین روز قتل قیس از آن لشکر عبدالله بود . چنانکه لیلای نوا فرمود شد و بعد تا نوسه های معاویه
۱ - این مرد و مرد بدی را اگر کتب معتبره ذکر کرده اند . جمله مرد اول درد از اهل معارف فسرید و بدی
وجود است .

۲ - اکنون با در نظر گرفتن چنین نصیحتی ، معلوم میشود چرا ساله ی جبر و اخبار در قرآن در زمان خود به -
پیغمبر (ص) . ضاله . ای بود و بعد ها چنان ابیاتی در مورد آن ایجاد شد که بدست بدی اشاعه و -
معتزله ایجاد و آتش زدن و آتش کشید . و عموما چه که بپای نظریه معنای که در اینها نوشته شد .

۳ - باین ظاهر معاویه نامه ای به عیال میفرستاد که ابیاتی آن چنین بود : . عیال -
خداوند مردی از بدگانه را بآتش کشید که ناگهان بفرقه ی (ع) میفرستاد و او را بکشتن و احضار
را مقرر میکرد و کرد

آخر الامر خود را به طعن مردم فروخت و بپایان به پیوست . براساس عبدالله اطلاق یافتی بود که با تو که
 اردو و بیرون ایران حقیقتاً اوقات بود که . کسی که کردن مشکل نیست مشکل آنکه انسان در تمام طول عمر خود
 کار نیک کند ، اگر کار نیکو کند و در جهت طاعت بود ، عاقبت وسیع مردم و جوانان و انقلاب
 کند و سالهاست مدافعی لا یتخلع و سخت مبارزه کند . این واقعا گریه بار مشکلی است [. . .]

معاویه در ضمن نامه ای با پیشرو امام ادعا کرده بود که حسن (ع) صلح کرده است . ملازمه بر این خواست
 مستند بود بگری نیز در دست است که نفوذ حساب شده و قبلی معاویه را . . . بر سر اسیر امام (ع) میسازد .
 بطوریکه انضباط و سیما ظلیل یافته و گاه از لحاظ و کنترل کاملاً کج می شود تا میدان برای تحریکات دشمن آماده باشد
 چنانکه . بر این ارجاعات . که با بیست مرتبه در برابر قیس فرموده جدید ، ایستاده شدید آنگاه میکند انکس
 علما بگوید . و در ضمن سخنان میگوید :

" ای سپاه عراق برای چه می جنگید ؟ اینکه عبدالله بن عباس امر شما را معاویه دست پیست
 داد ، و این پشوا را شما امام حسن (ع) که با معاویه صلح کرد ، چونست که شما خود را به
 کشتن جدید [(۱)]

بنابراین حال سپاه عراق معلوم است . ساعی که فرماندهی بفرستد چنان خیانتی علیه شده است . و با
 قیس اصولی و دین خود نشیند و از این کی بطور گرفت و در پیوند می داند که اتفاق افتاد و قیاسی شد سپاه عاقل را
 پنداشد . این نیز بر معاویه بشود و محمول در مورد فریض قیس و . شکست دادن حریفان و پیروز خود . بر آید
 لیکن قیس که حلیما غلامان رندگی و در رکعت خزان شناخته و خود را بر آن آماده کرده بود ، قطعی که حمله بسیار
 نوشت : " لا والله لا طغی ایداً الا بی و بیکه فرسخ " (نه بخدا خودت مرکز را نخواهی دید مگر آنکه جان
 من رو نیزه باشد [(۲)]

ولی معاویه که گویی شیطان مجسم است ، کربسادی کلر میوه ؟ از این پس نامه های سرانجام می دهد و
 فرستاد از " هر دو شکست و کشتن " در پی . اما معاویه بعد از آنکه صدای آژنگان و پیندگان راه حق در
 از صدای انقلاب می شود که شیای جباران باقی می ماند - قری حقایق جباران در برای " مداحیات " هیچ افسی
 ندارد . سیدی قیس بن سعد بن عباد در نامه ای از " خلاص " یعنی همان در می فرستاده است که بیست
 تلوه شیانی بر آن کار نیست . " هر دو شکست و کشتن " از معاویه حاکم المظلمین - (۳)
 افسوس که خاندان قیس در آن روزگار و اندک و بیرون از سرکردگان و حواری و غایت تراویح داده -

۱ - باعد ابروشن ، ص ۱۶۸

۲ - قرآن ، آیه ۸۱ و ۸۲ ، سوره ی " ص " ، کلامی شیطان و خدا : " بهر حالیت سو
 شوند که به شان را می فریم مگر بدگانی از تو که خطی باشد (سرافرازی و گام بردارند)

بودند . اکنون دور دنیا برستان و فرصت طلبان بود که چون با فرا بجا نیس معاویه می دیدند به مغرور و متعسلی
 کوهیدند . و نیز همین را میخواست . منافا اینکه معاویه دختر را با دوست زار و مردم ، طبعی
 " هر کسی که امام حسن (ع) را بکشد " قرارداد (۱) باید یاد آوری کرد که مخاطب نامدای معاویه تمام
 اهلان و اعراس و سوا فیما فی و از این قبیل بودند .

امام (ع) که از این همه طوفانی اطلاع نمود ، چون و زده میبویید و با محافظ نماز میگذارد . بیکار
 هم اودا ترور کرد بلکه کار کز میفکند . ساله ی تنگت آوری که در این میان رواج بسیار داشت و قریباً به
 مثل آن اشاره خواهیم کرد ، رویه کاری و سببی بود که دامن بسیاری از آنها را که از جنگ با معاویه آنها
 سامان گیرد ، فرا گرفته بود . ظاهر آماده و وفادار بودند اما با اولین ابتلا ، مانند دیگری نشان می
 دادند و ایمان خود را از دست داده و متزلزل می شدند .

به حال امام (ع) چه تا بهر بی جنگ بود لذا بایر دیگر برای آزمایشی دیگر " مدائن " را میعاد گاه
 کرد و دعوت به تکل و نهاد نمود . در آنجا طی خطبه ی بلینی غراطل بعد از تفریح نمود و حیلندای دشمن
 مکاری که خود را بر چم کرد ، دین جلوه میداد یک بیک افتاد ، کرد و حاضر نشان ساعت که : " با کدام پیخوا پس
 از من می جنگید ، با آنکس که کار فرستکار است و بنده و پیغمبر (ص) در گزایمان نیاورد است ؟ او و
 بنی امیه جز از ترس پیغمبر ، السلام نیاوردند " (۲)

بین راه در " ساباط " نیز امام (ع) همه را گرد آورده و بر آنند و افکار سموم را شنودند و -
 خود و دختر را بشفایانند تا در دید ابر طرفین خود و دلها را برالتی که صاحبان نشان دارند ، سلطنت گردانند .
 انسان المینانی که معاویه آنرا باز میستاند . بویژه تا بکند نمود که دین جنگی است عادلانه و نه تجاوز -
 کار انویضا را عنوان و مقام ، بلکه نیز حق و باطل است و افزود " بخدا سوگند امید آوری من آنست
 که به ساسا زاری ، دعا و نذر و زکرم و از هر کسی به نصیحت و مواعلت خلق بیشتر بگویم و فرستاد ، کهنی می
 سلمانی نیست . . . و بدانند که من در کار شما از خودتان بهتر نظر کنم (ساله شما را بهتر تر نفیس میبهم)
 بنا بر این فرمان مرا مخالفت نند و در ادم را بر نگرانند . . .

لیکن اگر چندین در این زمان بسیار پیرو پی ترو نیز نارس (۳) از آن بود که با انوار چنین کلماتی
 " بدنه " گردیده و بارور شود ، بکسر خوارچ که پیوسته اسیر دگانه هم و قتر بگری بودند بر دشتیای دیگری
 از خطبه ی امام (ع) کرده و گفتند " این مرد بعد از آنکه فرموده " عناصر دیگری نیز از انتشار دادند که
 لشکر امام حسن (ع) از معاویه شکست خورد و پس کشته شده است . در این میان بدانند چنان دشمن وصال او
 که نعمت سناسی یافته بودند بر عهده ی امام (ع) حمله برد و آنرا غارت کردند ، حتی کسی بنام -
 عبدالرحمن بن عبداللهدای اودا از تنز کشته و برود . تا بایر اگر کار کاری مدای مومنین و انبی نبود معاویه
 خوب نداشت بود در این لحاظ بحرانی مهمترین سفراء حاضر در آن هیاتی برداشته و ساله را الوت
 کند . مگر نه که میگفتند امام (ع) بدست لشکر خود کشته شد ؟

۱ - باعد ابروشن ، ص ۱۶۶

(و نباله ی باور هم در میندی بسند)

با احتمال امام (ع) راه مدائن را بهتر گرفت . ولی هنوز از «حابل» بیرون نرفته بود که مردی بنام «حراج بن سنان» از کمینگاه جسته و گفت «الله اکبر» ای حسن پدرت شرف داشت و تو نیز شرف داری » (۱) و یا خبری که سرستاد است به امام (ع) زد سپهر امام (ع) را بر معنی نشانده مدائن بودند .

مرد مدائن نیز ضمن خلبای تاریخی میگوید : «بعدا گویند که ما از جنگ کردن با لشکر عام روی برناتمام لیکن فرسیدان کارزار دردم بادشمن میبایست تا نیروی میرو نکب بسلامت روان . گام برداریم » (۲) و غوغا میکند از آنجا که هنوز بر کشتگان مدائن و نهروان گریه میکنند : «آنکس که بگریه بویا و جنگ بر نهبرد شکست خورده را مانت » و یا زخم میخورد تا اگر حیيات غری دل داد مانت مرداء خدا حانباری کنند . ملاحظه میگرد که چگونه امام (ع) حانباری را بهر اهل اسلام و انقلاب میبرد . آنکس که نخواهد بپندد به مقتدر است که این اهل را عاقبت جوابان بخواند . لیکن امروز دافتر مبارزه ، تراویز - تکامل خود میرهن ساخته که این تکلیف است پس بدیج که بالاترین مسئولیتها را بر دوش فردا انقلابی بگذارد و یا نفی ساده گوشتی ، مبارزه را از صورت حرکات متقلع و گاه جهروا تعبیرین کشیده و در سطح جریان متغلی از حرکات حساب شده ی صدها حانیه مطرح میکند .

شرح احوال عینیه

قبل از این در مواردی چند به عدم استقبال از جهاد با رویه کاری وسیعی که وجود داشت اشاره کرده ایم . این عدم استقبال که برخی مورخین را به لمن و تفرین نموده ، حرم و نا آگاه کفانده و در تاریخ بصورت «بهوشانی اول کوفه» چه نسبت به حضرت علی (ع) یا حسن (ع) و یا حسین (ع) بیان شده ، و بعضی را به بی مبایستی دارد که گرچه از آغاز این دفتر اشاراتی بدار شد اما تلی در مورد بحث دعا گاه و منطقی است . با اینهمه مختصری بر این مورد ضرورت ، ناخاستا روشن خود چگونه انقلابی از مسیر اصلی خود منحرف میشود و انقلابیون تل جدید باید از تو و در مدار دیگر و باللبس بالاخری آغاز کنند

۲ - «یلمداد روشن» صفحه ۱۲۸ .

۳ - باید ذکر کنیم «نارس» سبب محبنا دولی واقعیتی است . یعنی در این زمان ، حاد طبعیت مردم ، بسیار پیچیده تر و متکثر از حاد طبعیت قبل از اسلام شده بود لذا متکثر از «نارس» در این مورد با توجه بدار جدیدی است که ساله بر آن جریان دارد .

۱ - «منتخب التواریخ» ، صفحه ۱۱۴ .

۲ - این همان اطلسی است که بر لبس آن ، امروز هم در حرمسان مبارزه باید عطا و از سر علقه ، با نجات داد . رجوع خود بقتالی ، وحدت بین فرد و مسئولیت .

«... ما بدگفت که صدی گانه که از فتنه دوری هستند نیز از این ضحیر حالیکه بر - مسلمانان پس از ولادت بدین ستداد در امان نماندند .»

«... ضحیر دین صبه که لا یضیرا برای گوشه گیری انتخاب کرده بود از این عاقبتی کفر عزلت نمیبوی شد و دلشک بود و مرغ دلو فر - روی کارگزاری بر میزد و شاید هیچ چیز ادرا بیتر از این ناراحت نمیکرد که میدید عمر و عاصی کامیاب شده روی مانتند اسب لنگام بسدای چارهای حزان ندارد که بر جای خود باستند و لگام خوبتر را بخاید . ابو بکر در مدینه نیز به سبب ناخوشی داشت که از طرف معاویه گاه گاهی بولی بوی برد مردم حرمین (مکه و مدینه) پس از آنهمه جنگها و بیامانها کفیده بودند ، جنگ را دوست نداشتند و در آرامش بسر میبردند و خبری که با یشان میرسد از نوحا که بود می پذیرفتند و با کسیکه حکومتی به دست آورده ، تمسیت میکردند .»

«... دمه چیز دلالت بر آن داشت که تسلط دین بر مردم آن نیروی را که در روزگار عمر - داشت ، ندارد و نیروی مال و شمشیر بر جان و دل مردم کارگزار افتاده و جای دین را گرفته است .» پس باید به بزرگ گفت : نخستین عاملی از اوضاع و احوال موجوده متغلی - شکستهای علی ابن ابیطالب (ع) بود ، این بود که تسلط دین بر مسلمانان - جدید کم شد . و چه یکی دنیا بر جان مردم جای آنرا گرفته بود » (۱) .

«روحیهی اعراب در آغاز کار بکندهی ضحیر میکرد ولی آنچه مانتد اینان در این کشور های جدید به شرف میبند این ضحیر حالت سر بر میبست . تعدنی میدیدند که آنها را خیره - میکرد ، به تعلاتی بر میخوردند کفر بدگان ، کارها و داعت و باز ندکی نرمسی رو بر میبندند که در مرکز بکار لمان نمیکشت . بسیاری از آنان با پیشگانه زندگی دل - باعتمد و آگاه و نا آگاه چیز ای از آنرا گزشتند و بعدا اینها در نظریکه اعراب بجهان داغتمد و ورزشی که برای آرمانهای زندگی قائل بودند ، تاثیر میکرد » (۲) .

آنچه در آغاز بهر از دمه اعراب را خیره کرد ، شکوه دستگاه مملکداری بود که آنرا از کنور ایران برانداختند و از بلاد روم تکفانشی از آن بریده بودند . و دشمنان و آزمندان ایشان آنهمه را می دیدند ، با آنهمه در پیشتر خود ابرمدینه یاد دیگر جاهای بلاد عرب و بیابان آن بر جای گذاشته بودند میبندند - در این ستر چیز ای نو در سرا پشان بسزگ مینمود و چیز های کهن کوچک ، ولسی

۱ - کتاب «الفتنه الکبری» ، جلد ۲ ، صفحه ۱۳۱ .

۲ - در اینجا دلیل سنی و یا پس کشیدن مسلمانان ، راحت للبیوتی و عا نمان عاقبتی کفر نتیجهی نظم موجود ستان و ترا زندگی را ، نمی بیند ، از بسیاری انقلابی روشن میشود .

اینان غم داشتند که اندیشه خود آشکار کنند (۱) .

آرزو داشتند دلشان موج میزد و دلپاشان در هوای چیزهای تازه بود . این بکسانی در پشت سر شان که از پیر مردان احباب بهمنبر (س) بودند مینگریست . مرغین آنکه آنها را بزرگ میداشتند ، دلشان برایشان میسوخت و از آنرو آنها را بزرگ میشمردند که در دین بهمنبر دارند و یا بکسانی که نزد بهمنبر بزرگ بود ، و از آنرو دلشان برایشان میسوخت که آنها را نمایند و نیل کینه میدادند که روزگار غم سیری شده است و یا نزد یک به سیری شدن - میباید . کسانی از ایشان که بعدینه باز میگفتند خود را بر حمت بروی عمر میاراستند و حمله میکردند تا غلیظه برده قیقت حال آنان آگاه ننهد . هنگامیکه با او دور می شدند چنان مینمودند که بزرگی سخت و درست خود کرده اند تا از ایشان غنود نمود و نسبت به آنان آسوده خاطر بمانند ، ولی چون با خود نالوت میکردند ، بزرگان نمی توانستند و شریعی که به آن خو کرده بودند میبردند . و یا اینکه عمر را بزرگ میداشتند بزرگان کسی عتق و درست روی انوس میبردند . چون دوری عثمان فرارسید دیگر آن خود سازی لازم نمیداد ، زیرا عثمان تنگی و سختی زندگی را خوش ندانست و به آن جهت آنچه در پشت پرده بود آشکار کرد و کار را بدید که زندگی عسلی به خود شهرت پنهان یافت و در آن کاهها ساخته شد و جوانان بریاز بهیشتی برداشتند که عربها آنها آفتاب نشانی داشتند . کار را بهیشتی رسید که عثمان با آن نرمی ناچار بر سر آید این گفته که از طارح وارد شد و رفقه و فتعید لای مردم راه میبافت ، استادگی کند .

پس از آن اعراب بدیدند که گروهی از ساجی بهمنبر (س) با آن جایگاه و بهمنبر در اسلام بزرگان را راحت و خوش برداشته اند و آنان نیز بر دای که بهیشتیان و آموگار انتان میرفتند ، براه افتادند . پس از آن که کورگشای ها گروهی را از بزرگان را به حجاز و بلاد عرب آورد که هر یک در کور خود بهیشتی آنکه گفته خود ، شکل زندگی خاص داشتند . این بزرگان زن و مرد ، البته عادت و اخلاق خود را بر امر میزدی - بلکه عرب نگذاشته بودند بهمن چپ بسیاری از آن اهل و آدایا بر خواجگان خوش نمودند و آنها را بفرار گرفتن خلق و خوشی فریختند . چون از خواجگان خود استادگی ندیدند ، بلکه بر خلاف ، دانستند که رفتارشان مورد پسند ایشان است . هر چه بیشتر بر آنچه این خواجگان دوست میداشتند ، کوشیدند . این کار بیشتر به بزرگان که

به سرزمینهای عربی آورد میبختند ، نمایند بلکه حال بزرگان که در کورهای گشوده شده با خواجگان خوشی بر میبردند نیز چنین بود و این خود روحیه عربی را تغییر کلی داد و هر چه بیشتر اعراب را از زندگی عتق که پس دور ساخت (۲) هنگامیکه عثمان گفته شد و غلیظه ی چهارم روی کار آمد ، خواست تا مردم را براه آورد و مردم را بر و هر زمان بهمنبر (س) و غلیظین باز کرد و اندر مردم روی غلیظ نشان دادند و دلشان بخواب غلیظه پاسخ نداشت بلکه با و صحن غلیظه ای که نمای مینگریستند که میخواستند تسل نور اداره کنند و بر آن دارد که این تسل را طوری بپروانند که بزرگان نمی توانستند و بهیشتی که خواستار آنست هیچگونه سازگاری ندارد .

پس از آن نگر میبختند و بدیدند امیر دیگری در مقام است که صاحبک با نسل جدید خود را " نو " (۳) کرده است (۴) وی تنها بگردانیدن نفس خویش و سازگار کردن آن با رعایای خویش پس نکرده ، بلکه رعیت را بر این کار بر میان نگیزد و با حال با روی میبکند و برای هر کسی که خواسته باشد بر خویش و استواری این کار خویش بر میان میباید (۵) . بهانه های این است که در صایگی کشیدم است و میخواهد به رومیان ثابت کند که نیرو و شکوه وی - کمتر از آنان نیست و توجه وی به پاکیزگیهای زندگی کم از آنان نمایا و بیار و - هرا با نگر نیز چون اویند . چون وی با این رومیان در جنگ است ناچار با بدخود و بیارانش را با ملخ ایشان بسپارد و چون از سوی دیگر با دشمن خویش در عراق بحال جنگ است باید که در حق او میگردند و مردم را و او دارد تا از پیرامون او برانگیزد و خود را از بار بیست بردارند و صدی این مسائل و اسباب بر نظر معاویه پسندیده بود بلکه واجب بود که در کار بستن آنها دولتی بخوبی راه بندد .

چنین بود که معاویه پول خرج میکرد و مردم را با نسیب خود میبکند و با کسانیکه از فرمان بردن وی سر باز میزدند حمله و تیزویر میبردند . صدی این اوضاع و احوال روی هر فتع غایب شده آن بود تا بطل علی (ع) پسند از که وی در روزگاری کمزوری میبکند و در بین مردمی که میخواست بکار ای ایشان را بفرماند غریب و بیگانه است و بکاری برداشته که راهی برای انجام دادن آن نیست .

پس روی از او دوری حسته و به مکه رفته بود و در آنجا به آسایش میزیست . پیشتی

۱ و ۲ - البته اینها عبارات و کلماتی است که دکتر طه حسین انتخاب کرده است . غرض از آن - زندگی عتق ، زندگی انقلابی در اسلام است . و این نو آوردی نسل نسو نیز چیزی جزو اعتراف و بدیدن نظر بلایی نیست .

۳ - اکنون ریشه ای اصلی احادیث و اخبار حلی نیز روشن میشود .

۱ - مانند قاضی حنیانی که امروز از باز کردن اندیشه شان غم دارند و لذا برای فرار از زیر بار ولیفه ، بتوجهیانتا بلهان و غم آوری متوسل میشوند . توجهیانی که هم خود آنها و هم دیگران به کینه آن واردند . و عاقبت جوئی و تسلیم علی انگیزی واهی آنست .

از وی دیگر یاد ببالا بدین طرح انتظار علی (ع) نیز ندارد نمود . طبعاً و طبیعی و رهبری بهیچ وجه مسئولیت اعمال اید قولی و اصله قرآنی که در جبهه امان انقلابی با حاکم مجسم می شود ایجاب می نمود که علی (ع) بهیچ وجه **تاج** ممکن جلوتو تگام بر ندارد . و این در نهایت ، ضرورت شکست سیاسی مرفا و موقت ایدرا - بهیچ مبارد . مثلاً در آن کتاب ، صفحه ۱۱۵ میخواند :

« ... چیزی از این دلایل و آنکه که تا خود علی بهروزستان نهدوان را بازگشتم و انوشی که بر دل ایشان از گشتم دشمن و دوست نشسته بود نمودم . برای خواننده توضیح دهیم که - دوست و دشمن . بهروز و ویران دوست و همسریم تا بعضی یکدیگر بودند . این نکته را نیز توضیح دهیم که علی (ع) اندر آنکه یکار طاعت بر طاعت باران خود را نیز بیست و نه نفر است که بهروزستان و همسر و دوست و از این میبود و باقی واکه - تا بعضی احترام بود . بیا میگرد . پهران جنگ پهران بر طاعت . برادران در برابر برادران و دوستان بر روی دوستان میفرمودند . چون باین نکات توجه کنیم - خواهیم دانست که اگر مردم عراق سستی نشان میدادند و این نیروی واکه از آن جز پهمانی و انوشی متحجمان بهشتان نماید تا خود میباشند . حضور بوده اند = (۲) .

مضامین ۱۸۹ همان کتاب :

۱. علی (ع) مردم را به آن جنگهای مهلکی غنیمت حیوانه (۲) و سواره یا مال و جمله مردم را از یاری او باز میداشت و چنین بود که حق علی (ع) و حق مردم از دست رفت.

١ - كتاب - الفتنة الكبرى - ١ جلد ٢ صفحہ ١٧٨ .

۲- البعد این مشهور است ظریفی نوعی است و الا فراق که دردی است که - جنبش فراقی بهر
میباشد - بهر چه ساز نیست یا به گونه ای که تحول خود - و نیز ساز و آهنگ و قوت های نوین
بهتر نامی از بدیغی انقلابی و تا آغاز های پلی بین است - و الفانی (ع) جز برای بهر آسانها و
ایجاد و ابلی که - تا بهیچ حد - با هر - بر نجات -

۲- ہمتی جنگا تھیکہ مر فاجنگا پد قولوی بودہ و من بطار عدالتی بودہ . عدالتی کہ علی (ع) -
الحرای آنرا دین رمال تہود میدانت : کونوا فواسق بالقط .

اپنا تمام باید بفرزاشم کہ علی (ع) (و همچنین و میران را - تمن دیگر) بر طبق اصول متفق حکومت
چنگ و ازلانی انتلاپی : (مفعول ۱۸۹ همان کتاب)

« هرگز مردم را بر دو کار مجبور نمیکرد: یکی اینکه در پناه دستگاه وی پناهنده بسیار بودند که تنگدست و نیازمند بودند و دیگری اینکه در پناه او از دشمنان و غارتگران پناهنده بودند و از دست او فرار می‌کردند. (ع) نیز هرگز چنین اشخاصی را وارد شهر نمیگردید و او پناهندگان را از رفتن به شام باز نمیداشت. وی مردم را آزاد می‌داشت که هر کجا دوست داشتند منزل کنند. در هر راه راست و چپ را دوست دارد و نزد او پناهنده و غریب گمراهی و بی‌اطلاعی پسندیده و بهیچ وجه چنانکه می‌بینیم علی (ع) حق آزادی را برای مردم به فراخترین معنای این کلمه می‌شناخت و آنان را بر آنچه نمی‌پسندیدند مجبور نمیگردید.»

... کار دیگری که علی (ع) مردم را به آن مجبور نمیکرد جنگ بود ... "

توضیحات فوق بعربی و دستنگرام و اوضاع زمانه است . ملازمه مبرگردوک سر نوشت انقلابی که انقلابیون -
بدین انقلابان زندگی کنند چگونه است (زیرا يك انقلاب تنها با امر انقلابی زندگی میکند .

هك انقلابي " بهتكي انقلاب " تودماي دامنوط بنراعت زير سيداند :

۱۰ - کلیه‌ی تیرهای طبقاً مشخص با اندازه‌ی کافی براحتل و تغییر، غوطه ور شده باشند
 در امتیازات داخلی با اندازه‌ی کافی مجزیه شده باشند ، در امتیازات تکیه مافوق -
 ندرت، آنتی با اندازه‌ی کافی، نا توان عده باشند .

۲- کلبه‌ی عناصر واط که مردود، لوزان و بی قیامت هستند - خرد بود و آوازی دموکراسی - مطلق آنها در مقابل ملت با اندازه‌ی کافی برداشته شده و باغچه‌دوران و در عینک سیاسی خوب، با اندازه‌ی کافی، بی آبرو شده باغچه .

۳- در میان ونجیران ، در مورد اعتقاد به فلسفی ترین و صحنه ترین عمل مشهورانه انقلاب بر علیه بود و زای ، نهی انجام شود و شروع خود باینکه خود را در بر بگیرد .

چه باید کرد؟

پس از حوادث مذکور و بهار وقت آنستکه امام (ع) شیوهی جدیدی برگزیدند . چرا که فروغ و شراعت
ساله تشبیه کرده و ادا میدی نبرد ب شکل قبلی ، صرفاً آمال معاویه را حامی عمل میبویانند . زیرا
جنیف برضدترین نقطه است و دشمن بر ثوابتین نقطه . و بدیهی است که " قبول نبرد وقتی سودی جز برای
دشمن ندارد همانا است " . البته عسند سدودی ها کبار که با اعتبار " احدى الحسنيين " حان برکت
آمده اند ، اما

۴. "پیشتر اول را به برداشتی فرستادن در مالیکد آمدند در محله ای خودی یعنی تودیه"

بک روش پندبانی صریح بالا اهل یک بیلر فی غیر خراطه که امکان پندبانی اهر از هم کلا
از او بگوید اعطاء نکرده است . بالا از اضافات . عیان است ... (۱)

با این ترتیب اگر به پذیریم که مبادیه دانی مبنی است و قوانین آن مستقل از ذهن فردی . حاکمیت دارد پاسخ ترتیب سوال فوق (چه باید کرد ؟) نیز از مبنیات جهان بیرونی استنباط میگردد . پاسخی که طبعا فوری است و تحقیق ندارد . بیجهت نیست کمی بینیم امام (ع) در جواب عده ای که به طبع او سرزنش « عقیده مخالفی الهی » را یادآور میشوند که در کارشان ضمیر نا پذیر و حقیقت است (۲) . البته آنوقت نمیتوان گفت که تمام عقاید (نظریات الهی و ...) قرآنی به « ساقیات » آلوده . همه را معیار عقلی خود را خط کرده بود و لذا نمیتوانست بپوشاندند بی کفایتی و جبری باشد .

صلح

اگر چه من بن علی (ع) همان مردیست که ما تا حال در ظل این طغیان کوفه عتاهیم بظلمه باید . توضیح داد که بکار بریدن کلمه « صلح » مختص به کسی کوفه بودند تا است . چرا که صلح او فرمودی است که بر او مانا نیاید و دولتی بر مازنی کرده و تا تسلط یافتن بر او را نیز گرفته باشد (۲) . قرنی بسیاری است همان آنکه که ساز میزنند آنکس که خبر دربار را فقهی میدهد . عدم ترک چنین طاوت و سبب عده است برمی . امام حسن (ع) را با همان چنانی بیعت کرد . فتنه گویان سلامت بردار = (۳) را نظاره کرده اند . لذا همیشه باید بطریق اولی است که بکار بریدن کلمه « صلح » فرمودی جایز است . اگر ا صلح کرده بودیم معاویه تا آخر عمر از وی دست برداشته و بارها مرید کفن وی بر آید ؟ چنانکه

۱ - در این مورد امام حسن (ع) نیز در خطبای (مقدمه ۳۳ - ثان حسین بن علی) چنین گفته است : مردی بگفت که کسی است که عسیر بر دارم و از بزرگ بگفتار آماده کند و کی که بهر اندیشه من زمان آن به جنگ معاویه عتاب کند و کوه کورانه بسوی آن بشتابد به طایفه و کان و دینان میرساند و بهر ا بدم ملاکت یافتند . . (منظر از « طایفه و کان » را بنیای خوب و تعاون و افراد صحت تکامل نیست)
۲ - توضیح بیشتر در کتاب « راه انبیا » . .

۳ - امام حسن (ع) بیعتی نیز با معاویه به نامی عارفان . مبارزات اول خود را با معاویه خود دست در میورد و در حربه همه را بر او داد (نقل از « عیبه و زمانه اماران عمر ») . و بدانکه این نطانه بحث انتزاعی و فساداری ملکی به پندبانی اعطای است . که ایمن چنین اهرایه مثل مثل گفته است .

۴ - منظر کانی است اما تصفای این وطنی که بیپایانی سلطنت و فتنای که ایجاد میبرد سی یافتند . حال آنکه سیاست ضالان در مبنایات حق و عدالت میگردد .

پس از صلح نیز که بکار امام (ع) از بدین به بعد بود صوفی کوری که بشارت معاویه بسیاری نزدیکند . بود با بعضی که نشان و زهر آلود داشت . بر پشت های حشرت گذاشت و به قوت تمام فشار داد . (۱) و در عاقبت بنقل مستبر ترین تواریخ . هشت سال پس از این صلح نیز توسط زوجانی جدا دختر است بین . پس گفتی که سرمدی هراچ بود در ۹۰ سالگی بفریاد معاویه مسموم شد ؟ (۲) . آبا براسنی امام (ع) بر جان خود میترسید و بواسطه آن صلح ایمنی یافت ؟ و آبا بکار مروانی - دمشق و طعنای جانگاه دوستان دلفری داشت ؟

اینجا است که باید ببینیم از ادعای نه ترین تبعیضات انقلابی یک انقلابی حرفه ای صراحتا اعاده نمود که « سازش نکردن در موقع لزوم تا کنیک جدی یک طبقه ای انقلابی نیست بلکه عمل بهر گانه ای روشنفکران است » از اینرو امام (ع) در سخنرانی پس از صلح تا کنیک نمود که « معظمم جز صلح و طای » عا نبود و - معا فرزند « این آزمای است برای شما و امری گذرا و موقت » (فتنه لکم و مقام الی همین) . عهد نامه صلح بسیار جالب است لیکن معاصفانه فرا بن طغیان کوفه جای تحلیل آن نیست تا بدیهی گردد که این همان . همان صلح و ادعای جنبر است نه گفت و ساز .

بر طبق بعضی غروط . معاویه شخصه میگرد پس از خود و لجمدی همین نکند . مسلمین را در عهد جا این دارد و به همان آل علی (ع) و اهل بیت (علیهم السلام) را در هیچ کجا نرساند و نرنجاند . علی (ع) - و آن سب (لمن) نکند و فرزندان عیدم (امویان) را و بر این بنیسی دائم تقویت نکند و پیوسته به - همان خود و فادار باشد .

بر طبق بعضی دیگر از مواد عهد نامه . امام (ع) حق دارد معاویه را امیر المومنین خطاب نکند و در نزد او برای عبادت حاضر ننهد (و این معین عدم رسمیت معاویه در نظر امام (ع) است . این خطاب بسیار - مهم است) .

صلح در ربیع الاول سال ۴۱ واقع شد و معاویه بسوی کوفه حرکت کرد و در تخیله ضمن اولین سخنرانی خود ماضی و آرا را تکرار کرد :

« من با شما جنگ نکردم تا نماز گزارید و فتنه بدارید و حجاج کینه دوز کوه دمید . این کارها را خود خواست کرد . بلکه از آن روی با شما جنگیدم که بر شما امیر و فرمانگذار بایم و خداوند مرا فرمانگذار کرد و شما نسی خواستید . بدانید آنچه با امام حسن (ع) عوط کردم نیز برای من است »

اندک اندک بهر دی خطبی دهکنا خود را بنوا آنگار میفرد و بطول دکتر طه حسین ::

۱ - نقل از « منعصب النوارین » از کامل بهانی .

۲ - دکتر طه حسین در این مورد میگوید : « من مطمئن ندارم که معاویه سبب تر نشاندن به حسن (ع) شده باشد و نیز مطمئن ندارم که وی چنین نکرده باشد . چون مردن یا زهر دادن مرزمان معاویه بشکل فربهی سرور بود . . (مقدمه ۱۳۲ ، جلد ۲ ، الفتنه الکبری) .

" وقتی کارگران دست‌نماویه و خانه‌ها را از بی‌سببانه‌ها و غرض‌های مردم برای برتری بهم دادند نهایی علی (ع) را دانستند و پیشگویی او آشکار شد . اکنون کارگران اموی همه - گونه بلا بر سرشان ریختند و کارهای را که دوست نداشتند و ادارشان کردند . و در سال و شان آشتکار و نهان و دنیا و بن آزارشان دادند پس آنگاه بیاد علی (ع) افتادند ... " (۱)

مرغ‌خیز از خود ابله‌اندی بسیار طبیعی صبی سرخسین ، از هم و سبب مساویه بسیار بدست که بدون طاعت با این نحوه ماسک از چهره بردارد . لذا گمان می‌رود که غایب‌ها را برای آن کرده باشد تا خود را بر نگیزد و ضمن آن برای صیقل از وجود امام (ع) بیاید . مخصوصاً که از قبل برای قتل امام (ع) نقشه می‌چیده بود . و این خود صحت خط می‌امام (ع) را می‌رساند (۲) .

دوری در باره‌ی طلسم

طلسم‌های داخلی دشمن از یکسو و عجز دشمنان از درنگ‌های جدید نبرد از سوی دیگر ، موجبات اعتراضات بسیاری به امام (ع) می‌گردید که در این مملکت می‌توان دو جریان اصلی تشخیص داد :

اولاً - عناصری که خود را به‌عنوان مصلح و از خودی ساخته اند و اکنون بدینوسیله می‌خواهند خود را طاهر و عمل خود را توجیه کنند .

ثانیاً - یاران مدعی که به‌جرات مختلف در تحلیل مصلح مزبور دچار اشکالند .

اما امام (ع) با هر یک با جواب ندادنه ترین شکبائی انقلابی و در خود نه‌شان سخن می‌گوید و می‌پوشد - و دشمنان را طعنه‌ها را ندیده می‌گیرد . کسی چه میدانست که در این اواخر این شکبائی بدین‌جهت می‌گفت برای زندگی انقلابی چه فرازونشیب‌ها دارد . فرازونشیب‌هایی که فقط برای آنان‌که اینگونه زندگی میکنند

۱ - در این باره علی (ع) خود گفته بود (مفصله ۲۸۱ نهج البلاغه ترجمه‌ی فخر الاسلام) :

" ... بخدا قسم اینان صوابه قسم کنند تا آنکه هیچ‌کدام خدا را با کسی ننگارند مگر آنکه حلال گردانند (هر از غی را و از کون کنند و سیار طارم بریزند) و می‌دهند بهمان‌ی را و اما ننگند مگر آنکه آنرا بخود بکشند ، تا آنکه بانی نماند هیچ‌کدام از گل ساخته‌ای و نه غمی از هم با فدا می‌نگرانند طلسم و قسم اینان بر آن - داخل شده و فساد و تباهاکاری‌شان آنرا فرا گرفته و بی‌وفایان را غافل از اصل آنرا پسرا کشته می‌ازد . (سرچره را و اهل‌های از قسم و استقامت فرامی‌گیرد) .

۲ - اصولاً مفت‌شمعی مساویه را " حموله " ذکر کرده اند . مفصله ۴۳ تاریخ

قابل‌تسویه است . لیکن امام (ع) خشم است که تسلیم فرصت طلبی (اهور تو نیم) ولو " فرصت طلبی مادافانه " ندهد و " جنبش آینده را فدای منافع آنی روز نکند " (۱) . اینست که پخته‌کار فرهنگی در میان معترضین شروع میکند . متجمله در پاسخ طبعان بن مهو که از جانب نمایندگان کوفه معتبر کرده و باج‌لهی " طلم بر توای کشید که بدستداران را خواور و میمقدار کردی " بر امام (ع) وارد شده بود : بر از گرامی داشتن و دعای وی شرح میدهد که در بند دنیا نیست والا از مساویه " حزم " و سطوح کثرت نیست . با تو پاسخ سفیان بن اللیل که باج‌لهی " طلم بر تو که مومنان را خواور کردی " بر او وارد شده میگوید :

" ما اهل بیت چنین حق را بدادیم به آن جنگ‌زنیم و دست از حق باز نداریم " . با در جواب ابومحمد میگوید " ... هرگاه من از این نبی‌ها و تدا مام (ع) غایتی طبیعی (روانیست که طلم و جنگ را از طریق عقل بیرون داند) برای مرا بپناهت منسوب دارد هر چند که راه حکمت و طاعت آن بر شما پوشیده باشد " (۲) . بخوبی بدست که هرگاه فهم معترض به " حد " می‌رسد امام (ع) با الجبار بیشتر بر " طاعت " ابرو -

" غایتی " خود نکند . چنانکه کلمه‌ی " طاعت " در ذهن عموم نیز در حال‌های از دست‌فدات و

۱ - یکی از انقلابیون حاضر در این مورد میگوید :

" این فراموش کردن مطالب بزرگ و اساسی بخاطر منافع آنی روز ، این دودن از بی‌کامیابی‌های آنی و مبارزه‌ی همراه آن بدون در نظر گرفتن عواقب بعدی ، این جنبش آینده را فدای امروز کردن ، شاید هم از روی برادران مادافانه " بسم‌الآیه ، و لسی اینست اهور تو نیم است و اهور تو نیم هم خواهد ماند . و اهور تو نیم " مادافانه " هم شاید از انواع دیگران خطرناکتر باشد .

۲ - به‌گفته‌ی انقلابی ، " انقلابی و انسی " را متجمله چنین توصیف میکند :

" انقلابی می‌تواند دارای قائلترین درجه‌ی عزت نفس و مناعت باشد . می‌تواند بخاطر منافع انقلاب ، ملا معترضین ، می‌دورترین و سازگارترین افراد باشد . یعنی می‌تواند در صورت لزوم انواع معضوب و بعدالغی را بدون احساس خلل با الجبازی عمل کند چون مقصد و منظور عصبی ندارد . نه احتیاجی دارد مطلق بگوید و نه می‌خواهد مطلق بشنود . متوقع الطاف - عصبی دیگران نیست . بدینجهت احتیاج ندارد که برای استعداد از دیگران خود را خفیف کند . بخاطر منافع انقلاب مایل به خود را است و جان و سلامت خود را حفظ میکند ...

..... اگر لازم باشد بخاطر بعضی مقاصد مهم انقلاب معطل بقیام کند . بارهای سنگین بدوش کند و کاری بکند که موافق سلیقه نیست . مشکلترین و مهم‌ترین کار را بدون کوچکترین تردد انجام میدهد و میدان را خالی نمی‌گذارد "

واحساس بدوی مذهبی فرورفته و حالت "اسرار" بخود گرفته (۱) . گهرائی فوق العاده‌ی حدیث
 خطاط موسوی که بپیش آن "همایون" (ص) حسن (ع) را ترکودگی یا خود به منبر برده و مردم را بطراز
 - عده آن - در دوازده از سلسله طبع برقرار خواهد کرد - از همین روست - طبعاً کیبودا نانی بنوم
 فکر ابد الیسی شعر میشود که نظیر اشیاء را نانی از خوارچ آنها میبندارد - چنانکه در این مورد -
 نیز بجای بررسی محتوای درونی سیاسی - اجتماعی دوران - عقول و قلوب "بدوی" به "حذیسی" و
 "ملحنی" ارمیگر (۲) قانع میشود -

در این جریان تنها وقتی به بی تعمیری لغزهای نا آگاه و افسوسناک که بیینهم دانشندان تا
 چه حد در تحلیل ساله سیر شده اند - منجمله "فیلیپسیتی" "موج شهر و دولت" تاریخ عرب
 میگوید (مضامین ۱۵۱) :

"... حسن (ع) که بهترین و پادشاه در میان زنان بود تا بر منصب حکومت - حتی عرض میداد غیر از
 اداره‌ی اسرار طوری نیست و چندان وقتی نرفت که خلافت را به ولایت نیرومند خود واگذاشت و بدین به بازگشت
 مادر آنجا به آرامی و آسودگی سرگشت - معاویه صد کرده بود که مال فراوانی بکجا و نیز مقدری حدیث
 که حسن (ع) مبلغ آنرا عطا تهیه کرده بود - برودارد"
 باجمعی زیدان در "تاریخ تمدن اسلامی" مینویسد (مضامین ۳۷) :

"امام حسن (ع) که از نیرومندی معاویه اطلاع داشت بر طوطی گری از خونریزی یا حاویه طبع کرد
 و خلافت را با و واگذار کرد"

معلوم نیست که آیا نویسنده توجه داده است که با این استدلال تلویحاً حدی مدافعان راستین نیز
 انسانی را محکوم میکند یا نه ؟ بیگانه طبعی یعنی مانع از چنین توجی است :

همچنین ویل دیوانت در "تاریخ تمدن" (جلد ۴ ، مضامین ۱۶) جریان را با این سادگی برگزارد
 - معاویه به کوفه حرم برده حسن (ع) مسلم شد و معاویه مستری برای او سخن کرد آنگاه -
 حسن (ع) که به مکه رفت چندین بار از دواچ کرد و در جهل و بیسالیگی وفات یافت بگفته‌ی بعضی ها
 معاویه او را سموم کرد و بگفته‌ی بعضی دیگر یکی از زنان غلامی حادث بوی زهر خورد اند

"فیلیپسیتی" مجدداً ضمن چندی بحث آمیزی و لو نا آگاهانه هم امام حسن (ع) و هم معاویه
 - وارستگی - را تخریب میکند و مینویسد (تاریخ عرب ، ترجمه‌ی جدید ، مضامین ۱۳) :
 "ملیک امام حسن (ع) مردی وارسته بود و سر تن را ع و جادوله نداشت و بهین جهت به طب خاطر
 از من خلافت خود را فطر کرد -"

و آنگاه صاحب فراوان آنجا است که میبینیم تحلیل دکتر طه حسین که اثر انبث به پگران و فائادار
 ۱ - دیارت اسرار طبع حضرت حسن (ع) بسازد رایج است و کتا بهای فراوانی نیز نوشته شده است .

زیادی عبقرازد پگران با ذوق تمام نیز عالی از نقاشی نیست - او میگوید : "حسن (ع) ... اینرا خوب
 نداشت که به غربت رود و خویشا فرارند و نیز "حسن (ع) آنگاه که گفته بر طاعت
 آنرا تا خوب نداشت - و یا - باز نشستن حسن (ع) از جنگ آن نبود که وی از آن بیم و در امر داشت بلکه
 از آن بود که خونریزی و اخوت نداشت و بیمار آن خود امیدوار نبود" (۱)
 براساس هم زمان زیادی لازم بوده است تا فراورنگ کامل دانق مبارزه ، انقلابی جدوی (۲) اعلام
 دارد :

"در نسل میبایست از میان تارک و روشنی ، رسالت خوب جدا کنند ، آنرا با نیام برساند
 و باید آن خباثت ببرد - در کنونی از نوحه مانده نسل های گذشته قرآن واحد هم در برابر
 کار فرسانند ما که وسیله اشعار و تبلیغات - مقاومت کرده اند و هم مبارزات کنونی
 را بوقام آورده اند - اکنون ما که در طلب بیگانه قرار گرفته ایم بایست است عادت تا
 چیز عزم عمل احسان را بدو افکنیم و ظاهر بقم نکریم - سکوت و ماطاوت -
 ایمن را - ترک کنیم -"

الطبعاً با اینها شیکه در آنتنگام مرا عیار داده اند - آنچه که خواستند جنگیده اند
 اما اگر آثار از مبارزگان بر حصصی دیگر از بین الطلی پیدا نشت یا بطلت و یا بیشتر
 در وضع بین الطلی که اولیای متفاوت واضح کنونی بود است حسیو کرد تا فرقتان -
 عیانت و قهرمانی - برای آنکه امروز با چنین چنین اعتماد به بعضی - بگویند -
 در برابر بعضی قاطع کنیم لازم بود است بپیران یکنی انصاریده جلیلی - این وضع -
 دیگر نمیتوانند دوام یابد - را دادا کند - بایست بود است بپیران یکنی قبوله یا غی خود -
 لازم بود است بپیران یکنی خود قاطع و نیز بپیران یکنی ظاهر سرکوب خود -"

قریب چهارده قرن بعد از این بیان نیز ، انقلابی یکنایستی که با پیران یکنی سر دادا کنی متوجه -
 تاریخ و کمالی زمانه از هم فربه - در موردی چنین گفت : "برایم و تا نترس مردم بجا و صل -
 عا (ص) و آثار من طری به کتابها بود - (۲) - روشن است که این داناتی و آشنایی
 - درکی دینا یث و عقلی است - حتماً برای یک از اوجج نظامی صبی که مخالفین را با موضع
 گری برافرو امام حسن (ع) برساند درست نیست -"

- ۱ - فصل ۵ و ۶ - جلد دوم - الفتا الکبری -
- ۲ - فائین - "نور بیان روی زمین" - از این جمله اصبت ترا طبعی و نیز ساده ادبی ما -
 نیست بخت آوردنای گشتگان بر میا بهو سوار قابل توجه است -
- ۳ - قتال از - "مختار حسن بن علی (ع)" - مضامین ۱۴ -

از نـ

فولاد از غرابطه عینی زمان بحث کرده بودیم که سطح عمومی نهیت بعدی نزول کرده بود که دیگر امکان نداشت با تکی آن وارد میدان شد. همچنین یاد آوریم که بهیو دوران جدید موقتی و گذرا خواند (مخاطب السی حسن) و با هر پاسخ جبر گفت: «خداوند در روز برهان و مقامی است» (۱) و باین ترتیب سوراخته را روشن میکند.

بدیهی است که هیچ چیزی بدون مقدس واقع نمیشود و لذا باید که بکار «آبادگی» پرداخت. همان «آبادگی» از ستودنی پیشین که بدون آن اقدام بعمل در سطح رهبری مرکز عاقلانه نیست. براساسی چگونه امکان دارد قبل از اتمام «نواحی طولانی حاملگی» نواحی الی دنیا بیاید؟ البته در سطح فردی هر عملی قابل توجیه است. اما یک رهبری مشول مرکز باستان «احی العسین» به چه روی مجاز نیست. عدم رعایت این نکته ضرورتاً امر جنبه را مدتها برین بست خواهد نشاند. چرا که «روح یک ملت مثل یک ماشین نیست که با پیشتون براه انداخته شود» (۲)

مطرح کردیم که عنصری از پستان افکارا نفعی حسن بن علی (ع) قبول از سطح است بخوبی میرساند که وی مسئولیت خود و موضوع آن کاملاً وابسته است:

«مرا آن توانا می هست که در اندوخل را تنها ببرم» لیکن میبینم فرزندان شارا که بر سرای فرزندان معاویه ایستاده اند و آب و نان از ایشان میخواهند. همان آب و نانی که خداوند برای ایشان مقرر فرموده را همان ایشان است و ایشان ندهند ...»

و چنین است که هر پاسخ طبعان بن سرور میگوید: «از خداوند میخواهم که براه رود و مرا از عینیت ببرد و مرا بر کار مظهر اعانت فرماید». و باین ترتیب بت بکار میبرد تا قدر (اندازه) ما و - قضا (حتمیت) جدیدی ایجاد کند. از آنجا که بر حسب غرابطه روز این «آبادگی» «مغنیانه» تدویر میدهد و بدلیل دیگر لفظی از چندین آن نداریم. لذا با غارهای از کتاب «الفنما لکبری» نتایج میگیریم:

«..... و گفت (حضرت حسن (ع) در جواب حضرتین) که این کار هیچکی نتواند بود باین ترتیب حسن (ع) آنانرا چشم براه جنگ مروت مناسب. نگذاشت (۲)

۱ - «تاریخ روضه الصفا» جلد سوم: «فان الله کل يوم فی غان»

۲ - «تاریخ اوزگان»: «برترین جهاد»

۳ - در ادبیات میرامی محتاجین خط مشی توجیه باین گفته یی انقلابی وضعی کننده است: «این ماحول خوشی است اگر وقتیکه توده ها هنوز آگاه نشده اند ما بصرح مستوریم. چنانکه ما بر رهبری توده ها در کاریکه مخالفان را می آید است امر از دستم را انجام با شکست رو برو خواهیم شد»

و آنانرا بصلح و سلم موقتی فرمان داد که بهایا بندوق نیک آماده باشند ...
بعقیده ی من صانعو که حسن (ع) این نمایندگان مردم که را از خود پذیرفت و آن سفیان میان ایمان و کفر و حسن (ع) نشانی کارا را را بهت روزیت که حزب سیاسی منظم غرضان علی (ع) و فرزند او در بدنه شد ... (۱)
بزرگان کوفه که بشهر خود بازگشتند مردم را از سازمان خود و نقشه ای که ریخته شده باگاه ساختند و آنانرا برای سلم موقت و جنگی که غنکام بست بکار بردن آنرا امام مقيم در بخرپ خواهد گفت. آماده کردند. کار حزب غیبه باین شکل پیش میرفت و چنین -
افراد آن بیکدیگر می رسیدند نقشه ها را با آهوی میکردند. و آنچه از صابون و کار -
گزاران بر مصلی از حق دادگری میدیدند بطول میبردند و چون براه آن بودند تا امامان فرمان بدو بها غیره و خروج کند»

بـ

حکومت معاویه دوران جدیدی را در تاریخ اسلام میگشاید. و آن ضمیمه حاکمیت بیادعاهای و سلطنت است لفظی که شخصی آن اختیاری و وحدت و کاجوئی مدعی اراذل سلطنت. و طبق معمول برای این گونه نظام با «مسیحی حقایق و مستحاضات خیر از بیوی از مروج و بهت» مدعی میبود. در این دوران طبعا نیک نیز صهی اقتراعات نفرت بار متوجه بودند از انقلاب است که بهیچ رو نظم حاضران را بهد نمیگفت. این - است که سبب اولی علی (ع) و سرزمان آرم شخصی این دستگاه میگردد.
و امع به حکومت معاویه. مبالغه بسیار است. لیکن با غارهای کوتاه از «تاریخ دمشق» و «سبل دیوان اکفای میگویم» (مغنی» جلد چهارم):

«..... وی نیز مانند غالب غاصبان نفرت. میگوید تا بهت و کجی بر طران -

صفت خود به آورده و بر این کار از امیرالمؤمنان دوم عری که آنها نیز مظنه غاصفان

ایران بودند. تقلید میکرد. حکومت سلطنتی فردی از دوران کعبی تاریخ کارما دوام

یافته و لذا این روش برای فرمانروایی اقوام نادان و استغفار آنها مناسب است (۲)

معاویه عفا حکومت خود را چنین توجیه میکرد که ما بهی پناه عمومی شد و نزاع قبایل

را برانداخت و دولت عرب را که از پیشین تا نبل بسلطنت تقویت و وحدت را نهاد است

۱ - برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به عیبه و پیروان متناهی اولی و نیک آن مراجعه شود به:

«عیبه در اسلام» نویسنده آقای طایبانی

۲ - تکرار روی کلمات از است

نهمی ریب سال ۶۰ هجری زمین پلیه ترین وجود انسانی را در دل خود جای داد . در این هنگام معاویه
پس از چهل سال دیکتاتوری که بیست سال آن در امارت بر عام و بیست سال دیگر در حکومت بر تمامی جهان اسلام
گذشته بود ، به سر هشتاد سالگی درگذشت . وی در ایام سلطنتش که فعل جدیدی در دفتر اسلام است توسعه
بر آمدنایرسم بر نماند کس را بآن ، حکومت مسلمین را سیرات بیهیذ و شرط فوژندش نموده و با اولیهد تراش
سیطره ی ناسیمون خاندان را بر این خوان بقضا در آئنده نیز ادامه دهد .

وی ده سال قبل از مرگش امام حسن (ع) را که مانع عده ی این خواسته بشمار میرفت و بلعاط اصول
قرآنی " در حال " یا خود موافقتی نداشت ، چه رسد به " آئنده " و آنهم با فرزندان و از میان سر
داشت . مضموم اینکه امام (ع) از آنجا که آمال معاویه را بخوبی میدانست و میخواست او را در
صلحنامه مستبعد کرده بود پس از خود جا نشینی تعیین نکند .

در صفحات پیش گذشته ای از سیمای حکومت معاویه رسم شد .
دانستیم بنای کار او چون تمام سیستمهای نفرت بار خدائشی ، بر " جاسوس و دیروغ و جلاله " قرار
داشت . چنانکه بفرمانداران نفرت نوشت : " متوجه باشید در تمام دوا بر هر که ثابتند از غیبهان علمی
و از دوستداران اهل بیت است خطای را علم کنید و حقوق را توقیف نمائید " (۱) و با دستور دیگری -
افزود : " نظر کنید هر که را احتمال دادید که از هواداران اهل بیت است بجزرد گمان او را تحت فشار
و شکنجه قرار دهید و خانه ها را خراب کنید " (۲) .

در زمان او ، امریقتی نخستند که چنانکه ابن ابی الحدید مینویسد :
" غیبهان یغانه ی اقوام و دوستان خود پناه میبردند و از غلام و کنیز آنان بیمناک
بودند که مبادا نامشان را فاش کنند ، زیرا هر کس یا هر که بد بود گزارش میداد که -
فلانی از دوستان اهل بیت است و مردم را بجهت ظننت میگردند و زجر میکردند و
بپانمان مینمودند ... " (۳)

صحنین بستگاه اموی با انبوه تبلیغات پر دامنهای ، مضافا بر نا آگاهی توده ی تازه سلمان -
عام بویژه نسبت بسامیت " کاتب وحی " (۴) و با تکیه بر " خونخواهی عثمان " بحریرین
مصادیق اصول مذهبی که شخصیت علی (ع) سمبل آن بود پرداخت . این تبلیغات چنان گسترده بود که
حتی بسیاری گمان نداشتند که علی (ع) سلمان باشد . و بهنگام شهادت او در مسجد در عجب بودند
که " او را با مسجد چه کار بوده است ؟ " و آنجا که توده ی صادق ولی نا آگاه ، سب و لعن علی

۱ و ۲ - شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید .
۳ - نقل از صفحه ۹ متدعی " بررسی تاریخ عاشورا " .
۴ - مظهر معاویه است .

از جمله واجبات روزمره دانسته و اگر بکروز ازان غفلت میکردند از عداوت خود آموخته میخواستند .
 معاویه ده مشتاقه ، کهنه علی (ع) و طاندان رسول (ص) را در دل کودکان نیز میگذاشت (۱) .
 این حکومت شیطانی از اندک ناخالصی درونی افراد برجسته تر ، سوجسته و بشویده های گوناگون که بهر
 مقام بقعی در مدون آن قرار داشت ، این " اندکی " را " بسیار " مینمود و بر توان " صنعت " ایشان
 را بکوتاه طلب کرد و در دین حاضر ایستاد و برین طبعی تحلیل میبرد (۲) .
 و آنگاه مفتی مدد از " عناصر مغرب " و آغشته به " راحه علی " را که لایم عیسای
 " حاکم " معاویه ای بر آنها آورده است ، با شمه نه ترین قساوت خشم آلود ناشی از مردانگی به جلا می
 میرد تا مگر باین شیوه آن راحه ناپسند (که با وجود او کمترین سازگاری نداشت) ریخته کن شود .
 با این روشها معاویه تا پایان عمر توانست با ستفنائی عده ی قلیلی ، از پیشتو سرکردگان برای
 فرزندی یزید بیعت بخرد و با بگیرد .

چگونگی فلسفی پیوستن

فیل از اینکه به آدمی سائل جان نشینی یزید بهره ازم ، ضروری است تا قوس کلی جریان مبارزه
 را از قاطعه ی غناحت حضرت حسن (ع) و مرگ معاویه که کلامیانه تدارک میدهد ، مختصرا از نظر
 بگذرانیم : عملیات معاویه و وضع گیری حیا بعد و مقابل نیست ، موجب انزوای حکومت اموی
 از انبوه توده های عد که با اسلام فروشی و ظاهر بخونخواهی غلبه ی سوم ، سالها آنها را فریخته و از
 رهبری اصل اسلامی جداشان کرده بود . اعتناق و حکومت پله یی عید ا نمودار همین " انزوی " روز
 افزون است که بهر حال پیش از آنکه و بدان عمومی از اهمیت ضد ایمانی طعناات " امیر المومنانه " (۱)
 کنونی است . این " درک " بر او زده گفت " صفتین " یا " سابطا مذاقین " غنوی قوی الساده
 نارس و شکل نگرفته بود ، صحت خط می متغی از جانب امام حسن (ع) را مینمایاند که سرانجام
 دامن " دین قرآنی " را از لوث " وجود معاویه ای " پاک ساخت . در این میان مردان آگاه و روشن بین
 که آنکه عده های باورهای اسلامی شان همچنان زیاده میکشد ، نمیتوانستند با " دین " اسلام
 پیوسته باشند .

۱ - معروف است که بمشور معاویه اعیان مورد علاقه ی کودکان را از آنان میگرفتند و وقتی آنها آشترا
 طلب میکردند ، میگفتند که علی (ع) برده است . و باین ترتیب از علی (ع) چهره ی دشمنی ضبط میگرفتند .
 ۲ - معاویه بر مشیر بن شیبه ، حاکم کوفه ، را خصوصی احتار کرد و با او گفت : بدتر دین افراتر اهر
 یک چند خرید ؟ جواب داد بهر کدام سه هزار درهم داد است . معاویه با تعجب گفت : مردم دین خود را
 سه هزار درهم میفروشند ؟ پس بدتر بگو خیلی بخترد . از آن میفرشند ؟ لازم است . (نقل از
 صفحی ۱۱) " حبرین عدی در آسمان خونین " نامر کمره ای (۱)

باغند . عده های که با فداکاری و قربانیهای بسیار از جله خون عداوت " بر " و " احد " در دل
 کثر و نشان ایجاد میسالت با ساری آنرا طریح امر و پیچیده ی ایمان و اگر آورده بود . ایمان در
 صورت تمام رخی که از سالی مخالفت معاویه و حزب اموی با طاندان علی (ع) داشتند هرگز دچار ساد
 اند بی نده . نه آنرا بصورت متنازعای عصبی بین امام (ع) و معاویه و نه جانی بر حکومت
 بلکه عداوتی عمیق میان الحکم قرآنی و الحکم طبعی معاویه میدیدند . عداوت بین جهان بینی
 که طبعاً حلول زندگی لیسانی دو گروه متضاد میباشد . عداوت بین جهان بینی ای که هدفی صالی و کامل
 انسانی است و سرچشمه از پیشتو عصبی علی (ع) و اندیشه ی دین و سازندگی او میگردد و نگاه " حوی که
 زندگی را جز در چهار چوبی غرائز حیوانی و تلفذ از خداوند نبوی نمیداند . و چون دیگر نمیتواند بشو
 طهر خود ا بسفیان علنا با الحکم و علی (ع) مبارزه کند به لباس الحکم درآمده و خورا " کاب و حی
 سرخی مینماید . چه ، بهترین راه برای متفرساعتن مردمی که از طرفی اعتقاد به مذنب برنام رگ
 و یستانت رفته کرده و از طرف دیگر نیز آن دین نگر را پیدا نکرده اند که مرز بین حق و باطل و بین علی
 (ع) و معاویه را تشخیص دهند ، تمسک به ایده هایست که آنها بجان میپوشیدند . ایمان عاهد معرف
 مذبح در جهت منافع طبعی بود که باطل پیوندی نداشتند ، حوصه راح خود میدادند و حکومت بر
 نهی را " لعمه الصیاح " (۱) خود میدادند . و آنگاه فرهنگ منحنط خود را در قالب مذنب
 و بعه صادگی ، طفا ، حبرک و صداقت آنرا به صنعت و تزویر آلوده بودند .

۱ - امر حکومت از برین سبوطا تهی کلی عمرو علی (ع) بدین کاخ خرا - کعبه دعوتان و خرمانی که
 فرمای حکومت مردمی الحکم بدستعه رسیده بود از سر می مامعج گشت و بصورت انواع غذای لذیذ فر -
 طره های کاخ خرا - و اعزاف اموی قرار گرفت . دامن حکومت خذب هر روز ضعیفتر میشد .
 از جمله افراد برجسته ی فداکاری که عمل این وضع غیر طبیعی وک اسلامی را عوارضه ی دور مقابل -
 انسانها بیکه فراسات و تار بود نظام اموی مقام انسانی بی را که الحکم به آنها باز کرده به اوست
 میدادند و بصورت مهره های بی اراده و پله یی برده کی حزب اموی قرار گرفته بودند . خود را اسطی می
 شتات " حبرین عدی کندی " این باور بدین بها میرود که بهر ارمی " عمرو بن حسن خرامی " و گروهی
 دیگر از سایه از قوت برای اغنا آنچه را که حقیقت میدادند ، استفاده میکردند . ایمان بدین
 بسروا با معاویه و دستیاران بسیار در برداختن و فرمان توده های مسلمین چهره ی راستین علی (ع)
 را در دامن بی را که سالام کرده بود بازگو مینمودند و آنگاه اعترافات اموی و ضمیر دین معاویه
 را در دامن طبعی مخرج میکردند .

در این زمان " زهادی ایجه " قویترین نیروی حزب عراقی اموی ، حاکم برده بود . او با

۱ - حاکم معاویه در عراق دینی مرجعی گفت که حکومت بر عراق برای ما بنزل لعمه الصیاح است .
 این حرف بدینگان عراقی از جمله خالد اعترفا بعم آرد و با اعتنا بجلد تاراجی دانی بین مردم گفت .

که حسن بن علی (ع) را نیز از میدان زندگی و جهانی که در بردای آن هیچ چیزی نمانده است ، بدر کرده بود . پس این چه " سیاست و سیاست بگری " (۱) است که اکنون مرد مسیحه دیگری ، علیرغم آنکه بجز تفسیر کلمه مده و دو سرگ مبرور ، سینه سپر میکرد که " مرا کفتم " ؟
بر اساسی از سخنهای این شهیدان ، نخستین حکومتی سرخ لایم بر مریض آزادی سرزد و بدینسان طالع بسیار از دای را در " تیر آزاد بهیمن نویداده .
و این بهیمن را بنام " بهیسه " که یکتن دیگر از عهدای هفتگانه ای " مرجع عزرا " است با نام میهمم .
پهنگام خروج از کوفه بقدر شام :

" ... کاروان پس از چند صد قدم به " جبهه ای عظیم " رسید . در اینوقت بهیسه به عادی خود نگریست ، دعفران خود را دید که بر پشت بام آمده چنان استفاک بهر - گریه میکنند از ما مودین اجازه گرفت تا با اهل بیت خود کف . اجازه دادند . ساعتی پیش از رفت . دعفران بهیسه را میگرداند . آری هماغه مرکبسی جا نگار - است . مردان قوی برای این مرحله میگردند ، چه در بدینان هماغه " دعفر " که بهیسه محبتی بی رها دارد .
بهیسه دعفران را نصیحت کرد و گفت : هکجابانی و طغیان بهیمن کنید . اگر در این طغیانی قوم بهیسات " اید " فایز عده ام و اگر خلافت تمام بزرگوار بر سر گردم . من از صحبت شما هیچ نگران نیستم چنانچه آن عادی که طالع شصت را بدی شصت ، البته اوم - شمارا لنگ نمیگذارد . شمارا بهیسا میبارم " (۲) .
بهیسه واران را در بنای سلطه باور داشتند و بر آه اسلام ره میبردند . زندگی ایشان درسی است برای کسانی که امروز دای باور سلطه دارند و قوی غایب بر آه اسلام نیروت .

آغاز

از جنبهای گفته بر میآید که سواره ، بر طبق قانون طغیان باید بر حاکم بر کلمه ای نظام دای را بهیسی و بر همین تاریخ ، اندک اندک مراغه معنی را طبع خود آماده ساخت و با این روش بر مرحله جدیدی در جریان رفت جنبش فرار است .
در این زمان حضرت حسن (ع) - امام جدید - مرد پند بهیمن و سواره میگوید که برای بر خودی داشته باشد ، ولذا بسیاری از فرماندهان و رانان بهیمن میگرفت . چنانکه در تاریخ حاکم مدینه

- ۱ - سواره به سیاست و سیاست بگری و در بهیمن بهیمن بود .
- ۲ - صفحه ۵۱ " حبرین عدی بر آستان خونین " به آیه ۲۴ سوره توبه نیز مراجعه شود .

که پس از شهادت " حبر " عبودیت و اطاعتی را میان امام (ع) و بزرگان عراق باور داده بودند :
" زنهار ، زنهار تا با حسین صحرای نرمانی ، مادامیکه اوست با قادی نزده توم صحرای نرمانی باقی سا حسین بر بیست ما باشد . ما نیز اکنون همدی بر او داریم . مقصد باقی تا عرفت از او قادی دیدی " (۱)
و نیز نامی از بدین نوعی بر آئین میم به امام (ع) فرستاد و بهمان گفته را یاد آورد . امام (ع) - ضمن نامی ، مفصل اعتراض آئینی یک بیک حنا با ت و مردم قریبی طای اید از زنت دادن " زیاد " بهیسه بهیمن را بوشیان تا گفتار باران علی (ع) مذكربند . و سواره و ایل خاص به تارت داد . و صریحا او را در کار دین ، کرگ حیوان نما نماید .

حتی وقتی مالی اراده مدینه از زمین بنام برای سواره و بهیمن میبردند حضرت تمام آن اموال را صادر کرده و ضمن نامی عتاب آئینی رسید آنرا برای سواره فرستاد (۲) .

حسین در اواخر عمر سواره ، که داستان ولجیدی یزید بالا گرفته بود ، امام (ع) - تمام کسانی که رسول خدا (ص) را دیده بودند و واقعات صابگی آنحضرت را داشتند و نیز اولاد آنها را در شهری از شهرهای اسلامی که بودند دعوت کرد و برای همه نامه نیت و هکسی اصحاب و با بهیمن که محدود هزار نفر - بودند در " مثنی " حاضر شدند و برای آنها سخنرانی نمود و گفت شما میبینید این مرد تلخ را با ما و بهیمن ما چه میکند . شما آنچه در این مجلس گفتگو میشود در شهر خود و برای حوطلتان خود شرح دهید و شروع کرد متاقلب و قائل بدین امر المومنین (ع) را یک بیک گوشزد نمود و در امر بیرون رفتن از مکر ترغیب و - ترهیب کرد . (۳) . و گویا در همین مجمع باشد که امام خطبه تاریخی خوب را که ترهیب و طائف و - مشولتهای برگزیدهگان اجتماع (قسراول) ، فوق العاده جامع و بر آرزوست ، بیان کرد . غرضی از این خطبه چنین است : (۴)

" پسای توانایان که بدانند بهیمن و بهیمنکی یافته اید ، به اندر زکونی حروف و بواسطه ای خدا در دل مردم حمایت یافتاید ، والا و قدر متدازها حساب میبرد و تا توان گراستان میدارد ، آنها که بر ایشان برتری و سلطی ندارند شمارا بر خود مقدم میدارند (ترجیح اجتماعی قسراول)
..... بر شما سترم ای کسانی که خدا بر شما منت دارد ، میاد بر شما نعمت خودی

- ۱ - نقل از صفحه ۹۴ " حبرین عدی " .
- ۲ - شرح نهج البلاغه این ایی الحدید جلد ۴ ص ۳۳۷ . کتب مستبره دیگری هم آنرا نقل کرده اند .
- ۳ - نقل از صفحه ۳۳ مقدمی کتاب " بررسی تاریخ عاشورا " ، دکتر آیتی ، تاریخ مطبوسی .
- ۴ - عبارات میان بران نیز توضیحات معروف است . در این خطبه تذکار " مهدی میان " بسیار بر حنی است . عین خطبه در صفحه ۲۴ مقدمی کتاب " بررسی تاریخ عاشورا " و صفحه ۵۰ " سخنان حسین بن علی " موجود است .

از مردی بی پروا در ... خدا بداد ... در ذات خدا می رسد تا به که بر دیگر مردم برتری دارد (مهر اهل حاضر) کسی را به داشتنش (و زکر) است گرامی نمیدارد و حال اینکه خدا (که بر این شرایط است) (و حفظ شناسندگان او) در میان بدگانی گرامی داشته نماید.

پسین میبیند که میانهای خدا (همی سوا زمین و حدود) عکس نمیشوند و عراس می دارد. (از گفته تن) برخی عیضا و حقین از ستر قعی پدران (مثل) اینکه کسی مالی را که بهر آنها به کار بسته ندهد و غیره (در هر مرد و لولایه) حال اینکه بهمان رسول خدا (ص) به مقدار گفته. که ما و لاله و زمین گیرها بر هر هر بی بریت افاده اند و بر ایشان رحم نمیشود و شما در خود مسئولیت و توانائی تان کا و نی کنید. و نسبت آنکه هم که طریقه خود را انجام میدهد اعتنا ندارد. و مساجد و سازتکاری و همکاری با طالان آرمید ما به (۱) اینها بد اعتناست که خدا عیضا امر کرده است بپاداشتن از بعضی تا (سی رنکر) و شما از آن غافلید (چنین است حاضر که قنارول بر آن مسئولیت را نشانند) و شما در میان مردم در خود را لایقین - میباید بدانچه از مسئولیت عالمانه (آگاهانه) خود است که باید و ایجابی در راه آن بکار میرد و اعتد - این بد اعتناست که زمام امور باید دست علماء (فکر آگاه) باشد که خدا عیضا و نگهدارندهی مردم را و ظل او باشد (حفظ حدود و موازین الهی) و شما از این مسئولیت سلب عده هستید. و چنین نیستید مگر سبب فقره تان در حق و اختلاف نظر (ناشی از عدم توجه به حقیقت) پس از (علیرغم) - دلیل آشکار. و چنانچه برودنها (ی راه) تنگیانی کرده و ختمهای راه خدا را - عمل میکردید (زمام) امر خدا بنابر سبب و دست شما اجرا میشد. لیکن شما سنگران را بر مقام خود مبادید و زمام امور خدا را بر کفایتان نهادید که به اعتناء عمل میکنند و بر شهوات پیش میروند. در راه از برگ و لغزش تان به زندگانی گذرا. آنها را خطا بخندید. پس ضعیفان ناتوان را با پتان تسلیم کردید تا برخی را بر دوش خود کردند و برخی را خاطر لقمه نانهای بیچاره. برسلکت بخوات خود هم میروند و راه رسوائی و سستی را برای هوای خود موار میکنند. بر خای بیار دلیری کرده و زحمتی و اثر را بر دوش میروند. در هر نهی گیرندهای از جانب خود بر سر بردارند و این سزیمین پایمال آنهاست. مرصه های آن دست گشاده.

۱- در اینجا توجه باین نکته حال است که امام (ع) سکوت عمل نکردن به مسئولیت و یاری نکردن بکسی که وظیفه خود را انجام میدهد. همکاری با طالان میداند.

اند. مردم بردهی آنها و مراعاتیاریتند و مرستی بر سر آنان بگویند. و مع نتوانند کرد. و دستهای زودگو و جبار که نه خدا و نه بازگشتگاه میباشند. بر ضعیفا و ناتوانان بدید افتار میروند. پسای عجیب چرا که صعب نکتم که زمین بر صرف مردی و ظل و سنگار است و یا با عیسی ناپیکار و یا حاکمی که بر مومنان رحمی ندارد ...

.....
خدا یا میدانی که اینها را نمیگویم که چندین روز بر فرمانروائی بوسم. و آزادی آنرا - هم ندارم. میدانی که من مشتاق اطعام دین تو هستم و خواستار آبادی شهرها و آزادی مردمم. و میخواهم بدگان ظلمت و فرست سنگران اسیر باشند. این سنگران میکشند چراغ های را که به ما میسر باشد. بر افروختن است. خاموش کنند و لول توکل ما بر خداست و ما بسوی او باز میگردیم ...

مفاهیم این خطبه آنقدر عمیق و جامع است که بهترین صورت نمایند میسای راستین حکومت - اسلامی و مطالب مسلمانیان مشغول است. و روشن است که در فراط و حجت و اعتدای و طایفه کامل و یکتا نوی این خطبه و سایر خطبات بعنوان "شرط ذهنی" چه تا نیری در جاحه میباشد (۱).

طالنت یزید

هنگامیکه معاویه مرد. یزید در دمشق نبود و ضحاک بن قیس. یکی از صرزه گردانان رومی. براونماز گزارد و او را دفن کرد. تا معای به یزید نیفت و از او دمشق دعوت نمود. در حکومت یزید. طایفه مخالفت با افکار تر گردید. چه. اگر معاویه توانسته بود با عنوان "کابوچی" عده ای از مردم را بفریبید. هیچکس نبود که یزید بپدید و فرا بخوار و فاسق را نشانند. یزید. این والاشترت شهوتان و عقم باره که پلیدی و نا پختگی را او ما دانت و اکنون صرفا به زهر سرنیزه و غلطی به دست نرفته بود. ست از غرور سالیان دراز حکومت پنهی. ناگزیر بفکر

۱- عبارات خطبه فون الماده بر معنی است. و یا پدر آن بسیار دقت نمود. بعضی مفاهیم بلند این خطبه. از آنرو مهم است که مباحثی است ببعضی از روحانیون که در سالی نهضت حسین (ع) طالمانی کرده و تالیفاتی نیز دارند. مستندند که قیام حسین (ع) دفاعی بوده. نه "ایضالشی". و میگویند اگر یزید بخانواده و غیر امام (ع) کاری نداشت. امام (ع) - نیز قیام نمیکرد. یا توجه به خطبهی بالا که در زبان معاویه پراکنده پاسخ این طال مسلم است

سرکوبی بظالمن افتاد . پس از این مطلق ساریه درمل ساله چنین بود که « چنانکه نازیانه ام بن باشد ، معتبر نمیکشم و چنانکه زیانه بن باشد ، نازیانه نیز من و اگر میان من و مردم موئی باشد بریده نخواهد شد ، اگر یکصد شل میگویم و اگر شل کنند ، میگویم » (۱) .
لیکن اکنون عتظلم وستم و موضعگیری صحیح چنین ، کار از ازستنها حدود این مطلق - که حکومت ، سالها تحت لوای آن ازسلافان جنبه و جز غرضهای پراکندهای در اینها و آنجا بیادند است - فراتر برده بود . لذا دیگر « کینه » و « شل کردن » را سودی نبود . از اینرو از آغاز - چهره سیاه و منفور استبدادی خود را عیان نمود .

یزید به « ولید بن عصبه » حاکم مدینه نوشت (۲) :

« هنگامیکه این نامه بخورشید ، حسین بن علی (ع) و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آنها بپرس که چرا نپذیرفتند آنها را گردن بین و سرطانتان را نزد من بفرست . مردم را نیز به بیعت فراخوان و هر که سر باز زد همان حکم را که در باره ی حسین بن علی (ع) و عبدالله بن زبیر اجرا کردی ، اجرا کن » (۳) .

ولید با معنویت مروان بن حکم (۴) ، عبدالله بن عمر بن عثمان را مامور ساخت تا حسین (ع) و عبدالله بن زبیر را به محل فرمانداری دعوت کند . حسین (ع) با طاق عدای از یاران به خانه ی ولید آمد و به آنها گفت : شما بر در خانه بایستید (۵) و خود وارد شد . ولید مرگ - ساریه و موضوع بیعت با یزید را در میان گذاشت . حسین (ع) گفت : « اکنون وقت بیعت نیست »

۱ - « تاریخ عرب » ، صفحی ۳۶ .

۲ - صفحی ۱۱ ، لیهوف ، ابن طاووس .

۳ - در تاریخ یعقوبی تنها نام حسین بن علی (ع) و عبدالله بن زبیر ذکر شده است ، ولی در بعضی مواضع دیگر از عبدالله بن ابی بکر و عبدالله بن عمر نیز یاد شده است . تمام مواضع و مطلق بالا فاضل ، این نامه را نقل کرده اند .

۴ - مروان پسر حکم پسر ابی العاصی و فرزند امیه و ساریه فرزند ابوسفیان فرزند حرب و فرزند امیه میباشند و بنا بر این دارای رابطه ی خویشاوندی بوده و این خود نشان حزبی بودن و فاسیلی بودن رژیم اموی است .
۵ - این عده را کامل بهائی بنجاه نفر ، ابن عمر آشوب نوزده نفر و لیهوف سی نفر ذکر کرده اند . ولی آنچه مسلم است اینست که این گروه مسلح بوده و حسین (ع) بهیچینی میکروده که او را به قتل برسانند و یا بقتل رسانند . اگر صدای من بلند شد بفرمانداری حمله کنید ، چنانکه بعدا بین مروان و حسین (ع) بهیچ آمدنتان نمیدهد این است که امام فریبی بهیچ خود اشتباه نکرده و مروان قصد کشتن او را داشته است . ضمنا روشن است که امام (ع) نتوانست بهیچ و بیعت بکند خود بلکه خواستار عمل طین تقصی حساب شده ی بود (واعلای لاجر) .

بهیچ موضوع بهیچ است که نمیتوان در عفا انجام داد ، آنگاه که جمعی مردم را برای بیعت خواستی بنا نیز اطلاع ده آنچه عاصبه دانستم انجام میدهم .

مروان به این گفت گوی سخنان حسین (ع) مددگار از بیعت امتناع ورزید او را بقتل برسان . چه اگر حسین (ع) از این فریب خورد و او را بیعت نهادی جز آنکه خونها ریخته شود . حسین (ع) فر - پاسخ مروان گفت آیا خودم و کشتن مرا میدهی ؟ بعدا سوگند یاد میکنم بروخ گشتی و با این سخن ، غمخواران و غمخوار کردی ، یزید مردی فاسد ، غمخوار ، فاسق و معاوی از آشکاری است و شخصی چنان من یا مردی چنان یزید بیعت نمیکشم - مروان قصد کرد حسین (ع) را بقتل بکشد . حسین (ع) با عتوت و با وحله کرد و مروان بقتل یزید بگذاشت که بیعت حسین از فرمانداری بهیچ آمد . مروان به ولید گفت : حسین (ع) را از دست دادیم . ولید گفت : « بعدا سوگند اگر پادشاهی روی زمین رایج من بیعت حاضر نمیتوانم که حسین (ع) را بکشم و بعدا سوگند یاد ندارم کسی غم حسین (ع) و ایامه کردن داشته باشد و خدا را لعنت کند » .

فرمان آنروز که حضرت برای بررسی اوضاع مدینه و وضع افکار بسافل مطلق سرکوبی میکرد با - مروان برخورد کرد . مروان باو گفت : یا اباعبدالله (۱) من غیر خواه تو هستم ، سخنانم را بپذیر تا حادثه دگر گوی . حضرت گفت : بگو تا بگویم . مروان گفت : با یزید بیعت کن که برای دین و دنیا ی تو بهتر است . حضرت گفت : انا لله وانا الیه راجعون و علی اللهم السلام اذ قد بلغت الامر - مثل یزید و لست بجدی و رسول الله (ص) بقل : اللعنه خیره علی آل ابوسفیان . (حده از حد اقصی و سوسی او یا میگردیم و بر اسلام درود) یعنی السلام با یان میگردان آن چیزی نمیباشد (از هنگامی که است بیانی بهیچانی کسی مثل یزید گرفتار آمد و از هم فرستاده ی خدا شدیم که میگفت : خلافت بر خاندان ابوسفیان تارواست) . بدیهی است که خطیر از خاندان کلیدی مانند گان او در کردار و عمل است که با این بیان ابراز مذمت .

بر خط کاتیکه عصبه دارد تمام حیثی بظلم احساسی ظلم وستم استیجابی بوده که نسبت به خود

خانواده ی میگرد . این گفتار حسین (ع) نشان میدهد که آنچه اندیشه ی او را بهیچ از بهیچ بخود - منقول داشته ، سرشت است و شخصی حکومت - بر ایشان است . امام (ع) در این سخنان به تضادی آشتی ناپذیر با یزید اشاره دارد . تضادی که بهیچ وجه آن کفر طغیان و وجه دیگری ایسان و تسلیم (در برابر خدا) است . و چنانکه مسلم شده است اینگونه تضاد در نهایت جز از طریق قهر سلطانه حل نمیکرد . حسین نیز از قرآن چنین آمده بود . و آنجا که بصراحت بیان شده « فاذا لقیتم الذین کفروا فصریبالرقاب حتی اذا اعتصمتم فقاموا فقتلوا الرقاب » (۲)

۱ - ترجمه - لیهوف ، صفحی ۱۱ ، تاریخ یعقوبی ، « مروان بهیچ بن - صفحی ۴

۲ - سوره ی حسد ، آیه ی ۴ .

ولید بن عقیله از این زیر خواست که بازید بیعت کند . ولی او تذریرت و عیانته از بیراهه عازم -
حرم امن عد (منصود که میده است) .

علیرغم وسوسه‌های مروان - یکی از مهربان‌های پلید حزب اموی - ولید حاضر نمیدانست به حسین
(ع) خدمت بفرستد . حسین (ع) در پی تدارک کار خود بود . و صمیم برای اوج دادن بمسئله
انتقایی . لذا بعضی غیبا بر سر قریب‌ها میر (من) میرفت و تعدادی خود را زونوازمیکرد و در این راز و نیاز
است که خطوط کلی قیام او بطور مفصل جلوه میکند :

بارسول الله . من فرزند دهنو تو فاطمه (ع) صمیم . کسیکه او را در میان امت
جانشین قرار دادی . پس شاهد باش برایمان (احوال و نیازها بمان) .

و یار دیگر بر سر مزای رسول اکرم (ص) رفت و گفت :
خداوند این آرامگاه پناهیست و من بر سر دهنو اویم و کاری پیش آمده که تو از آن
آگاهی . برود دگارا . من نیکی را دوست میدارم و از پلیدیها بیزارم . ای -
صاحب بزرگی و بختندگی . بحق آنکس که مرا اینجا آوریده و ای را بر این بزرگترین
که تو رسول ترا راضی کند .

حسین (ع) از که راه جوئی میکند ؟ از خدای . و او را بحق کسی سوگند میدهد که واسعین ترازو
کس راه او را پیروی و هیچی از هر کسی با او بدادست . از خدای میخواند در این امر بزرگ . بر این کار
که سر نوشت است ایلامی به آن بستگی دارد و در این لحظه که خود تاریخ بنا فرستی و کسی میگراید . او
را راضی باشد . فاطمه بر غرضای او که همان آزادی و اختیار بوده خای اسیر سلطه‌ی یزید است .
بر تدارک (۱) . میگوید :

"اللهم رضا برضاك وتسلما لارك . اللهم انى احب الصوفى وانكر
المنكر . " (خداوند راضی بدانچه که تو میپسندی و بر برابر امر (۲)
تو تسلیم . آفریدگارا . من راضی طاردا دوست دارم و از فریب تو نهی رنگ میزنم .
مرا برادر واسعین استوار بدار و راضی باش با من) .

۱- راه خدا همان راه مستضعفین است که برای خود طلب ولى و پاوى میکنند . ظهور
آیهی ۲۸ حدهی شام : وَاللَّهُ لَظَافِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ دِينَنَا أَعْرَجْنَا مِنْهُمْ الْقُلُوبَ الطَّالِمَ أَجْلًا لَنَا وَأَجْلًا لَنَا مِنْ
لَدُنْكَ نَصْرًا (فراین آیه - فی سبیل الله والمستضعفین - مترادف آمده است) .

۲- برای ترک مفهوم کلمه "ار خدا" به کتاب - راه انبیاء - صفحه ۸۷ مراجعه شود .

در این جنبشی که از پیشنها دوله میگذرد حسین (ع) با خدای خود خلوت میکرد و راه حق
اندیشه مستموتا میآورد . جهت گیری غمراشی جز راه خدا (۱) برگزیند و دیدگانش بر عتقی جزعالت و
و کامل بود خدای سلطان مطوف گردد . و عاقبت بدانچه ستضای وقت جنبش بود تصمیم گرفت :
"جنگ" . نبرد ما دلالت بر فاطره نفی موانع راه خدا . اکنون ارایهی تکامل این نهضت بدانجا
رسیده بود که بسی "قربانی" یعنی شویفت . و از این پس هر کار جز قیام مصمانی فدائیانسی
برگزیده . پیروده بود .

از نصیحت کاری تا امر بصروف

در این میان ملاقاتهایی با برادرش محمد بن حنفیه دست میدهد و او مقام از حضرت میخواند که سالی
بیست با یزید را بشو "سالت آیهز" حل کند و حضرت را با نصایح برادرانه و عافیت جویند راضی
میکند و از او میخواند که "جای امنی برو تا از گردن یزید در امان باشی" . او به حضرت میگوید :
"پای امنی برو و از آنجا فرستادگانی نزد مردم بفرست و از آنها بیعت بگیر" .
اگر پذیردند . خدای راضی سازگار و اگر بادیگر کسی بیعت کردند خدا از عقل و دین تو
نکاهد و بفضل و مروت تو کاهشی نرسد .

لیکن امام (ع) بر حسب دست آوردنای قرآنی . امنیت را بنحود دیگری که طلقا بادرک برادرش
و صدی عافیت جوین و تسلیم طلبان تاریخ متفاوت است . تقصیر میکند . از نظر او چنانکه بعدا به
هنگام حرکت بسوی عراق . در پاسخ عمرو بن سعد حا کم مدینه . که او را از تلاکت ترسانیده و به امان
خود در مدینه خوانده بود نوشت :

"بهترین امان ما . امان خداست . کسیکه در دنیا از فقر خداوند نرسد در روز و ستاخیز
در امان او نیست . پس من خواهان تو سر خدا در دنیا هستم . تا از نعمت امان او در
قیامت برخوردار باشم . " .

برای فرق است میان درک محمد بن حنفیه . که خود را بصیادت درگوشی مدینه مشغول داشته و بسوی
غیر از آنچه که در دنیا ایلام میگذرد به آن دلغور کرده است . بادرک کسیکه خود انتقایی نسبت به
کمال است . سلمان و حویر البریز ساخته است . اینجا نیز تصادم بین دو جهان بینی است - که نشأت
از دوات پستی مختلف میگیرند - تضاد بین بینشی وسیع و گسترده که سنی را در مجموعها و تا لایتنایی
(انالله) . نگاه میکند و خود را در تمامی آن شریک میداند . با نگاه آنکس که شراکت خود را از
پادیده تا آنجا که عبادت نیز بخود بر ختم میشود . لذا حسین (ع) برای اینکه جبهه یزدیم و غوی

۱- به زیر نویس شماره ۱ صفحه قبل رجوع شود .

• برسی که حسین گواهی میدهد که تحت‌حفاظت بزرگواران و سرورهای
وحد یعنی او و فرستادگان میباشد که حق از نزد حق آمده و بهشت و آسایش
حق است و با صفت‌دار و هیچ‌نکی بر آن نیست - و گواهی میدهد با اینکه خداوند
بر انگیزنده از زمین قیامت - من بطور آسانی و بطریق و کتب و کتب
و ما با بر انگیزدن آسمانی فتنه و فساد از پیشته بجهنم تسیریم بلکه در طلب -
املاح است جدی و بر انگیزنده است - من بخون و جسم و دهنم طی فرزند

اینها طلب ، خلق را به نیکوکاری دعوت خواهم کرد و از به بها باز خواهم داشت و آن کس که میبذرد مرا بقبول حق پس بخدای یعنی بالاتر است و کیبکه رد میکند مرا بر آن ، بایداری میکنم تا خداوند بین من و آن قوم دادی کند که او بهترین حکم کننده گان است . و این سطر را من است بخوای برابر ، و تو حق من جز با دوا بده نیست . و من با تو کل میکنم و سوسی او باز میگردد .

امام (ع) بدینوسیله با دیگر اعتقاد اثنی عشری را بازگو میکند . چنین است که پرده صریح های بعدی یکبار از هم میبرد . دانشی این صریحات با اندازه ای وسیع است ، که حتی بعد از هفت امام (ع) نیز بسیاری گمان میکردند که او حارجی است . مضمون این وصیت صحیح تردید در برنگز نظر آنها که میبندارند " حسین (ع) در اجتهاد و اعتقاد کرد " (۱) یا " حسین (ع) به خاطر دفاع از ائمه و امامان با این عمل اقدام کرد " یا " حسین (ع) بر مقابل اولوالامر ایام کرد " (۲) و یا " عمل حسین (ع) برای طلب ریاست نه بود " یا " بانی نیگارد .

همچنین این وصیت از آنجا که بجهت واهی امر معروف و نهی از منکر در فرهنگ قرآنی اشاره دارد و این مسئولیت بزرگ قدر آگاه را از ساده ترین صورت ساده لوحانهای که نصیحتکاری لری است و ارطاده بر حارج و جوب اصلاح نمیشود ، طرح میکند ، لای الهامه از شنید است :
" انما خرجت لطلب اصلاح فما است جدی ، ارید ان امر بالعرف و نهی عن المنکر " .
براستی آنگاه که جاحه در سر انبساط افتاده و نظامات جاهلی دوباره بر قالب اهرافیت اموی زنده میشود ، در محلی که منابع و حاصل کار مردم تاراج میگردد ، استعداد با هدر میرود و اصالت هر چیزی بوسی سنگین از بروخ و ابروی خود دارد ، آری در این عرصه " وارونگی دواگونگی " (-) (محکوم و مرکوب) (۲) بدون برود بین و از هم فریدن نظام کهنه ، صداقت و اخلاق همچون نصیحت و عبادت و هر گونه خرد کاری دیگر ، فریبی بهی نیست . و آنانکه میخواستند با پیوند و موطئه و کتاب و دفتر ، مردم را به صداقت و اخلاق پیونده و دارند در اعتقاد (۴) ، چرا که ، عجلان و (که در آستان بر قالب یزد و سواویه و در عصر ما بر قالب طبقات استعمارگر و حکام ظالم جنم

۱ - این طوفان در " مقدمه " .

۲ - نظم بعضی از پیران دانشمند اهل سنن .

۳ - کلمات حضرت علی (ع) در ترویج سواویه (از ناصی حضرت به عثمان بن حنیف) .

۴ - ایشان برای اینکه تائیسر موعظت خود را روی مردم ارباب بی کنند ، بهیست لغت نهی این پندار که بدیگران میدهند ، روی خود ستاده کنند و ملاحظه کنند که چهر روی خود آنها تائیسر کرده وجه میزان بعد از ایشان و اخلاق قرآنی شان (افزود است .

میگردد) برای باز داشتن از راه حق ، باز چشای بسیار دارد . در همین دوسر سطر تاریخ از این قریب بیمار بود برده و بر تاپید چنین سرگرمها ، بیرونه ، بطور ممکن طبقات متکبر و صحن آنها کوفته اند . و در این میان آنکس که بخواند این قریب را ، شاهد یک نشوی بالا برده و وجه کند ، عبادت کار حجتا بنگار است .

البته تصایح حلقه و دیگران به امام (ع) از سر نهایت دلوزی و غیر از صفت نریکاری است اما نباید نادیده گرفت که مجموعه یا " منظم از عطا " شان را ، چیزی جز فرهنگ انتظاری قرآن فرا گرفته بود . بسا که این چیز شان در خورشید هایت نفس ناصی از کلیت عبادت " بی جبهی " - باید که چون تراکامی انسانی بلا استفاده است ، بطرح صیغ خود بخودی جادات و قتل کرد عبادت . اما برای امام (ع) که چیزی بنامی " کمال فردی " نهفته است ، هر دین کمال جهان و عبادت عبادت است اما امر فالیهام بطور اصلاح است (جبل الناس) بطور بافت است (۱) .
چنین است که بقای جبهت دار بطور (۲) (باری الله) جبهت و طالع از کتاب و - آیه ای و نیاز و دیگر عبادات منتجب با و برداشتی عاری از عیب و واقعیت بل صبر عصبی و ادب - باشد . صحن عبادت من انتظاری است که امام (ع) را با انتظاب " قهر " و زمین میبرد . همان قهر که " فایده حیا صحنی کهنی است که آیین جاحی نیتی میباید " . بویژه بر طبق صحنی و عبادات قرآنی شکلی اطلاق و معنویات و بر صحن عالمانه و بی ریب در حیا جاحه ، بعد به ساعت چنان احوال اجتماعی و اقتصادی است که در صحن آن " انسانیت " جبراعه با دوا و امام دادند باید . ولذا انسانی که امروز در صحن نظام رژیم فاسد یزید زندگی میکند ، لایم از هر رده ای بی بهره است .

گام دوم در عصب تاریک

در میان نصیحت گرانی که امام (ع) را از دین باز میماند ، در صحن ملی نیز استقلال - جالب توجهی دارد . وی ضمن مخالفت با نفی حسین (ع) میگوید : " با همین گفته خواهم " . البته سر مر این عاقبت یعنی اعتقاد نیکرد و بدان ضروری حق نیکه لیکن آنچه داری از احضار دار نموده و بر نظر امام (ع) صحن انگیز میبندد این بود که بر روی فکری و تئوریک و از من نیم سالی فراتر معرفت و پیرا فرگفته عن حسین (ع) متوقف میباید . اما امام (ع) در مکتب قرآن آمیخته بود که باید از بینهایت پیش تا بینهایت پس نرگردد ، و نفس خود را از دنیا با صلح

۱ - آملی ۱۳ ، خودی آل عمران .

۲ - مراجعه خود به تفسیر طبری " وصیت به امام حسن و حسین (علیه السلام) " .

جلوه (مرگت علی الله) از برای او کوچکترین وحشی بخود راه نمیدهد (لم یضرب الله) .
 گفته : یا حسین . یم داریم که هر صلیبها بیایند . گفت : من یم داریم که از برای منی -
 کیم (۱) . و از خود و حیوانی بطرف جهت ؟ . منن والله اهدو علیهم میهم (۲) (بعدا
 سرگرد قدرت ساربانان افزون است) . طریک من طریک من بیته و حی من حی عن البیته (۳)
 (حاکم کرده آنکس که انکار جنتهای آنکار کند - خلاف سنن مسلم آورده و فاعل آنکه - مؤلفه ماند آن
 کس که اعتراف بآنها کند) (قرآن : سوره صافات : آیات ۳۰) .
 و باز در جواب کاتبیکه فریاد مرگ لرزه بر اندامان انداخته درنگ از هزاران پیونده . میگوید :
 او ما فراموش کتاب الله انزل علی جدی رسول الله اینها نگویند بفرکم الموت ولو کنتم قن بروج
 صغیره (۴) (و قال سبحانه لیرز الذین کتب علیهم اسم القیل الی حاجبهم) (۵) .
 مگر شما قرآن نتوانده اید که خدا گفت : مرگ شما را فراموش کرد اگر چه بروج
 های استوار باشد . و با که مؤلفه است او که گفت : کاتبیکه بزبان قن بوجه
 ده تا گفتنگاهان میباید .

مرگ فانونی است طبیعی و مستقل از اراده انسان : . وقتی مرگ فرارند هیچ مؤیدی قادر نیست
 زمام آنرا لطیفی بر سر می کشد . و انبیا اجلهم لایستغفرون ساعه و لا یستغفرون . و این مهم نیست
 که ایمان خواهد مرده و زمانی خواهد مرد . سرانجام روزی هر کس این جهان را ترک میکند . زمین
 مردان بزرگ و کوچک را وانی را بدین خود بی باده ولی آنچه طاعتات جهان توجه خود کفایت و -
 چگونگی این مرگ است .

اینجا است که باید گفت : ایمان تا اگر تفرقه پیدا و لی غشی مرگها دارای ارض ساری نیست .
 مرگ یکی ممکن است تنگین تر از کوزه و مرگ دیگری سبکتر از پر هو باد مرگ بطریق مطابق
 (و عقیده) میگوید مرگ کوزه است . و از رخ زایلرزه در میآورد .
 فراموشی فریاد کاتبیکه طبرسم تمام این صحبتها با هم ماضی انجام رسالت میفرمود میگوید :
 - اذا حلت بیماذا یبطلی الطلق المصور و ماذا یخبرون (۶) .
 اگر من فریاد خود بیاورم . این علی حاکمده به چه چیز اطمینان بخون ؟

۱ و ۲ و ۳ - مصروفات امام از میان این جلات چیست ؟ مفهوم آنرا بیان کنید .
 ۴ - تلخ . آیات .
 ۵ - آل عمران . آیات ۷۳ : ولیبصلی الاصل فی صدورکم ولیبصلی
 فی صدورکم والله طریسم بذات الصدور .
 ۶ - ناسخ : ۱ - طبع : ۲ - طبع : ۳ - در این کتاب مذکور است که حضرت -
 عثمان مزبور را بر برابر اینجه جهان میکند .

آفتکارات که هدف حسین (ع) برخلاف نصیحت تمام تاصمین است که میگویند : یا حسین خود را
 به فتنه مهینداز میبینیم حسین (ع) از فتنه گریزان نیست .
 حسین (ع) ابتلا را ابتدای راه تکامل میدان و هدف او به ابتلا و فتنه انداختن خلقت است که
 حکومت طولانی عثمان و سوا به واکتوبن یزید . غرض و مردانگی و حسن مردم را از آنها باز گرفته و روح -
 انقلابی اسلامی آنها را اسیر تار و پودند و زود ساخته است . او به انحرافات میبندد که نتیجه لغی
 بازگشت نظام جاهلیت و انحراف قبلی است .
 آری هنگامیکه انحرافات ریشهای وحشی وجود دارد باید تولدی دیگر صورت گیرد و این تولد عامل
 ایجاد نظام نو و انسانی نو گردد .
 او میبرد که از دل این نظام پیوسته که انسانها را بفرمان سوز میدهد جاحدی نو و انسانی نو -
 بیا فرزند . و روشن است این آفرینش جز با تائیدی لایهی زایندهی انسان کشته صورت نمیکرد .
 بهر حال امام (ع) مسلمان از مدینه خارج شد . در حالیکه بهنگام خروج این آمد را میخواند :
 " رب نجسني من اللوم الطالمين " (۱)
 " پروردگارا مرا از قوم ظالم و ستمگر برهان "

البته این درخواست رها دادن از دست ظالم از آن نوع نیست که برخی از خدای خود میکنند . حسین
 عهد برای مردم گرفتن ظالم قدم ببلو میگذارد . چرا که مستعد است که دست خدا (بد الله) از
 آسودن خلق بیرون میاید (باید یکم) (۲) . و این انسان (خلیفه الله) است که باید -
 جاری کنند می صفت خدا که صان تا بود کردن موانع راه کمال است . باشد .
 مستان حزب اموی از آسودن یزید بیرون آمده و راه کمال را سد کرده بود . و اینکه این یزید
 بود که با ایجاد نظام ضد انسانی ضد تکاملی خود راه کمال را سد و ساخته است . ولذا امام (ع)
 هر یکی از طبقه ها را میگوید :

" اینک شما دارید . زندگی نیست . پردگی است و فساد . صبی این نیکیتا
 را دست ظلم بر شما تحصیل کرده است . من میروم تا آن دست را طبع کنم . مردم
 تا ظلم را نابود سازم . اینست راه من و اینست هدف من . آنگاه که با مننده
 بیایند و کاتبیکه سودای دیگر دارند . روی بزندگی بازگردند . "

- سوره ی ۲۸ . آیات ۲۱ . اشاره بزمان خروج حضرت موسی از مصر .
 ۲ - سوره توبه . آیات ۱۴ : " تا ظهور میهم میهم الله باید یکم و میهم
 (مبارزه کنید . که خدا ایشان را بهشت شما عذاب میکند و خوارشان میبازد)

عن

امام (ع) و سران ائمه مجسم عیان سال ۶۰ هجری به مکه رسیدند . البعد در بین راه نیز بعضی منجبه عبدالله بن طلحه امام (ع) را دیده و از آن گفتن به عراق که از مدینه یاز مرکز تاراضیان از حکومت بود . بر حذر داشت و جان نرسیده بودند . امام (ع) بهنگام ورود بمکه این آیه را با آهنگی میخواند :

• ولما فرغ من طلاقه قال عسى ربي ان يعيدني وانا بجيل (١)
• بيبس ابي فوام عاوند هدايعم كند .

[illegible]

اما در قسم بنزد . با طمعان فراوان که در مکه داعت . با تکرانی افعال حسین (ع) را .
مراقت میکرد . در حالیکه کاللا حشر شده و با تکرار عمل و از دست داده بود . ارا بخود برسد و
آمد طعیر طعیر به حالت کار با پاان بعد . پس بنزد طعی نامی از این عباسی
با فرمائی نموده و ابرا به ساکت کردن حسین (ع) دعوت نمود . این نامه . که بنزد آن نداشت
زیرکی رویا صفی مزائن از میان حکومتی اعدا بکار برده بود . نوعی دانیس حالت
کلیه حشر گرائی است که بر پاهای حشری طان لرزه افشاده است . چنین است :
نامی بنزد به این عباسی :

«حمن سرزم نو عبدالله بن زبیر بن عاود ، از میان مردمان
کرد ، و به مکه روی نهاده ، و اینک حرمه گفته و گفته اند .

۱- سورس کس : آری .

فرز زبیر مرچه زودتر کبوتر کردار و را باغشیر خواهد یافت . ولی فرموده حسین دوست میدارم که شکایت او را بسوی شما اهل بیت آورم . گزارش ها تنگه من رسیده . نشان میدهد که گروهی از مردم عراق که دشمنار هواخواهان حسین میباشد بسوی او تاعه میفرستند و او را به خلافت میخوانند و حسین نیز فرمانروائی جوهر را به آنان نویسد بخفیه . شما آگاهید که خویشاوندی در میان من و شما حرمتی عظیم دارد و اکنون حسین این رشتہ را بریده است . نوای آنکس

پس برای اهل بیت و پیوسته مردان دینار و غیره هستی ، همین را ملاقات کن
و او را از کوشش و پراکندگی و نفقت در میان این ملت و انگیزه خلل بسوزد ، فتنه باز
دار ، اگر گفتار ترا بپذیرفت و از کرده ی خویش پشیمان شد از من امان خواهد
یافت و بر او یغماهای پیکران خواهم کرد و آنچه بدیم بر برادر او مقرر داشته از من
نیز بر او پاداش خواهد بود (۱) و اگر از این نیز پیوسته بخواهد تو آنرا
ضمانت کن که من دریغ نخواهم کرد .

ابن عباس در پاسخ پدید نوشت :

"..... او را ز بارت کردم و بسبب اینکار او جوانا عدم . بمن گفت عاملین مودر - مدینه با من حرف میزدند و او را بستان زبنت و ناسود و آزار میدهند ، ناچار و بسیار که عده و به جرم خدا پناهانده گفته و من همانگونه که خواستای بسه ملاقات و خواصم رفت و از صلاح اندیشی کوتاهی نخواستم کرد ، تا این - پراکنده گی از میان برود و آخر آموختن ما می گردد و خونهای مردم ریخته نشود و تو نیز ای پسر پدر آشکار و نهان از خدا بدترس و پرا اندیشی و همکاری به مسلمانان حبشی را بروز نهاده و بداند که آنکه جاه میکند خود را جاه میدهد " .

آهنده‌ی نه چندان دور ، اما بسی فابناك ، نشان دادكه نه " بعضى بیکران " بزید و نه نصیحتگرى مفقده‌ی ابن عباس ، هیچك نتوانست از اراده‌ی موافقت‌خیز جنبه‌ی اندكی بگاړه و آنرا به كسوت و رضا بپوشاند .

۱- این با اصطلاح تفسیری و یادآور همان امتیاز است که حسن (ع) مهربان صلح از معاویه گرفت و بر طبق آن معاویه میبایست اجبارا وجوهائی را به امام (ع) داده کند . مصدق میبرد که با توضیحات فصول گذشته دیگر تنافی به تشریح محل صوف این وجوهات نباید . سلم اینک هرگز مصرف شخصی نداشته . اینرا هم بیافزایم که معاویه بهیچوجه چنانکه باید مواد صلحنامه را رعایت نکرد . ملاحظه میشود که بزید چگونه با وفات تمام طلبکاران عریف نموده و دم از یادآوری میزند .

در این هنگام اوضاع عراق بدست بحرانی بود و مردم از فشار حکام اموی به تنگ آمده بودند . . .
عراق در زمان عثمان و سیم در زمان معاویه . مرکز عده‌ی جنبی بود که علل آنرا در صحرای بصره ذکر
کردیم . اکنون نیز که جنبش دوران انتظار (۱) را سر آورده و از راهبان غیر متعلم " عبود "
کرده (۲) بود . غروب عراق در روز بالاتر می‌گرفت . این " عبود " حاصل شرایط عینی
بوجود آمده ناشی از حکومت اموی و مهتر از آن خط مشی " آگاهی دهنده " و روشنگرانی امام
حسن (ع) بود که بدین سان چهره‌ی کربه دستگاه حکومتی را از حکومت راستین و مقدس قرآنی
دور زن ، ممتاز میکرد .

در این زمان ، وقتی در عراق شنیدند که حسین بن علی (ع) و عبدالله بن زبیر ، از بیعت
با یزید خودداری کرده و به مکه رفته اند ، در شهر کوفه در خاندی سلیمان بن سرو خراسی گرد آمده
و گفتند معاویه مستکار مرد و یزید خرابخوار بجای او نشست . حسین (ع) از بیعت او خودداری
کرده و به مکه رفته است . اکنون نظر چیست ؟ سلیمان بن سرو از همان جمعیت بها هاست و
گفت : " معاویه هلاک شد و حسین بن علی (ع) از بیعت با یزید امتناع ورزید و به مکه رفت .
حما که شیمان او پدری شهید اگر برای نصرت و فداکاری برآستی آماده اید او را از مصمم خود آگاه
سازید و سوسی خود دعوت نمائید و اگر از بهمان عکس و سنی خود در این راه هراسانید او را بجهت
فریب ندهید ... " (۲) .

وقتی سخنان این سرو به پایان رسید تمام کسانی که در مجلس حضور داشتند ، گفتند هگی برای
جهاد و کفایت عدن در راه او آماده ایم . و آنگاه نامهای به حضرت نوشتند و خواستار ورود او بکوفه شدند

۱ و ۲ - همان " راه عسای غیر مستقیم " و " انتظار " که یکی از انقلابیون در کتاب خود بنام
" مبارزه در داخل حزب " چنین بیان میکند : " چپ ، معتقد بود که انقلاب اجتماعی بمعبود از
راههای غیر مستقیم ندارد و میتواند بهروزی را در جنبش هنگام بدست آورد .

از نظر سیاسی آنها مخالفان دیگران و انتظار بودند . آنها می‌گفتند که یک اقلیت به فقر اول میتواند
بدون ایجاد ارتباط با توده های وسیع ، حمله را شروع بکند و آغاز کند ، اینها مخالفین را به
عنوان ابودونستم راست متهم میکردند نقل از مددی ۳۵ " مبارزه در داخل حزب " .

۳ - سلیمان بن سرو خراسی از صحابه بوده و در جنگ صفین با علی (ع) همراه بود . او به حسین
(ع) نامه نوشت ولی توفیق عبادت در اوضاعی کربلا را نیافت و در سال ۴۵ هجری با چهار تن از شعیبان
بعونخواهی امام حسین (ع) قیام کرد و در ماه ربیع الاول همان سال در " عین الولاده " با عبدالله
بن زیاد جنگ کرد و در ۹۳ سالگی بشهادت رسید . سر او را برای مروان بن حکم بنام بردند .

این نامه ها را به پناه نامه های دیگری از این قبیل . بوسیله ی دوتن از افراد برجسته و -
حمیر که از بزرگان بودند . بحاتب امام (ع) فرستادند . عدا نیز سایر بزرگان کوفه (۱)
نامه های دیگری هر کدام شامل چندین امضاء بوسیله ی شهید شهرمان " قیس بن صهر العسداوی "
و سه نفر دیگر بحاتب حضرت ارسال شد . بعد از آنهم نه نفر از سران کوفه نامه های دیگری -
فرستادند ، که همگی حاکی از شوق کوفیان به راهی و همگامی با حسین (ع) بود .

فلسفه نامه های بسیاری به امام (ع) رسید که منحصلا یکی از آنها را " هانی بن عسانی "
و " محمد بن عبدالله " ، دوتن از افراد سرشناس و سوسن کوفه ، امضاء کرده بودند .

در نامه ی دیگری ، " عصب بن ریمی " و " حجار بن ابجر " و " یزید بن حارث بن روم "
و " عرفین قس " و " عمرو بن حجاج زبیدی " و " محمد بن عمرو بنی " که همگی از مسلمانان -

بناک و بزرگان بودند ، خبر از طاعتی مردم کوفه به امام (ع) داد و او را بطرف خود دعوت کردند .
اکنون ، دوران جنبشی که جنبش مدتها در انتظار آن بود ، فرا رسیده بود . در قرآن نیز -
آمده است که : " یا ایها اهل قومی را ضحیر نمیداد تا آنکه بخوشن ضحیر شدند " .

اکنون این نامه ها بصورت جریانی غیر قابل انکار ، در پس مجلسی مشتاقانه ، و بصورت
مناهی " این ضحیر " بود . بر طبق فلسفه ی وقتی که در نامه ی ظاهر وجود گترده است ، عمو
احتجاجی ، لایم ، زایدنگی ، حامی خود را می دارد ، و چنین است که :

" وقتی بکوفه ملت خواستار حیات خود ایستاد برای سرنوشت که پاسخ دهد .

" برای عیب ، که ناپدید گسرد برای و تحیر ها ، که گشته غرت " (۲)
و بر سر همین روند فلسفه یی است که ، بزم بلا نطالی " احتیاج انسان حق اساسی

اوست بحقوق دیگران " و از اینرو نیاز فزاید ، اگر ما را هم از من بخواهند ، دلیل
آنست که بدان احتیاجی پیدا کرده اند . این فلسفه حاکی از آنست که پیوند میان دوشینی ، بلا

مفسد و " خود بخود " حالات و بلکه باید با عامل ثالثی ، میان این دو جنبه یی ایجاد نمود
در فرهنگ قرآنی " دعا " ی مصلحتانه ، که بی تردید مقدمه ی عمل است ، همان

" چنانچه " ی تفسیر فردیت . اکنون نیز امام (ع) در لایق طوطی این نامه ها ، -

" طلب " تفرات عامی را میخواهد ، که دیگر با وجود این " طلب " ، که همان شرایط عینی
لزمی قضیرات ، بطرفی یزدگی با یکدیگر گمانی بود که میتوانستند سوجین " شرایط ذهنی " -

۱ - " سرمایه ی سخن " ، دکتر آینی ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰ : حدود ۵۰ نامه ی دیگر .

۲ - اذا الشعب يوم اراد الحیوه ولا بد للفسر ان یستجیب

ولا بد لایمل ان یجلی ولا بد للتمه ان یتکرر

بوده ای که با رسم سالانی و بر پشت کفیده و بیان آمده بود . اکنون در اولین فرشت . که
عراط شایسی پدید آمد . جان تازه گرفته و صفوف نهشت ملحق بدند .

مسلم . در مسجد بزرگ کوفه نماز بیادداشت . و مردم زیادی بر او افتاد . کردند . مردمی که
دیگر کوفی آراخته در ستانها بود . گوی می از صبح علی (ع) برپا بهشت حکومت میزد .
غلبه خود هم افزون کوفه میرفت تا سایر نقاط را نیز بجنباند و بشواند و آنگاه باورد اسام
به کوفه . در تنبیه که کار جنبش بسی بالا رگه و گام میسی میسی برداشته خود . از
آینرو . نقشه چنان حزبیامی به چاره جوئی پیداختند و در اولین قدم . "نشان حوالی کوفه را
کفیه بزم ایقان شدت عمل لازم را نشان میداد . برکنار و "عبدالله بن زیاد" را بجای او
گذاشتند . در این انصاف . بطوریده . "سرجین میسی" انتمزگی یزد بود .

اما عبدالله که با حفظ استواری بصره . به حکومت کوفه میاد . برای آخرین بار در
مقابل مردم بصره . سخن گفت . و با تذکار قدرت حکومت و طوینهای وحشت آور و بعدی شهر آشفته
شهر خویشی بصره را وداع گفت . و آنگاه با سیمی سبلانهای وارد کوفه شد و کارها را بجا
گرفت (۱) .

فرز زیاد . در اولین سخنانی خطاب ب مردم . پیروی محول تمام بستان پیروی . هرت
فانی نموده و گفت : "..... تا زیاده و تقصیر من خاص کانی است که با امر من مخالفت کند و عهد
مرا بکنده هر کسی فرمان مرا تیرد باید از این بیفرمانی بر جان خود بیمتاک باشد"

فرآزمان . زندگی قبیلای در جاحی عرب حاکمیت داشت و مردم فرا حوالگی از شیخ و صای
قبایل تسلیم میکرد . لذا " زیاد " تمام شیوخ قبایل را جمع کرد و با همه طوینها اکثر آنها
را بفرار آورد . و این برنده ترین سلاخی بود که احوان فرآزمان برای رام کردن و اطاعت
مردم از آن استفاده میکردند . و امروز " زیاد " هم بدان جنگ میزد . در هر قبیله کانی بودند

۱ - اگر اهل کوفه میدانستند این زیاد بکوفه میاید بیک مرتبایل او ایستادگی میکردند و تا بدو راه
نقل میرساندند . ولی او وسطی برای خود میبهر کرد و درون آن فرار گرفت و شیوخ آفتاب غروب نکرده
بود که بنزدیکی کوفه رسید . مدتی میرکود تا تاریکی شب کوفه را در میان خود گرفت . سپس طرف شهر
حرکت کرد . مردم بگمان اینکه حسین (ع) وارد شد . دست بسته با استقبالی متافتند . این زیاد با دست
بها حالات مردم پاسخ میگفت تا بمقابل مرکز حکومت رسید . نشان دستور داد درها را بستند و گفتای
حسین بفرار . میخواستی برود و برآورده بگذار . مردم به نشان بسیا اینکه حسین (ع) را بمشغول
راه نمیداد بر خاکی میکردند . تا اینکه بعضی زیاده را شناختند . و او هم توانست خود را بامن باز
شمارند . مردم که چنان دیدند غشکین بدند و مظاهر اتر بخند زیاد پیداختند . تا حوالی
حکومت هم با لب تشعیر بر مردم حمله کردند و آنها را بپراکنده ساختند .

باشند . امام (ع) در صدر این کسان بود و از اینرو علیهم السلام آنکه میدانست برخی از این طلب کنندگان
ایستادگی و من لازم را در خود ندارند . آهنگ کوفه کرد .

باین ترتیب . حسن از بیوفائی کوفیان در حق امام (ع) . که زیاد بدان استناد میبرد .
یکلی بر پای داشت . چرا که بدلیل بسیار . و چنانکه در فصل آینده خواهم دید . طبعیت
شهادت امام (ع) در هر نالیر سادای در آن ایام آشکار بود . و امام (ع) خود نیز از همان مک
مدانست با درجه راسی دارد . بنا بر این با وجود جریبات فراوان گذشته چگونه میتوان پذیرفت
که امام (ع) بنامه ما فریفته شد .

هرگز چنین نیست . "کوفیان" نیز چنان نیستند که برخی مورخین نماینده داده و همان
عکس را ذاتی آنها کرده اند . اگر در این میان تفصیری رواست . باید صرفا بهای آنسته از حار
کوفه نوعی که با قضای زمان (فرست طلبی) و از سر ناخالصی نامه نوشته . ولیکن در روز لازم
بیماری امام (ع) بر نهامند . و البته چنین قسری در هر جنبشی وجود دارد . و فراموشمان نیز از این
گونه مردمان بسیارند .

بنا بر این طوین ناگاه . و حرم . که سالهان فراز در سلماستم و دروغ ساوینای . که در هر
گونه انسانیتی است . بسر برده و طلبا مطلوب جنبشی سلط اجتماعی میباشد . چه مسئولیتی
دارند ؟

پیشامنگ

امام (ع) به کوفیان جواب نوشت . و آنگاه "مسلم" را بنمایندگی با نفاق "فوس بن
مسیر صدای" و "عمار بن عبدالله سلولی" و "عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی" میسی
کوفه فرستاد . ایقان روز "مارضان از مک خارج شدند و بعد از هفت روز وارد کوفه گردیدند . و
بطاعتی یکی از دستداران امام (ع) وارد شدند . مردم چون شنیدند که نماینده حسین بن علی (ع)
وارد کوفه شده . بعد از مدتی حضور مسلم آمده و بنام حسین (ع) با مسلم بیعت کردند . چندانکه
میگویند . عدا اایقان به مسجد هزار نفر میرسیده است . در این هنگام "عابس" بصری "بسیا
عاست و گفت : "من بر آنچه که در قلب این مردم است دانانستم ولی از آندهی خویش ترا آگاهی
میهم . روزیکه مرا بخوانید . دعوت شمارا احابت میکنم و با من میهم دشمن را میزنم تا گاهی که
خداوند بزرگ و عزیز اعلایات کنم"

چنانکه در فصل بعد . نیز اشاره شد بهان "عابس" بغوی میرساند که عدهای در نامه نویسی
و اکنون در بیعت . صرفا با قضای زمان رفتار کرده اند .
حسین بین ملایم نیز بر عاست و گفت : "خدا را رحمت کند . آنچه بر تو واجب بود انجام
دادی . سوگند بخدا که من نیز این چنینم" . از این اظهارات خود خاصی بر مردم افتاد .

که بطریز فکر و عقیده و تمام مسائل خصوصی دیگر افراد آگاهی داشتند (۱) . " زیاد " از این افراد - خواست تا نام کسانی را که با او میان مخالفت و از دوستان حسین بن علی (ع) شدند . برای او - بنویسند (۲) . گروه دیگری نیز همین خدمت تا مسائل هر قبیل و از پدر نظر داشته گزارش کنند . او برای کنترل تمام راهها و آبادیهای مختلف . ساموئیلی انتخاب کرد . او طرفی هیچ فرد و قبیل ای بدون اینکه اجازه می گشتی از این زیاد دادند باید . حق عیب و مورد تداخت . " زیاد " بر طبق گزارشی این ساموئیل عده ی زیادی را متکبر و زنادانی کرد و حتی برخی را بقتل رساند . اکثر سران قوم و مستعین کوفه را عداوت نظر قرارداد . و سایرین را با سایر مردم طبع کرد . و بدین ترتیب . تحت فشار " ابن زیاد " و برخی ویزه ای که ترکوفه از خود نشان داد . و عیب و حجت فوق المادهای را بر مردم مسئولی کرد .

از طرف دیگر . چون مردم انتظار حسین (ع) را می کشیدند و فکر میکردند که با وجود امام (ع) وضع عوض شود و گردونه بسود توده برگردد . امید خود را از دست ندادند . " ابن زیاد " فرمان - مردم تابع کرد که " سباه امیرالمومنین یزید در راه است و بزودی فراخواهد رسید و بر آن توقع کوچکترین اغراض نسبت به شماست او روا نخواهم داشت " . این عاقله بر وجهت مردم افزود و " حیات جدیدی " را که میرفت تا ترکوفه آغاز شود در طقه پنا بودی تهدید کرد .

او با استفاده از تمام امکاناتی که بر آن روز در اختیارش بود . مرصد نفی فکر و طاوت مرضای مردم برآید . فرجه بین شراطی بدی است " از مردم عادی که بکارهای روزمری خود مشغول " و صرفا بخاطر رنجی که می کشیدند . دست بشویش برده بودند . تا انتظار داشت که به تنهایی خط می مناسب برای مبارزه را برگزینند و کار ببندند . بویژه . که " امیر اد " " تارم " " خارجی " - خواندن حسین (ع) . ساله را در . کرده بود و لذا متهم کردن این مردم . بیگفتی و بیسان شکنی . جز ناغی از کم بهادان به ولایت شراکاه نیست . کسی بعد " مسلم " به " اهنگ و تنی چند از جنگگاران دیگر . در اوج شهادت انقلابیان عملا به شکوه دانه ترین صورت بر این - مسئولیت عظیم تحمیل نداشت .

ما را بدین شرح است که تحت تاثیر تبلیغات و دودخشان و متاعدهای قواوتها و آدم کنایای بی رحمانی " ابن زیاد " . اندک اندک از اطراف " مسلم کشته شد " تا اینکه او عاقبت با حدودی از باران مدیحه و تنها شد . و این بار دیگر ثابت کرد که بعضی نوسای

۱- سبختان

۲- چنانکه مسأله هم بهین نوع عمل میکرد . و از این راه بسیاری از دوستان علی این اقبال (ع) را شاخت و از دم تیغ گذراند .

عسل حاضر بر درخت قیامت آنچه که داعیه باز خرید آنرا داشته اند . نیستند . و اکنون بر " مسلم " است که بعنوان پستراول انقلاب پشاهنگ . در یو باشی خالصا نغاش بخاطر باز خرید حیثیت انسانی در سر راه و جان بازی بدهد .

مسلم : حقی در خانه ی " هانی " بسربرد . " هانی " از سرشناسان و مستعین مردم بود که برای امام (ع) نامه نوشته و حضور او را طلب میکرد . او بر خلاف سایر سرشناسان . با " ابن زیاد " کنار نیامد و برای ترفیع بحالی او کجولت و بیماری را بهانه کرد . روزها بر در خانه نشست و برای امام و طبعه اسوای تبلیغ ستم و ولغا از مجوسیت فوق المادهای در میان مردم برخورداری بود . فریزند " زیاد " که تنوع های محمول برای دیگران را در مورد " هانی " بیفایده میدید . روی را حین کرد تا خود بدین " هانی " برود . شاید که با بنویسند او را به اردوگاه خود بکشاند . در روز - مقرر " هانی " . " مسلم " را در پس پرده پنهان کرد لیکن مرجه علامت داد تا " مسلم " بدر آید و " ابن زیاد " را بکشند " مسلم " بیرون نیامد . و البته فرزند " زیاد " از این حرکات غیرطبیعی چیزهایی فهمید و بلا فاصله از خانه ی او خارج شد . " هانی " به " مسلم " اعتراض نمود که چرا او را نکشته و موجب اشکال برای خودش و او نهاده است ؟

اما بدیهی است که ترور " ابن زیاد " نمیتوانست آخرین چندی در خط مشی مبارزه ی " مسلم " که مستقیما از امام (ع) ملهم بود . باشد . چرا که . امام (ع) و باران او در پی اجرای رسالت قرآنی عظیمی که به پی افکندن بنیادهای تازه در ساختمان نظامات اجتماعی مربوط میشد . با نابود کردن يك " فرد واحد " کاری نبود . البته روشن است که آن نظام منعطف نه بر باد و سوا بلکه بر خانه های همین افراد واحد تحمیل میباید و پیش میروید . لیکن بهر کار و اگر انیم اجتماعی بسیار پیچیده تر و بدور تر از آن محسنت گانه کی است که بر طبق آن با طبع دست و پایی از حرکت و تا فسر بخشی بیفتند و نابود شود . پس ضرورتا باید با تمامی قوا علیه " قلیبوسر " که عاملین اصلی حیات میزبوند . مواجه گیری نمود . آنگاه برای " گروهی " چون مسلم که بکسر تمام هضم و خود را در اوضاع انهدام آن بهر کوشش نموده اند . گفتن " ابن زیاد " که آن نظام موجود هر روز در دم ناباکمی . آستان مانندگان بسیاری چون اوست علیرغم ظاهر جلب کننده ای واجد ارزش همین کشته نیست .

بویژه که پس از رفتن . تیزه گردانان یزیدی میتوانستند به خوبی با تبلیغات کور کننده شان مرابطه و آنها - اسباب بالاترین فشار و تحمیل را برای امام (ع) و باران و سایر طرفداران فراهم کنند . و این هرگز بسود جنبی نبود . چرا که با نابودی آن در نطفه . " نقطه کالی " که حای بالاترین لرزه . بر انعام اجتماع و بتفصیل لرزه بر اندام تاریخ بود . ستر نمید . همان نقطه ای که در پی تلاشی با آن . مرکزیت جنبی از مدینه و نیز مکه بهنگام حج خارج -

نمودن عین خود ما را بر زمین نریزد . . .
آنگاه با انحراف برخی از سران کوفه . که از آغاز دچار زلزل و تزلزل بودند . عاقبت طلبی
بر " من تبع " ایمن که همان حرمین نا آگاه بودند . نیز طلبه کرد .

البته انحراف آنان بر این نقطه بطور کلی بسوی جنبی بود . چرا که هر چه زود تر نهضت حسینی
را از آلودگی مختلف طلب خویش پاک ساخت .

علاوه آنکه بار دیگر سرور و بطله کرد و بر آکنده کی حرم آغاز شد . و این عفتان در آلوده بختا
کنده که مسلم عی بیکنام خروج از مسجد اطراف خود را آنهمه عالی دید و از دروغانی . محدین کفر
که کفر کی بدینا رفت و آمد داشت . سخن کرد . ولی حسیان این زیاد حل مسلم را یافتند و .
بالنجه حمد و فرزندش بسنگر شدند .

ا طرف دیگر . سلمیان بن همد . و " عتار این ابو عبید " و منی چند از دیگر نامداران -
کوفه فراوان شدند که فردا با یاران خود به دارالانوار حمله بزد موجد و آزاد کنند سپس از کوفه
خارج شوند تا امام (ع) برسد . اما در همان روز ده هزار تن از لشکریان یزد به طرف اندجی . حاصر
بن ظلیل " از قاصد رسید و این زیاد هیئت . این زیاد انده و به حمد مقام داد و مسلم را
از او شوات . محدین کفر گشت : ای سر زیاد تو آن خصیت و مقداری اندازی که با من چنین
حسن بگوئی و درت را بدو بخور به ایطمان نسبت داده و دستاری این آدم هست قدرت از سران فقه و
فاسقندی .

گفتگوی این مویا لا گرفت و این زیاد حیران و غیبت از اینهمه بیاعت و گستاخی اسیری دوا می و
که برکنار داشت چنانچہ او بر تاپ کرد . لیکن بعد چندان با وحله کرد و یکی از طرفایان او را -
گفت تا آنکه از هر سو احاطه کرد . دون دیگر نیز گشت و آنگاه خود عبید شد : فرزند
او نیز به کارکنان بهاء اترسید . پس از آن زود خود با مردمی که قصد اصرار کرده بودند .

باعثا ادامه داشت .
روز بعد فرستادگان این زیاد به اطراف . با عده های خود رسیدند و هر یک کنترل یک قسمت

از کوفه وراء های اطراف را بر اختیار گرفتند . جمعی عده به برای یافتن مسلم آغاز شد .
سپس این زیاد بصحرت و بر حاصری اطرافیان را تار و تار کرد و آنگاه خطاب بر مردم کوفه که -
ایبارا تمام آنها را بر مسجد جسع کرده بود . چنین همدار داد :

" سر عقل . این مرد بیوانه و بیاهل . راه تفای جدائی بهی گرفته و بر
خلق برای ما . رای میزند و از دسی ماری بر تافته . پس هر کس او را به
خود راه داده باشد . سزای او قتل است . پس مردم . از حد ابر سید
و بندگی و اطاعت او کنده و بهیست خود را دارا باشد و در کتفه دهن خود حمله نکنند .
مسلم عی و اطرافیان پیروزی از دستداران خاندان رسول (ص) گذراند . اما روز دیگر

پس از آن زن این زیاد را از خود مسلم در خانه خان با خبر ساخت . و وی با قصدین را بر سر کردگی خدا این
اعت است بدستگیری او رستاد . مسلم چون صید را غنیمت شمرد و برداشت و مردانه به بیگار آمد . شرح
نبرد با ناهای مسلم بسیار گفت و آموخته است . و بی اعتبار متبع لایزالی را با خاطر میاورد کت
مسلم با تکه بدن . چنین نیرومند داشت . هیچگاه تن را با خاک انداخت . و منور میبختید .
سر کرده می فرستادگان از این زیاد تقاضای کمک کرد . و این تقاضای در آید بود که برای آن فلهی -
شاه سپهر . قابل صبر نبود . بهنام داد که " مسلم را امان ده که جز بدین طریق نمیتوانی
بر او دست نهایی . " ولی مسلم همچنان غیظت و قرآن میبختید و چنین میخواند :

هوالموت فاصنع ویکما انت صانع
فانت بکاس الموت لشکک حارح
فصبر لاسر الله جل جلاله
فصکم قضاء الله فی الخلق زاعج

این اعدا فریبکارانه اطمینان داد . مسلم غریب از ای دشمنان خدا و رسول از برای شما میفرستیم -
امانی نیست . پس این اعدا دستور داد تا تمام افراد از دوسو با وحله کنند . مسلم بهشت
پنهانی بکمرین حمران همچنان میبختید . تا آنکه بکرا زشت بهوضیبتی زد و لب بالا پس
بریده شد . مسلم چندین دیگر مشجله بکرا گشت . در حالیکه از شدت حرارت دیگر مدتی نداشت
در این هنگام روی چاهی را که در آن حوالی بود پوخته و او را بدینسترا باندند تا در آن افتاد . و
با این حمله وی را سنگین نمودند و نیز از این زیاد بردند . باو گفتند بر امر مسلم کن . پاسخ داد او
امیر من نیست . غریزند یا داورا بگفتن و عده داد . مسلم غریب از باکی نیست و " بتحقیق بد
راز تو بهتر از مرا گفته است " . بدینصورت مسلم . والا و عجاج در آخرین لحظات عمری جنسی
تکامل را ترسیم و یاد آوری میکند که هر وقت آن بر روی شهادتی که علیه بد ویدی اقدام کرده ایم .
محکم عده است .

سپس این زیاد به مسلم گفت : " ای سر عقل بر امام خود خروج کردی و میان مسلمین تفرقه -
انداختی و لغتی طامعی را بویار و روشن ساختی و غوینها ریختی " .

مسلم در پاسخ گفت : " ای سر زیاد بروخ گفتی : معاویه مسلمین را بر آکنده ساخت و میری
یزید نیز کار او را دنبال گرفت . خدا و لغتی را بدو عروج کردی و بدت " زیاد " فتنه را تاسیس
کرد . و من اکنون از دستم کجاست بدترین مردم غریبت خدات بنوشم " .
و آنگاه مباحثه بلا گرفت :

این زیاد - ای مسلم گمان میکنی شما را از خلافت بهر دست ؟
مسلم - گمان نمیکنم بلکه یقین دارم (یعنی حق هوم خداست)
این زیاد - ای مسلم . برای چه با این شهر آمدی و مردمی که با هم مجتمع بودند بر آکنده -

کردی و اعظم در میان ایشان انداختی ؟
 ملاحظه میفرمایید که فرزند زیاد ، بصورتی که ظاهر میفرماید با این بوالا تسلیم و اقرار ظاهر عام
 حکم نماید . اینست که بدینوسیله جمیع مرتجعین در مراجع با احوال انضامی ، جمیع و حجت و نسبت
 قبلی مردم را بپایان کرده و مسلم را داخل نظام میفرماید .
 مسلم بطور عمده شغل ثانی از بیگانه چنانچه است ، خود نیز میدهد و در احاطه چهار هجده مرتجع
 انجام رسانده و سر بلند و فاع پاسخ داد : " جز برای این نخواهم که عسا (منکر) و عسا (منکر) را آشکارا
 ابراز کرده و نیکی (صریح) را ابراز کرده و دیگران مردم ، بدون رها شدن سوار شده ، فرمان
 رانده و ایشان را بر سر آنچه خدا مقرران داده بود ، واداعیه و درود بطلان با ایشان بگردان
 کسی (شاه ایران) و قیصر (امیرالمؤمنین) عمل کرده ، پس ما آدمی تا در میان ایشان
 امر بصرف و نهی از منکر کرده و برین واسطه کتبها بخوانند ، چه ما اهل اینکاریم .
 این پاسخ که مبین زبانتوالای مسلم و قریب که او را بسته بدانت ، میباشد خودیست .
 از آنست که توضیحی بفرماید .

بدینست این زیاد که هرچه بدین مرتجعین میرسد ، آنقدر غلبه است که
 از بیجا گردی فرماید " ای فاسق توا دین بیرونی ، توجه کن بهای که بدین مسلمات خود را بستانی
 و بر دین مظلوم عرب حرا بپوشی و اکنون گزافه میگوئی " .
 مسلم آرام و در کمال صلح بر میخیزد ، گفت : " مرا بخیر من حرا بپوشم میکنی ، خدا میداند
 که فروغ میگوئی و من چنان نیستم که تو میگوئی ، و نیز از ادعای بدانچه مرا متهم میکنی ، تو -
 کسی هستی که با تمام اهتمام برین سخن مسلانان هستی و نه من ، و نه یاقی را که خداوند
 زمین را حرام کرده بود ، و نه من ، و نه من ، با تمام مروت و دین را که در دین
 آنها را بدین نیاماری ، و نه یاقی را که بر اینست و حرمی بودی ، و نه یاقی را که این را
 ذاتشاک است " .

ثابت مسلم را بفرزند بکر سیرد تا بپایان برده و بکشد . مسلم اجازه می نماند و فرزند
 بکر اجازه نداد . مسلم در حالیکه به قطعه خود میرفت میگفت :

" خداوند این قوم را سخت کفر دهد ، که ما را از حق حرمی باز دارد و در صدد
 خوار ما بر آید ، و من ما را بفرستد ، در صورتیکه ما فرزندان پیامبری -

مییم که ارکان دین او بران عدنی نیست .
 فرزند بکر گفت : " ما را خدا را که ما را بر تو برتری داد .

مسلم گفت : " ای پند ، توا زای من تو این مرا که بزرگ من آوردی ، کافی نیست
 بکر میگوید تا او را بکشد اما بدینترده عد و را بطلان مسلم را میباید نمود . اینست مسلم که

دوستان فریاد بر می خوار و بیستادند . فرزند بکر از فراز قصر بزیو آمد و گفت تا در نیست بکار مسلم
 برسد . این بار این زیاد که خود نیز هراسناک بود ، مردی از اهالی عام را مامور قتل کرد . و
 آنگاه مسلم عهد شد . در حالیکه قاتل بدست رسیده و لرزان بود .
 پس از آن این زیاد دستور قتل " هانی " را داد ، و گفت تا او را در میان بازار و در اعطار -
 مردم گردن زنند . " هانی " را در حالیکه انبیهی از افراد مسلح گردن را گرفته بودند . (۱) بکر
 شهر بودند . وی مرداد فریاد میزد و بیژگان شهر را بنام میخواند و بطلان عان را با قتل میبندید .
 لیکن هیچکس پاسخ نگفت .

" هانی " سخت کوفید و دست خود را ازین رها کرد و فریاد زد " آیا جویی یا سنگی یا استخوانی -
 نیست که من با آن جهاد کنم ؟ " و در صدد بود تا شمشیر از دست بگیرد . اما ساهبان او را -
 حکم بدست و ساهبان آوردند ، و در آنجا بدست ظلم این زیاد بوا میبندیدان پیوست ، در حالیکه سی
 گفت :

" اے الله السماء اللهم اے رحمتك و ضوانك ... "

" باز گفت پسوی خاست ، ای پروردگار من بسوی رحمت تو بخوان تو

میائیم ... "

آنگاه جد مسلم و او را به او بار میبردند تا بر خاک کوبه و یا از آنکه با
 این عمل ، موکدا خاک کوفه را تا با ویان با یاد مسلم و بارانش بدین نامی حق طلبی و مبارزه با
 بهادری میبین میکنند .

(XXXXXXXX)

بدینسان جنبی ، بهداشتگ خود را نشان میداد . باشد که انانی که میرفت در طوفان های -
 از اهالی بلورده بود ، نجات یابد . و " تو را یا تمام رسد " . حاکم و استین مسلم
 با یان تا پذیرات ، چه کسی میتواند آنرا با تمام مصور کند ؟ بر اسی مسلم را بعضی را به
 بهترین صورت بپایان برساند . و بعضی که مرا و خود را بصورت بدست جباری را که بدین برانکه
 و با یاقی میا میبرد بهیچ گرفت و پیوسته است آنرا چون برده میبازهم نبرد (۲) .
 مسلم توانیوه افرادی که بدستگیر میآیدند ، در غم بی پایان حاکم خطای که با او بسته

۱ - میگویند چهار هزار نفر از بریان مسلح ، " هانی " را انکوت میکردند و این
 خطره و حتی بود که حکومت از تنوی داشت .

۲ - سوره الفجر را بخوانید .

مباحثه گفت و در لریزی و مستغناک فاطمینی . نایت نمود که فرای اهریمنی هیچ منجی جز ضعف نیزه‌های حق طلب ندارد و این برای کوفه و نامه نویسانی بهترین جواب بود .
بر اساسی در انتصاب مسلم برای چنین رسالتی . چه همبازی دلفی نهفته بود . چنین است پاسخ امام (ع) به مسلم هنگامیکه در منزل " منیع " (در راه کوفه) فرود افتاد و در سنگینی و عظمت مأموریتی از فرط مستغنی کعبه را دیده . بنویس " قال بد " زده و آنرا به امام (ع) گزارش کرده بود :

" منترسم هیچ چیز مرا بر آن ندانم با آنکه نامحای من بخوشی واز -
جهتی که بدان جانب گسلند های . جریا زنی مگورس . پس ای پسر -
عسم بسوی مأموریت برو . من از چشم رسول خدا (ص) غنیمت که میگویم از
خاندان مانیت آنکه " قال بد " بزند . پس قال بد نیزن . پس آنگاه که
توجه ام بدست برسد بمأموریت بمقتضای بر تو یاد و عطا می‌ورگ استخدا

والله بلعاط خط می کلی (۱) برای " عاتقان رسول " که هیچ اصحاب صراط نکامل در هر
صورت زمانند . بطرف آنکه بر منظم بهام آوری خود که " تبلیغ رسالت هائی " استرا سنج
گردد . اصولا هیچ " بدی " مصورت و از این نظر ضروری است که هر هر غرا علی خویشین
باعث .

و این حد خود بهایی است چنان عینی که هر ذهن طعی و ساده‌ای که یکباره اسیر مفکرات گردد و در
دام عداوت افتد بی تردید آنرا ساده لوحانه خواهد انگاشت . براسی از اینگونه افهان چگونه
میتوان انتظار داشت که حتی پیچیده و پیچیده " وجود " و " فایده‌های " انسانی را بفهمند و یا
در هر گرفتن مستحکم کلی او در آفرینی بر اینگونه " بدی " ها غرور نگیرند . عوجا
سلم که این منی و دریافت .

پس از اعزام مسلم بکوفه . امام (ع) در مکه بحکم نمونه بنیاد کار می‌کوشید و
آهنگ کوفه داشت .

پیام امام

از آنسو یزید . که نه صیب و نه تدبیری بشمر رسیده بود . لشکری بر کردگی " عروین
حد بن عاص " (۲) جهیز نمود و بدستگیری امام (ع) فرستاد .

۱- استراحتی .

۲- " لیهو " و " ارشاد معبود " (سرآمدی سخن) جلد ۲ . مذهب ۲۰۱ .

اکنون چون آهنگ امام (ع) روشن شد باز صلحت خواطان به نصیحتگری پرداختند . منجمله
عبدالله بن عمر . نزد امام (ع) آمد و گفت :

" بگور جبرئیل نزد رسول اکرم (ص) آمد و او را خبر کرده که بین دنیا و
آخرت یکی را برگزیند . حضرت آخرت را انتخاب کرد و از دنیا چشم پوشید . تو
که چو گروشی بهایر و طعمای ازبان او صبی باید روی او را بگازیندی "

عکسفا (که هنوز عبدالله بن عمر نتوانسته است . این اندیشه را که گویا غری اریستگ -
امام (ع) یا یزید . مقام خلافت و میری است . از سر خود دور کند . در حالیکه بمیان میبینند
که امام و یارانیش جز مرگ با استقبال چیزی نمیروند . البته روشن است که چنین اندرزگوشی جز
ناشی از آن نیست که عبداللهمیندار " انتخاب آخرت " صان عبادات و اعمال زاهدانی -
فردیت . که او را بر ایدانها مشغول داشته است . (۱)

امام (ع) پاسخ داد : " ... میدانم مرگفته هایت صدق و حقا است . اما اینرا بدان که -
صمیم بر لغت گرفته ام و میخواهم به عیدم وفا کنم (۲) .

این عباس نیز از امام (ع) تقاضا کرده که از رفتن بکوفه برگردد . مکالمی امام (ع) با
این عباس و عبدالله بن عمر . بطاهر ماضیت و گفتگواندازی و نیز با تندن حالات نفسی که حقیقت
را دریافت و وظیفه‌ی خود آگاه شده اما قیام نمیکند و لذا بالضروره به سرانجب " توجه " می
لنزد . پس او را جلب و عقیدتی است :

امام (ع) باو گفت : ای ابن عباس تو میدان که من پسر رسول خدا ام .

این عباس : در صمی جهان کسی را جز تو فرزند رسول خدا (ص) نمیتانسم .

امام (ع) : " ابن عباس چه میگوئی درباره‌ی گروهی که پسر دهنر پیاسر (ص) را از میان
و طایفه آورده ساعتند و از بیم قتل هیچ جا نمیتوانند آرام بگیرد . و بدین گناه قتل او را بر خود واجب
دانستند ؟ "

این عباس : " ما فرزند رسول خدا (ص) یاری تو را و اجابات . و یاری تو بر ملت بهمانی
است همچون نماز و روزه و زکوة . و در حق این مردم چه بگویم . و آنگاه این آیه را خواند که :

" و ما منهم ان یقبل منهم تفلسا تم الا انهم کفروا باللّه و رسوله "

ولا یاتون الصلوة و یم کالی ولا ینفقون الا و هم کارهین " (۳)

و پس افزود : اما تو ای حسین گمان نکن که خداوند کینه‌ی این قوم را در حق توندان و ایطان

۱- اینهم یکی دیگر از آثار عده‌ی صرصریف است که سبای واتنی اسلام را از دید بیعت و هدف میدیدند

۲- بهنگ منظور از " عهد همتان " پیانی است که انسان با خدا بستفت .

۳- سوره ی توبه . آیه ۵۴ .

یوفتها احوال الصابرين ...
 ... الا ومن كان ثيبا بالاداء تهنه مولانا علی لقاه الله غلبه فلیرحل منا فانی
 راحل صیحا ان شاء الله .
 - ساهروستان وادی پروردگار است . نیست قدرتی برتر از قدرت او و نیز خواست خدا
 نیست . و درود بخواند بر پیاپی .
 مرگ چون گردد تبندی برگردن فرزند آدم است . همچون گردن بند زنان جوان . چندی
 بدیدار گشتگان خود متفاسم . همچون اعتیاق مطلوب بدیدار یوسف . برای من -
 گفتنگاهی مرعز گرفته اند . و من آنرا ملاقات خواهم کرد . گویا میبینم که گرگان
 گرسنه بتندی مرا پاره میکنند . و عکسهای عالی و انبیا نهی نهی خویش را از من نیازند
 میازند . اندوختی که بر آن ظلم رانده شد . گریزی نیست (لحظه مرگ سر
 انجام فراموشی) اما اهل بیت بر « خواست خدا » و « داده ویریلای او » -
 « عکسهایم » . و خداوند پادشاه صابران (پاداران) خواهد داد .
 « پارتی بدن » رسول الله از او جدا نخواهد شد و سرانجام باو خواهد پیوست .
 و بدگان رسول خدا بر او روشن خواهد شد . اینک کیکه در « راه » ما « جان
 غمرا داد آید .
 و در راه « ملاقات خدا » (لقاء الله) جان خود را فدا میکند باید اما حرکت کند
 (بنهار راه بر آن غراغ تاریخی « راه خدا » بوده و ضرورتا ضررا دیگری جز راه
 حسین (ع) به غیر خدا منجر نمیشود)
 و من اگر خواستار و باعد ، باعدادان حرکت خواهم کرد .

~~~~~

نکته دیگری که نباید از قرآن گفت . نهایت صومباری سیاسی است که امام (ع) فراموش  
 « خروج » بفرج داده . چنانکه حضرت مطهر را با « فرزند » نیز ملاقات کرد و از اوضاع کوفه  
 سوال نمود . فرزند گفت : ای حسین چرا در حجاب عذاب کردی ؟  
 حسین بن علی (ع) گفت : « اگر فراموش گاه عتاب نمیکردم مرا میگرفتند » .  
 میبینم حضرت غرالی که بسوی مرگ میرود میگوید « مرا میگرفتند » . ای فرزند حکم گفته  
 و آید با آنکه میفهمد است و حریف او را غنی است ( ۱ ) اگر بداند ما میخواستیم فرمان رود خدا را -

۱ - « کل يوم هو فی شأن » یعنی هر روز مستاندر کار ( دنیا و دینی ) پادشاهی بود

سپاه گزاریم و هم است که نیروی سپاه گزاری عطا میکند . و اگر بر خلاف آرزوی ما فضا کند . دور  
 نمیکند آنکس را که راه حق جوید بطریق تقوا بپوی .  
 بر مظهر از « گرفتن » ضایع نمودن عظمت است . بطوریکه نتواند رسالتش را چنانکه باید  
 انجام دهد .  
 همچنین برای آنکه مفهوم فضا و قدر « از نظر امام » روشن گردد . جواب حضرت را به « حسن  
 بصری » . که از فضا و قدر پرسیده بود . در اینجا میآوریم ( نقل ترجمه از صفحه ۲۰۰ سخنان  
 حسین بن علی (ع) ) :

« ای حسن بصری ! آنچه عاقدان پیغمبر (ص) درباره ی فضا و قدر » میدانند برای  
 تو باز میگویم . گویا حق را در « سخنانم رابه نبوی و از آنچه میگویم بپرسی  
 گش »

هر که به « قدر » ایمان نداده باشد ، نصبی از خدا پرستی ندارد . و چراغ  
 تابناک ایمان در دلش فرو نرفته است . و آنانکه نافرمانیها و سپاهکاریهای  
خود را از جانب ایزد محال میدانند ، بیشک از فراموشی بس بزرگ بخداوند پسته اند

پروردگار بینا و « هیچ بنده ای را بفرمانی پیوسته نرفته » و اگر عالمان  
 از اوضاع سر باز زنند ، پرده مان گیر با پیغمبر گردی نمی دهند . و نیز آنانکه

بصیان و ایمان سر بر میدارند ، و عیان گشته در هر صدی نافرمانی ، چندی در  
 چنان میدهند ، نمیتوانند برگشتن « قدرت » استیلا یابند . ایزد محال -  
 بندگان خود را حرکت ندادن به درها نگذاشته ، بلکه او مالک کتبها

و تسلط بر همه آنهاست . عبادت بندگان چیزی بر قدرت لازمالی وی نیافزاید  
 و کوه عظمی بر برابر گاه های بصیان و نافرمانی بر خود نمیبرد . بزرگ منشی از  
 پروردگار برگردن بندگان است . که همان آنان و زشتیها پرده ای آو بخشد -

( ۱ ) و رعایا بلند زلفی ها و بدکارها را بداناتان نشان داده و کسی را بپیر

چهره به بیاکاری و انداخته است ( اختیار خصوصیت و زدی انسان ) .  
 حال اگر نادانان غیره سری ، از گلشن نیکی کاری به گلشن بیاهی ها و نارواشی  
 ها روی آورند ، این گناه خود آنانست ( مسئولیت انسان ) . هر یان خدای  
 ما ، « بیاوران و راهنمایان را برانگیخت تا چراغ تابناکی در پیش راه مردم فرا

( دنیا و دینی ) پادشاهی است . است و لذا آنچه بر من بیاید ، چه نیک و چه بد ، خارج از  
 خواستها کسب و در هر مرحله و هر چیزی معطی است . نخواهد بود .

۱ - مظهر باید همان آگاهی دادن توسط کتاب و پیغمبر (ص) و ... باشد و احساس مسئولیت  
 نیز « اختیار » انسان .

دارند و راه و جاه را بدانان بجا بماند . و همه ی خلق را خوانا می و نیرومندی عا -  
فرمود تا به نیکی گرامی و نوازی بیهریزند .  
من خناس میگویم خداوندی را که به پندگان خود قوه و قدرت بخشد تا بدستاری -  
نهری خویش بنیکوکاری و خدمت ب مردم بپردازند . من جبین مکر بر آستان بزرگ  
بروردگار می بینم که توبه پذیر است و برای نادانان و گناهکاران راه بازگشت  
و بازگذاشته است . تا از تضرع خویش عذر بفرگاش آورند . من و هموار این  
را هم و باران و بیرون من نیز در این راه بمن پیوسته اند . گفتار من و اصحابم  
نیز همین است .  
من بزبان و اسباب میگویم که بنابر فتلی عطا فرمود تا بعد از طلعت در راه را از  
جاه بقتاسیم . (۱)

### سوره یوسف

پس از طس سافتی از راه . بین مکه و کوفه . در منزل . پنجم . کاروانی که اجبای نفسی  
را او با تبحر حکم بمن برای یزدی بصل میبرد . بدینا رفیق . امام (ع) کاروان و . حال . آنرا  
موقوف و غیر یاران را خبر نموده که با بجا تبحر ای بماند . و با کرا به های خود را گرفته برگردند . و  
آنگاه مال را بنفع مسلمین ضبط کرد .  
این عمل تباحی . به نقادی جنگ کامل با حکومتی بود . که امام (ع) مخالفت با آنجا بهر  
گونه که ممکن بود . ضرورت میسر . و اکنون بهیچ رو . از هیچ فرصت نهایه گفت . پیوسته در  
چنین موردی که امکان قدرت تباحی جنبش خویشی فراهم است تا همگان آمیخته دلسترا در زیر نقاب  
" صولتی " که آن حکومت خود را به بر صورت داشت . پنهان مشاهده کنند .

### اعتماد بر راه . - قوت مصمم

و من از این دیدم که چگونه برخی افراد . با قضا اظهارات می کردند تا امام (ع) را از آنجا  
بجانبش میبرد . باز دارند . اکنون در راه کوفه نیز فضالهای مطایه بسیاری بعمل آمد . -  
متجمله . در همان منزل پنجم . عبدالله بن جعفر با عده ای دیگر به نزد امام (ع) آمد و اصرار  
ا بر خواستار بدند . اما امام (ع) با قاطعیت مصمم برگشت تا به بر خود را تکرار نمود .

۱ - البته چنانکه میدانیم . بحث واضح به " قضا و قدر " پیوسته است . مراجعه شود  
" راه انبیا " دراه بقدر .

در مسیر از سوالی مدینه . در ملاقات دیگری که با احمد بن حنبله بستاد . بعد از اظهار نمود  
" ای برادر منم بخدا که تنویری گرفتن قبضه ی عسیر ندارم و نمیتوانم نیزه حل کنم . بدینجهت  
از آفتن با خودم ... " .  
هاتم حزوی نیز امام (ع) را بیدار نموده و گفت : " حکمرانان عراق همین فراموشه شده و  
مالهای بسیار انداخته اند . و مردم این زمان نیز بنده ی نژدی بودند . از این طرفت برادر ... " .  
امام (ع) پاسخ داد : من از سفر عراق ناگزیم  
ایوب که حاکم نیز بیوفائی کوفیان را با علی (ع) بازگفت . و از امام (ع) خواست تا از این سفر  
فرود آری کند .  
امام (ع) گفت : " ... آنچه خداوند بر آن حکم رانده . خواهیم شد . " .  
پس از عبور از منزل " بطن رسته " و آگاهی بر آنچه بر مسلم و علی گفته بود . امام در منزلی -  
فرود آمد . در ایام عبدالله بن طحیح امام (ع) را بنزد خود برد و گفت :

..... سوگند می دهم ترا بخدا و حرمت اسلام . که نگران باشی تا حرمت اسلام شک  
نمورد . سوگند می دهم بر این خط حرمت قریش و خط حرمت عرب . سوگند بدهای  
اگر آنچه امروز برت منی آید مستطیع کنی را بقتل میرسانند و چون تو کفایت  
نوی بداد تو ابتدا از کسی بهم نخواهند داشت . و در هیچ قسم و طس حق داری  
نخواهند کرد . سوگند بدهای . این جمله از برای خط حرمت اسلام و خط  
حرمت عرب است . واجب میکند که از این اندیشه باز آئی و موقوفه راست باز  
داری و حققت را به کینه و کدب منی آید نیازی ...

امام (ع) در پاسخ گفت : " لن نصیبنا الا ما کتب الله لنا " (۱) و (۲) .  
امام (ع) در منزل " بطن رسته " مطایه " بنی عکره " را بیدار کرد . ایشان ایوب را بده -  
سوگند از این طرف باز داشتند . متجمله " عمران بن یزید " گفت : " سوگند می دهم ترا که با من مکر  
نروی . قسم بخدا که بر نیزه ها و شمشیرها وارد منی " .

اسلم (ع) پاسخ داد : " ای بدی ها بر من پیوسته نیست و چنان نیست که من خطیقت این امر  
را ندانم و عاقبت این کار را نمیدانم . لیکن خدای یبارک و تعالی بر آنچه قضا کرده تسلوب ننود . و حکم  
او در گریختن نگردد . "

۱ - تاریخ . جلد ۲ . مقدمه ۱۶۰ و روضه الصفا . جلد ۲ . صفحه ۱۳۷ . اینکتر پاسخ عبدالله امام  
با این آیه مقصود فقط در روضه الصفا نقل نموده اند و پاسخ کفر پاسخ او چیزی نگفت .  
۲ - سوره ی توبه . آیات ۵۱ و ۵۲ .

از اینجه . بخوبی بدست که تلافی منصرف سازنده می شود جریان نظم منشی را تشکیل میدهد که لبریز اندوخ موجود زمانه بود . به تمام روح فرار گریزای . که رغب و احتیاج حاکم سراسر را منحصر کرده و در اوج بارای صاف نگذاشته بود . و اکنون همین روح بود که باطل و اطمینان و استقلال گوناگون . با تمام میگوید امام (ع) را نیز به " جریان " بگذاشت و آنگاه غرقه سازد اما . امام و پادشاه را . هفت و الاقرآن بود که بدینگونه دچار گردیدند و گاه پادشاهان است کرده . بلکه ایشان بر طاعت بوده تا " گردن " (۱) و از اینجه چنان احتیاج و استغناء که متافسی رغب هرگونه خلعت انسانی است . برهانند . چنین بود که در نظر امام (ع) آنچه " خواهی و تنی برای ترفتن " جز ضعیفی حیرت و نیاز انسانی است که در چنگال آن حکومت شد و می بزدند . تنی و از اینجه با هر " خواهی " ضرورت " رفتن " آشکار تر میشد . و البته در این حد دیگر داستان . یک جنبی از آنچه بهم داده بود که : " ... چون تو گفته غوی بعد از تو از کسی بهم نخواهند داشت و از هیچ ستم و ظلمی خوبتر داری نخواهند کرد ... " بسیار پیچیده تر و پدیدار تر است . داستان آنرا است و یاد در جنگلی وسیع . که با درویشی و صحرای می شود ... فردی نیست که اگر چنین در مواضع خود چار اندک دولتی و ناخالصی میباید . لاجرم این فرد بدافکتی ها بی تاثیر نیماند . اما اعتقاد راسخی که پادشاهان جلگی از آن انبیاخته بودند . ایمان را آنچنان بر مقام خود استوار . و به صحت " راه " شان مطمئن ساخته بود که اینجه . هیچ غلطی بر تصمیم مردانه شان وارد نکرد . و همچنان به سرفرازی در پی " پیاسی " که از متن آفرینش دریافت میداشتند به " راه " خود ادامه میدادند .

و راستی با دریافت چنین بهاسی دیگر از مرگ و کشته شدن . و هر آنچه دیگر . چه باک خواست بود ؟ آنگاه امام (ع) در پاسخ عیاش به قضا و قدرتش میگوید : " قضا و قدر الهی " . تا در سایه این قیام . ضرورت طاواندازه ها و ضوابط . اجتماعی تو ایجاد شود .

### بسم به کوفه

فرستاد " بطین رحمه " امام (ع) که عزیز از ماجرای کوفه آگاهی بدادست . نامه میبردند و به قیس بن مسهر السیدای داد تا به اهل کوفه برساند . این نامه چنین بود :  
 " این نامه است از حسین بن علی . سوری برافراز موس و سلم . شمس قزاقان بر عسا . مسلم بن عقیل نامه ای بر فرستاد . و بر آگاهی داد که به حسن رای و فکر و نظر . متفق شده اید . و بیاری ما گریستاید . و بر لایحی ما شادمانی است "

گفتاید و من از خداوند خواستارم که ما را در این " امر " و خواست خویش تبریک گرداند . و پادشاه بزرگ بیضا عتاهت فرماید .  
 و من روزی غنیه هشتم ذیحجه در " یوم ترویه " . از مکه بنزدین آدم و بیاضیضا رهسپارمدم و هم اکنون چون فرستاده ای من بنزد مکه شافرا رسید . عتاب کنیدی . کوفی نمایید در امر خود . من نیز بر این ایام بنزد شما حاضر خواهم شد . والسلام علیکم .

از آنسو حسن ابن زیاد از حرکت حسین (ع) بیخبری کوفه ( عراق ) آگاه شد . حسین بن حسن بن علی . و قیس بن علی . را با لشکری دزم آزمای بیاضیضا و سینه روان داشت . و او تمام مناطق اطراف را زیر نظر گرفت . و مستعد این زیاد هرگز که جواز سپهر حکومتی نداشت . اجازه ای عبور نمیدادند پس مردی به حسن افتاد و او را بنزد این زیاد فرستاد .  
 این زیاد از او نامه را خواست . تا آنرا ست ویز کند و متبرک هر یکی علیه امام (ع) بسازد . پس گفت آنرا پاره کردم .

زیاد : چرا ؟

قیس : تا ندانی بر آن چه بود !

زیاد گفت : نامه برای که بود ؟

قیس : برای مردی که نام آنها را نمیدانم (۱)

این زیاد از اینجه جسارت برافروخت . اما تقاضای کفید که به حال خود طلای همه چیز را بکشد . پس را با لایب و رعیت فرستاد (۲) . تا در مقابل همه آشکارا به حسن بن علی (ع) دقتام داده و از او بپرسی جوید . با این ترصیع بر من کوفه میدهند که جلوه مردادگاه عید الله بن زیاد . حاکم یزید . بهام آورد حسین بن علی (ع) . که آنچه بدان چشم اندوخید . و برایش نامه نوشته بودند . اظهار عبودیت کرده و از همکارای خود با امام اظهار تنفر خواهند نمود .

قیس بن یزید رفت . لیکن با کمال عجب . بنحویکه هرگز برای آن حاکم پلچستگر قابل پیش بینی نبود . با اعتقاد بنظر تمام . و حالیکه گوش اصولا وجود و حقیقت زای سبکگرا چیزی نمیکرد . گفت : " ای مردم . حسین بن علی (ع) بهترین خلق خداست و ما را و دخترهای ما (مر) . فاطمه است . من فرستاده ای او هستم . او را در منزلگاه " حاجر " گذاختم . اکنون برای نصرت او بیاضیید . آنگاه عید الله و پیغمبر و المنت کرد و برای امیرالمومنین علی (ع) فرود .

اکنون ، سنگر در اوج غضب ، مانده بود که چه کند ؟ علمبروم جمله گریها و ساهگری و ذلت آمیز ، در رانم با عوام ملی میخند که هیچ روزی هم تفکر او قابل توجه نبوده . در پیوسته سلم و صائی ، امروز قیس و فردا با امام ( ع ) خواهد کرد . مستور داد قیس را از فراز هم حکومتی بزرگانداختند ، استخوان هایش در هم شکست و جلای سرازشتی جدا کرد . باز هم سنگر طلبه نمیدانست که با « پادشاه انداختن » قیس از بام راه او آید ، بالای تاریخ « هجوا و می کند » البته آنروز مردم کوفه فرصت نیافتند تا نامی امام ( ع ) را بخوانند ، اما قیس خود پیوسته پیام بود ، گرفتاری قیس مانع از آن شد تا نامی امام ( ع ) بکشد و کوفه برسد ، اما پیام دیگر امام ( ع ) عمیقاً در قلب روح ایشان رسوخ کرد ، وضای پیرو را که از وحشت و اعتنائی آکنده بود به راحتی آزادی عینی آغشته ساخت .

این پیام ، شهادت قیس بود ، که خونی و عمل عیالانهای لیزه پر دامی بنیاد ظلم انداخت .

#### دو سیر خود

گروهی از قوم « خزازه » و قبیله « بجیل » از مکه سوی عراق حرکت میکردند ، ایشان در سیر راه ، بین مکه و عراق ، به حضرت پر خورشید گردیدند ، و قیس خان « زهیر بن قیس » بود ، این گروه از قریب بینی امیه ناخوش و داشتند که با امام ( ع ) هم منزل شوند ، بدینجهت قیس داشتند در یک محل با حضرت هم منزل نشوند .

تا اینکه سناچار در محلی با حضرت فرو آمدند و هم منزل شدند ، مردی از قوم « بنی خزازه » میگوید : ما در جاده های خود مشغول صرف غذا بودیم که فرستاده ای حضرت حسین بن علی آمد و گفت : باز زهیر بن قیس ، اباعبدالله حسین بن علی ( ع ) ترا می خواهد ، میگوید لقمه را از دست فرو نهادیم و حضرت همه را فرا گرفت ، زهیر در رفتن پیش امام ( ع ) صلال میزدند ، تو گوئی زندگی به آرامی را در کنار همسوی بیای خوشتر میداشت تا این کار بپسند ، دلشستم ( ۱ ) ، دختر عموزن زهیر ، سرفیکه ناخرسندی و سرپیچی خود را از این دعوت دریافت ، گفت : ای زهیر ، آیا میسر و سول خدا ( ص ) بدنیال تو میفرستد و ترا بسوی خود میخواند و تو در رفتن کوتاهی میکنی ؟ ( ۲ ) ، زهیر بتاجار با کراحت نزد حسین بن علی ( ع ) رفت ، و لحاظی بدیارتنگ برافروخته از عیبهی امام ( ع )

۱ - « روضه الصفا » جلد ۱ ، صفحہ ۱۳۲ ، « ناسخ » جلد ۲ ، صفحہ ۱۲۲

بیرامی خن ، جلد ۲ ، مجلس ۳۳ ، صفحہ ۳۳

۲ - « ناسخ » را « ناسخ » دلیلم « ذکر کرده است .

پس از آن ، و گفتند تا همسایه را بکنند و به نزد یک عیال حسین ( ع ) بروند و داشتند . . . آنگاه بزرگوار گفت : فرارها کردم بسوی قوم خود باز گرد ، و از سال و دنیا نیز مقداری بزنش بختید و گفت : راهی نیستم از طرف من بترا احتیاجی ندارم ، و دستاخی را عطا نمیکنم ، و چنین گفت : من راه خود را انتخاب کردم ، و خصم به پیروی از امام حسین ، حرکت می خواهد بدنیال من ، بپاید ، و هر کس می خواهد با او داد و کشت ، . . . الله و کسی الذین آمنوا بقریبهم من الظلمات السی والنور ، و الذین کفروا اولیاءهم الظلمه یخرجونهم من النور الی الظلمات اولیاء اصحاب النار هم فیها خالدون . ( ۳ )

و چنین بود که زهیر بفرمان « ندر » فاش شد و به تیراه امام ( ع ) بجانب عراق عتافت ، براسی چه شکست که فرزندان بدان پایه بدیدار دل در دهن ضعیف را ، و دنیا با یک سیر خود چنین ضعیف را ، و از هر چیز جز هدفی دست بردارد .

اما افسوس که همگان بدین پایه ، چندان نزدیک نیستند ، جمله امام ( ع ) بعد از نوبتی راه در « قصر مطاط » جاری بر پا دید که پرور نیز می بزمین کوفه و عقیقه ای از صندل و آویخته و ایسی بر سر آن استاده بود ، گفتند « عیبدالله حر الجسی » ، که از بزرگان و عیالان کوفه است ، میباید ، امام ( ع ) « حجاج بن سرقه لجمی » را بطلب آوردند ، و حجاج پیغام حقین ( ع ) را رسانید ، و گفت : اگر حسین را باری کنی با دای بزرگ بایی ، و اگر کشته عسری بر جسی هجایت نائل گردی ، ( ۲ ) ، عیبدالله گفت : من از میان اهل کوفه بدینجهت بدینجا آمده ام که میباید امام حسین بدان دیار برسد و کشته شود ، و من فرمان ایشان با هم ، زهرا کوفیان - زندگی بر پرورد تبارا بزرگ کی جان فدایان ترجیح داده اند ، حجاج باز گفت و جریان گفتگی خود را بنا

عیبدالله ، ذکر کرد ، این بار خود حضرت بدین عیبدالله رفت ، امام ( ع ) با او گفت : ساریف عیبدالله بن تاحه نوبته اند ، و براسی خود دعوت کرده اند و اکنون میفهمیم که میگوئی عیبدالله بن زیاد بر نظر آنان ضعیف را پیدا کرده است ، ولی تو ای عیبدالله لجمی دانسته باش که « هر چه از خود بخواهی بکنی مشول آن هستی » ، و من این ساعت ترا بپا زگفت و ما نتیم دعوت میکنم ، دانا گناهان تو آزموده گرد و ترا بباری و همکاری خود میخوانم ، میخوانم با تداوی قدرت خود را بر این مهم که فرموده دارم کک کنی ، عیبدالله گفت : من بخت دارم که هر کس باری تو کند بر آرت خط و اثر نصیحت و ولی من وضع را این چنین میبینم حتم دارم که بر این تو گری خلو بخواهی ، و به آن

۱ - سوره ی بقره ، آیه ۲۵۷

۲ - « روضه الصفا » صفحہ ۱۳۸ ، « ناسخ » جلد ۲ ، صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹



نمیاید که حق عمل تبعیض و ازبیل نیست (مردن وضعی) باید که  
مرد با حق حقیقتاً از دستبرد و ملاقات خدا باشد . پسر ها تا که من برگرد  
جز حیات نمیچشم و زندگی با طالعین را جز غلاری و ذلت نمی دانم .

آری . آنگاه که اهریمن سفطان بدستش . برگردی خلقهای ستم دیده سوارند و کاروانی می  
کنند و تمام ارزهای انسانی را به لوث خود فرو آورده اند . چه کسی میتواند ادعای مردانگی و شرافت  
کند ؟ برای نظام هیچ شرافتی نیالوده و تو همین ستمه باقی نمی ماند . از این نظر برستی مرتزد .  
خوانمردان و اولاد همنان . تنها مبارزه میباشند انقلابی میتوانند دلیل وجود شرافتند انی آدمی باشد .  
میگویند بار دیگر " فرزین " به امام (ع) برگردد و به اصرار . او را از فرستع نمود . و  
سرنوشت هانی و سلم را یاد آورده . امام (ع) سلم را دعا فرمود . و مودهی هفتودی دعا و تورا برای  
او داد و حسنه تراز صومعه آتشکده را بر تن تا کید نمود و پیراه افتاد . و این ابا شتر را با سخ  
" فرزین " حاضر . خواند :

|                                          |                                |
|------------------------------------------|--------------------------------|
| فان تكن الدنيا عد نفهه                   | فدا و تو ای الله اعلى و انبل - |
| وان تكن الايدان للموت انشئت              | فلعل امره بالسيفي للعاقل       |
| وان تكن الزمان لسا مقرا -                | فلله حرمي المرو في الرزق اجل   |
| وان تكن الاموال للترك جسيها              | فما بال معسوك بالعسر بهل       |
| هرگاه مرد می دنیا را از من بداند         | پس چه نیست که بر سر من و بر من |
| هرگاه بدنها برای مرگ ساخته اند           | پس که هستن مرد با عسر و برادر  |
| هرگاه روزی مردم با ندازی من تقصیر        | پس چه بر این است که مرد از من  |
| هرگاه اموال گرد آورده و ابا بدو دنیا گشت | پس چرا مرد آزاد بدان بهل بود ؟ |

#### ادب کربلا

پس از حرکت از " بطن العقیبه " کاروان امام (ع) بخزنل " عراق " رسید . و بر آنجا عجم  
برپا داشتند و تا صبح آوردند . با مدادان امام (ع) دستور داد تا هر چه ممکن است آب بر دارند . و -  
سپس حداد راه کوفه را رهپس گرفتند . پس از مدتی ساهی سیاهی از دور آنگاه دید . ایمنان بر  
یکه از من بالغ میزند و میفرماید " حرمین یزید ریاحی " پیروی قبیلای " بنی سهم " . و ماور  
سند گریه راه و دستگیری امام (ع) بود . هوا پشت گرم بود . و تنگی لنگریان حر و اما نازد .  
امام (ع) ایضا دستور داد سپاه او اسیرای کردند . حتی یکن از سپاهیان حر بنام علی بن  
الطمان الطارینی نقل کرده است که : " من با سپاه حر بودم و از دنبال بقیه می آمدم . چون  
رسیدم و من علی (ع) من و شترم را بفرستید و خود پیلوا آمد . و من و شترم را آیداد ... "

بهی است که اینهمه فروتنی از جانب امام (ع) بطایر و من کردن چهری تا بیک و تساوی طلب -  
جنبی بود . که دشمن از هیچگونه افترا و بهت بر روی طلبانه در حق آن فرو گزار نکرده بود . بدین  
گونه امام (ع) در خط مشی افشاگرانه از هر فرصت برای پریدن پردهی سیر او هاسی کدشتن پسر  
اذهان نا آگاه کشیده و ضمن آن میگوید تا سازگار ترین مخالفان خود را بهت " مفتی ناسلمان -  
خارجی که صرفاً بر بی صاحب حکومتند " بیالاید . استفاده میکرد و لذا جنبی از چنان درخندگی و روشنائی  
بر خود دار میشد که فضای مردم دور از نردیک را در وسعت ترین سطح نسبت به حق و مطلق فضلیا ساده می نمود  
و البته بدون چنین روشی . برای مردم عادی و نا آگاه آن روزگار شناسائی و اهتت و قضاوت نسبت به  
حکومتی که به جمیع رویه کارهای مذهب ظاهر می نمود . چندان ساده نبود .

بهنگام ظهر امام (ع) دستور داد تا اذان گفتند و آنگاه رونه لشکر بان " حر " چنین گفت :  
" ... ای مردم . غرض من نزد خدا و شما سلیمانان کوفه اینست که بهجت رهسار -  
خرای تقدیم . بلکه فرستادگان شما نزد من آمدند و در نامه های خود نوشتند که ما  
را اناسی نیست . پس سوی ما رهسار یا عهد - که خدا بوسلای تو ما را برادر  
آورد . اکنون آمده ام . اگر حاضرید ما را با عهد و پیمان خود وطن سازید  
بشهر شما میام . و اگر اینکار را نمیکنید و یا از آمدن من ناراحت و نگران هستید  
بپایانی که از آنجا آید امام باز میگردم .... " ( ۱ )

روشن است که اگر امام (ع) با این سادگی قصد بازگشته است . با آن استقامت برای تمیاض داد .  
کما اینکه بعد از تمیاضات تمام اصحاب و خود را بر بازگشت بر آنچه دعوی داشت . ترجیح داد . بلکه  
امام با این استدلال . که البته هیچ تا برت نیست . میخواستند تا مظلومین و بی بضاعتی را از آگاه  
کند . چنانکه " حر " و اصحاب و هیچگونه جوابی بر برابر امام (ع) نداشتند .  
سپس امام (ع) بیک از یاران گفت بر عزیز و اذان بگو و آنگاه رونه " حر " کرد و فرمود : اگر  
میخواهی بال لشکر بان خود را گانه نماز بر بادار . " حر " گفت : یا تو نماز میگردم . بعد از نماز  
حسین (ع) به عیبهی خود رفت و " حر " نیز سوی عیبهی خودی رهسار گفت . و بعد از آن سرود  
سپاه نیز بر اقامت و تنگبانی پرداختند . تا نماز سر رسید . و حضرت بار دیگر با یاران خود و لشکر بان  
" حر " نماز گزارد و بعد از نماز روحانیت مردم آورد و چنین گفت :

" ..... ای مردم . اگر از خدا تقوا داشته باشید و حق را برای اهل حق بنهاسید  
خدا را از شما عفو و میبازد . و ما خدا ندانیم بهیمرم و سزاوار تر از اینان بحکومت  
بر شما میباشیم . از این مدعیان که امروز بر سر کارند و آنچه را که اهل  
آن نیستند ادعا میکنند . و بر شما شناستم و میداد میکنند .... " ( ۲ )

بدین ترتیب امام (ع) از بالاترین امر همین کننده‌ی اجتماعی که سالی حکومت و نظام حاکمیت برای ایمان سخن گفت و نفعان داد که چگونه بدین شناخت و دعا بتعدد ترین حق اجتماعی که حق حکومت برای ماسته ترین افراد باشد و صبی خلق و موازین دیگر شکست و لو که کبر خواسته و آنگاه با عدم رضا و استغفودی خدا کلام بر نوبت مستقیم چنین اجتماعی است نفع این دنیا و نفع جهان دیگر بر ایمان صادق و تکیه بی برای نواهنداند . پس از اینجه . امام (ع) فرمود تا نامهای کوفه را بنزد « حر » آورده و نفعانی دادند . « حر » گفت من از جملی کسانی که برایت نامه نوشته‌ام . این زیاده مرا فرستاده که سایر امر سرکان که بدیدم بسوی او ببرم .

**فقال الحسن :** « الموت فانی الی من ذالک و من قال لصاحبه قوموا فارقوا »

حسین فرمود : مرگ از این اندیشه با تو نزدیکتر است ( یعنی قبل از آنکه خواهی فکرت را علی کسی کشته خواهی زد ) . پس بنابران خود گفت : برخیز و حرکت کن . از این سرزد و خود های بر اکتفا میمان باران امام (ع) و کان « حر » پیرو آمد . اما هیچکس جنگ نهانجامید تا آنکه امام (ع) فرمود : « بیضه » برای باران « حر » و صاحب خود خطبای ایراد کرد : ( ۱ )

**« ایها الناس ان رسول الله (ص) قال :**

من رای مسلان جافرا مستعلا لعم الله ، تاکنا لهد الله ، مخالفه لست  
رسول الله (ص) ، یحل فی عباد الله بالانم والعدوان فلم یضرب علیه یضرب  
واللؤلؤ کان حلالا علی الله ان یخله فخله الا وان حوله قد لزموا لایع النبیان  
وترکوا لایع الرحمن والمهدوا الفساد وعلوا الحدود واستاثروا بالنفی واخلوا احرام  
اللعن من خواطله وانا احسن من غیر وانا فنی کتیکم وانا متعلی وعلکم بیضتکم -  
انکم لایطعنونی ولا یغفلونی فان تمتم علی بیضتکم صبیوا ریحکم فان الحسن  
بن علی واین فالله بنتر رسول الله (ص) نفسی مع انفسکم وانی مع اصلکم  
فکم فی الله وان لم تفعلوا وقلتم مبدکم وعلکم یعنی من اعتنا نکم  
فلمری ما می لکم ینکر لافلت و ما بای وای واین عسی سلم والشرور من  
اعتریکم فکم اخلانم وعلکم ضیعکم وکت فانا ینکت علی نفس و -  
یعنی الله عنکم والایام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

( دنیا لای پاریسی از صفی ثیل )

فقال کرده چند جمله ای که و جمله اضافی ندارد . صفی ۳۶ . جلد ۲ .  
۲ - صفی ۵۶ . برسی تاریخ عاشورا .

« ای مردم رسول خدا (ص) گفت : هر کسی حاکم بیدادگری را ببیند که حرمت های خدا را حلال بشمارد و عهد و پیمان برودگار را میشکند و از سنت رسول خدا منحرف میگردد ، و فرمان بندگان خدا به گناه و تبسم عمل میکند ، پس با عمل و گفتار خود او را باز ندارد و دروغ ناپسند و سزنا میزند او را بغیر نهد ، بر خدا لازمست که او را با آن حاکم ظالم به یکبار برد ( ۱ ) .

بدانند که این بیدادگران را معیطان را بر پیش گرفته اند ، و فرمان او را میبرند و از اطاعت خدای روی گردانده ، دست به بیکاری گشوده اند ، حدود الهی را - ضعیف کرده و مال خدا را بخود و یاران خود اختصاص داده اند . حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده اند ، و اکنون بیچاره کسی من وظیفه دارم ( چون آگاه شدم ) که این بدعتها را ضعیف کردم و دست مستکاران را کوتاه نمایم . نوشته شما و فرستادگان شما رسید ، که از بیست و یک بار در حق خدا حاکمیت میکرد .

اکنون اگر بیست و یک بار بای برید و از آنچه نوشته ام که دست از یاری من بردارید برنگردید ، بخود یعنی وسادت خواص میرسد . من حسین فرزند علی و فاطمه دختر رسول خدایم . خود با شما در راه حانیازی همراه زنان و فرزندانم نیز با زنان و فرزندان شما یند ، و شما را تا به طاعت که از من پیروی نمائید . و اگر کوتاهی کرده و پیمان خود را بر هم زدید و بیست و یک بار از گردنهای خود فرو نهاده ، بیانم قسم که از شما مردم بید نیست ، چه اینکه همین کار را با پدرم علی و برادرم حسن و برعموم مسلم بن عقیل کردید ، و فریب خورده آنکس است که بوهدهی شما فرو کرده . ولی بدانید که بهر می صلوات بخیر از دست دادید و نصیب خود یعنی خود را ضایع نمودید ، و آنکه پیمان را بشکند بزبان خود اقدام کرده ، ویزودی خدا را از شما بی نیاز خواص ساخت ، والسلام ( ۲ )

البته لازم بذکر نیست که امام (ع) هرگز بوهده های حار و کوفه خام ننده بود ، و عدم -

۱ - سوری انفال ، آیه ۲۵ : « واتقوا فتنا لصیبن الذین ظلموا منکم خاصه واعلموا ان الله شدید العقاب »

۲ - صفی ۲۱ تا ۳۰ سر مایه سخن ، جلد ۳۳ و صفی ۷۲ تا ۷۴ سخنان حسین بن علی - ترجمه سبلی . که این خطبه را با آنکه ضعیفی ذکر کرده اند ولی ضمیر داخل شکل ادبی و سلیبندی و زمانهای کلمات و افعال است و تفاوت و سوری و کلی با هم ندارند . ولی ما خطبای را که در سر مایه سخن آبی بود بسبب اعتماد بیشتر بدنوینده های برگزیدیم .



توجه به صداهای افرادی که مانع از رفتن امام (ع) بودند . بهترین دلیل این امر است و لذا اظهارات فوق خطاب به لشکر " حر " هم فتنه افروز و شکرانه و دعا دارد .

خلاصه آنکه : امام (ع) بهر جا که میرفت " حر " مانع و مزاحم میشد و مریدان و پیروان زیاد را ابلاغ میکرد . و نیز حاضر جنگ هم با امام نبود و فقط خود را مأمور بر من آنها به کوفه میدانست . امام (ع) سوگند خورد : " واللّه لا اقبضک " ( سوگند میداد که مرا سبقت نخواهم کرد ) . وی پاسخ داد : " اذا واللّه لا اقبضک " ( سوگند میداد هر گاه من از تو بر نخواهم داشت ) . طاقت چنین عدا که بیانیسی که نه راه کوفه باشد و نه راه مدینه کوچ کنند . " حر " عقیده داشت که باین ترتیب از دستور این زیاد سر بهیسی نکرده است .

مرا پیوسته امام (ع) کلمه ای صاحب خود را بر عیسی جمع کرد و چنین گفت :

" ای قوم ، زمانیکه باین بیرون آمده ایم چنان پنداشتید که من بپایان نوسی مردم که باطل و زبان باین بیعت کرده اند . آن اندیشه و گمراهی عظیم (۱) است . ای همان را بفرست تا عدا را از او افسوس کردند . و اکنون همتایان بر قتل من است و قتل آنان نیز در راه من جفا کردند ( یعنی شما ) و عدا وادی مرا اسیر گرفتند . و من بین شما که شما با یاران این امر انداختید ( نا آگاهانه بدنیال من بپایید ) . و اگر بدانید که تیرنگ و فریب پذیر نه ما عدا ندان رسول ( ص ) حرام است . و راه و روش من وقت ، شایسته آن کسی که با ما با بطل جان فاسی جوید . با ما بیعت خدا بوده و هر کسی را یاری کند از سر جفا خواهد بود . "

چون سخنان امام (ع) بی پایان رسید ، عدای از صحرایان امام اودا فرستادند . این صلیب بپیکر با آگاهی صورت گرفت . زیرا عظمت کاری که حسین (ع) در پی آن بود ، مردانی بزرگو را بخ و در ایمن طلب میکرد . مردانی چون مسلم ، که آنچنان ایستادگی در مقابل نیاذ کردند ، مردانی که بتوانند مقام خاص پیرو دهنندگان همان " کهنه " به " نو " واجبه بگیرند . مردانی با عظمت و بزرگو ، از یار و آوندگان راستین .

اکنون با استنمام را بحدی شهادتی که چندان دور نبود ، ساعتی بزرگو یاران امام (ع) فرا رسید . و هر کسی آهنگار کند نوبتی چه چیز بهار روی امام (ع) پیوسته است . بی تردید ، این صفیه ها کدورت طول سفر ، مگر اتفاق افتاد ، اگر چه از صحرایان امام . بسیار کم کرد اما بر اعتبار و حیثیت جنین نراوان افزود و دامن آثار از صحرایان و بیابان و آثار با هلی با نود . بدین ترتیب ، فضا کانی باقی ماند که جز عود بر جسم زدن جهان " کهنه " ، که عود ناخی از

۱ - روشن است که اینها عطا ن را غالب بزرگو و سایر سرگران بزرگو نود و استند .

در آن صحنه پیام سر نوشت و در اوقات عاشقی بود . عشق بطل داشت .

سپهر در این وقت که با مسانیت مکرر و بند عمل " حر " ، بوی مرگ بسیاری را رسانده و گریزان بود این کسان و یاران درجه خالند ؟

علیه بن سحان میگوید که من در کنار حضرت اسب میراندم ، ناگاه دیدم حضرت لحظای چنان خود را بر عزم گذاشت و سر برداشت و گفت : " أنا لله وانا اليه راجعون . الحمد لله العباد العالین " . علی ابن الحسین پیوسته آمد و گفت : بدین ذکر گزاری در این لحظه بطا طریقه بود ؟ حضرت گفت : بسم . من مرگ خود و دوستانم را که بزرگو اتفاق خواهد افتاد ، میبینم .

علی گفت : " ای پدر مگر ما بر حق نیستیم ؟ "

امام فرمود : " سوگند به آن کسی که بازگشتند بسوی او است ، ما بر حقیم " .

علی ابن حسین (ع) گفت : ای پدر اگر چنین است ما را از مرگ و هلاک چه باکی است ؟

و چون امام (ع) در آغاز و در به سر من کربلا دوباره خطبه خواند و از اعتیاد و صف نایذ بر خود بر مرگ ، درحاتی که چنان هرزگان و ذلت پیوسته ای بر مردم حکمروا بپایند ، سخن گفت ، " زهر برین اللین " بر عا ست و گفت : " عندی هم سلطان ترا ، تو هدایت نداده ای ای فرزند رسول خدا . اگر آنچه در دنیا است از آن ما باشد و جاودانه بر ما بپاید و ما جاودان قرآن با هم ، با اینچه بر دنیا پیوسته خواهیم زد و از خدمت تو دست بیاوریم نخواهیم داشت .

پس از آن " حلال این نافع بختی " بر عا ست و چنین آغاز سخن کرد :

" سوگند بخدا که ما از اوقات پیروز دگا رخود اکراه نداریم و مرگ را بر عود حق ناگوار نمی شماریم

و بر تبتی پاک و بی عیسی رسا استواریم ( عنا صلی صحیح ) و یاد دوستان تو دوستیم و دشمنان ترا دشمن منی داریم . "

پس از او " بر برین حضور " بر عا ست و چنین گفت :

" ای رسول خدا ، بخدا سوگند که عداوند بر ما ستی بزرگو نهاد تا در راه تو جنگ بپا غا زیم و جان با زیم و بدنهای ما در راه تو تار و پاره عود . "

دیگر یاران نیز سخنانی بر این قبیل گفتند . در جمعی امام (ع) از اینچه عود و عود اعطافه زد و دستور حرکت داد . . . .

هم ایمنان مرد و بزرگو عا خورا ، نذر آفرین عکو صدانه ترین نهشت بر اقصاء تاریخ الحکم ، که صدی جهان قدم را بر سر سلطه داشت ، ععدند . بجهت نبوده که امام (ع) بر آنگونه صفیه ها اسرار داشت .

کاروان امام (ع) همچنان پیوسته میرفت . تا سبدهای صبح بالا آمد . امام (ع) با اصحاب نماز گزاره ، و آنگاه دوباره حرکت کردند تا به " غیب " رسیدند . در این افتاء یکی از جانبین زیاد برای " حر " نامهای آورد . این زیاد چنین نوشته بود :

" چون پیام من بقورسید . کاردار بر حسین سخت گیر و مگذار در جانی سخن کند الا  
 در زمین بی آب و علف . و بنفرستاده ی خود گفت تمام از تو جدا نشود و مواظب تو باشد تا -  
 امر را اجرا کنی "

" حر " نامه را برای امام ( ع ) و اصحاب او نیز فرستاد کرد و از این پس حرکت ایشان را بر هر  
 طرف مانع شد و احبار نمودند در میان زمین خشک فرود آیند .

امام ( ع ) گفت : " ای حر دست باز دار تا در یکی از این دهکده ها فرود آئیم "

" حر " گفت : " نه بخدا از قدرت بازوی من بیرون است و فرستاده ی زیاد اکنون نگران من است  
 و حسین بن الدین در حالیکه خشکین میبندد گفت : " یا این رسول الله قسم بخدا آنچه پس از این بر

سر ما بیاید ترا از این است که امروز میگیریم . مصلحت است که در این لحظه با ایشان بیکار کنیم . قسم  
 بخدا که از این پس لشکری بقی از اینها به بیکار ما بیاید که از عهد غای بر نباشیم "

حضرت گفت : " من بیکار با ایشان را خروج نمیکند حاجت بر ایشان تمام شود " ( غوی تجاوز کرد  
 حکومتی را که در اسطخا می هستند ، درک کنند )

بدیهی است که بر خط مشی امام ( ع ) آنچه از " بیکار " در نظر بود با این درگیری حاصل نمیشد .  
 چرا که ضربه ی امام ( ع ) باید بر سر تمامی آن نظام ستیزی ، و پهنکامیک جمعی علیه او تهبه زده  
 باشند ، فرود میاید و افلازم را میبندد . از این نظر ، گرچه آغاز نبرد در این هنگام ساده تر و کم -  
 اهمیت تر و کم مشقت تر بود ، اما امام از آن جلو گرفت . بویژه که دستور کار افشاگرانه ی بسیاری  
 لازم بود تا جنبه ی پراستلی مراحل تدریجی اثر ، جهت مورد نظر را داشته باشد .

ناگزیر کاروان امام ( ع ) راه برگرداند و جانب چپ روان شد . و پس از جندی به " زمین کربلا " .  
 که یکی از نواحی نینوا بود رسید . و از آنجا که شاطط فرات را می نبود ، امام ( ع ) همانجا را محل  
 فرود فرار داد . چادرها را برپا کردند و به تنظیم امور پرداختند . آنروز ، پنجشنبه دوم محرم سال  
 ۱۱ هجری بود .

از این پیشتر ، قبل از فرود به کربلا ، " حر " که دیگر همه چیز را جدی دیده بود ، برای -  
 آخرین بار راه امام ( ع ) را سد کرده و اند بفتاک گفت : " یا این رسول الله من بنواگامی میدهم  
 و خدای را گواه میگیرم اگر با این گروه جنگ کنی کشته خواهی شد " امام ( ع ) فرمود : " ای حر  
 مرا و مرگ بینم میبندی ؟ بدان اگر من کشته شوم شما بیلانی بزرگ و خدایی عظیم کفر میبینید " و آنگاه -  
 این محسرا ، پاد آور شد :

|                                 |                         |
|---------------------------------|-------------------------|
| سا مضي وما بالموت عار ملي الفسي | اذا نوى حقا وجاهد سلسا  |
| وآسى الرجال الصالحين بنفسه      | ونارى مسنورا وباسد محرا |
| فان صفت لم اندم وان مت لم السم  | كفى بك ذل ان تصير وترها |

نمودی و برای تمام گام بر خواهم داشت و مرگ برای جوانمرد شنگ نیست .  
 مرا فیکه او بدندان تکی مسوره . و برای آن بیکار میبندد .  
 صالحین و تنگ کاران را به تنوای خود قرار میدهد .

و از رویا یگان کنارده گیرد . و با نایکاران بی شهرا نرود .  
 پس اگر زنده بمانم بقیانی نخواهم داشت . و اگر مردم ملاشی بر من نخواهد بود .  
 فریونی و فرومایگی آبی همین پس که زنده باشد و غواری بکشد .

### پرسش و جوابی

چون امام ( ع ) در زمین کربلا عهده بر افراشت ، " حر " و لشکریانش نیز بر پای او فرود آمدند  
 آنگاه " حر " فرستاده ی بیاتیب این زیاد فرستاد و خبر داد که حسین ( ع ) و امر سرزمین کربلا فرود  
 آورده و فرماشترا را کردند . . . این زیاد که هر ارتشگال خود اسیرید و خروارده به امام نوشت :

" من خبر رسیده که در کربلا فرود آمدای . بدان یزید بن ناعما ی نوشته که غوی توایم و سپهر توایم مگر  
 آنکه تو ایکنم . و اگر نه باید فرمان مرا بپذیری و دست بیست به یزید بدهی . . . "  
 وقتی نامه به حسین ( ع ) رسید ، نامه را خواند و بر زمین پرتاب کرد و گفت :  
 " لا فلاح قسم منسرا مرضا المظوق بخط الطالق "  
 " دستگار نتواند جاعلی که بر گردیدند غنودی مظلوم را بستم خالی "

فرستاده ی زیاد گفت : یا ابا عبدالله نامه ای اسیر از جواب میدهی ؟

امام ( ع ) فرمود : نامه ی او در زمین جوابی ندارد . چه او مستحق عذاب است .  
 چون این خبر به این زبانه رسید ، از عظم آفر گرفت . زیرا او می ترسد در این هنگام از امام ( ع )  
 انتظار عجز و پناه داشت . اما عکرا المل امام ( ع ) چنان طشتن و آرام بود که گویی از این پس هیچ  
 اتفاقی نخواهد افتاد . حال اینکه او را جز تسلیم یا مرگ راهی نبود .

از اینرو ، این زیاد ، عزمین حدایی و قامی ، فرزند فایح ایران ، کشته شد و در زمین حکومت  
 وی " را پاوداد میدود . طلب کرد و گفت حسین در کربلا فرود آمده باید با عیله بیاتیب و مشتاقی ، با  
 او بیکار کرده و دفن میبندی .

برای عزمین حد پیشتا میبندی بود . بیکار با حسین بن علی ( ع ) ؟ گفتن فرزند تو محمول خدا ؟ -  
 آنهم توسط فرزند خدا این ای و قامی یعنی " اولین کسیکه بدو راه داد تیرا داشت " و صاحب چنان مقام  
 والایی در صدر اسلام بود ؟ و تازه عمرو بن عامر بخو میبانت که حسین بن علی ( ع ) نموده تسلیم است  
 و نصرانی . و قطا یکی از " احدی الحنین " ( خودی توبه ، آمی ۵۲ ) را بر خواهد گزید از  
 اینو این بیکار طلبا بقتل حسین ( ع ) شیر خواهد شد . این بود که گفت : " مرا از اینکار حضور

بدار . و زمین دیگری و ایرام کار بگویم : چه . سپس فرزند طایفه ونودی پیاپی رفتند علی است ...

اما این زیاد . در مقام یکی از پلیدترین پاران عیلمان . غدارتر و سکارتر از آن بود که ساین - سادگی است بردارد . و در مقابل چنین قابی ضمیمی از احداث - ملائک - ضمیر انسانی کنار به سینه بدوید بر نقطه ضعف " عمر " بخوبی آگاه بود و بدانت " حکومت " وی آرام و فراوان از او بوده است . پس بحالت غضب گفت : " امیرالمرئیین یزید " حکومت سلطنتی بزرگ چون " وی " را یکی میدهد که خدمت نیکوئی کند . اگر چه بیکارترین نیروی مهم نیست . فرمان حکومت وی را بازده تا دیگری را برگزینم .

بهاره " عمر " که ضربدرت بر ضمیمه ترین نقطه وجودی فرود آمده بود . خوب را با غصه و عین این اعتقاد و با اشتراک داشت که بر سر آنچه اول بار گفته . بایداری دوزخ و یکباره خوب را بر هاند بکسب ملت خواست تا بپندد ...

اکثون " این حد " بر سر بهترین " دوراهی " صمیم گفته ی صتی اغریه شده بود . همان " بر سر دوراهی رسیدن " کموضوع اصلی حیات ذات انسان است و قرآن با شناخت مطلق این ذات . آن را بر سر دوراهی ایستادن شرفی نهداند . فاصدی از کاذب شناخته خود ...

" ولقد فضلنا الذین من قبلهم فلیعلمن اللغه الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین " ( ۱ )  
" همانا از مردمی کثانی را که بهر از ایشان بودند . تا حلوم گردانده خدا -  
" کثانی را که صفت دوزیدند و سلوم گردانده و غویان را ...

چنین است که قرآن داستان وجود انسان را در چند عبارت کوتاه و پر معنی چنین خلاصه میکند :  
" ولقد خلقنا الانسان فی کیمه " احسان لن بقدر علیه احد . بقول اصلکت مال لیدار . احب ان لم یره احد . الم نجل له مبین . ولسانا وشفین وهدینا النجین . فلا نقسم العقیبه .... ثم کان من الذین آمنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالرحمه . اولئک اصحاب المیمه والذین کفروا یا یا انا هم اصحاب الممشقه . علیهم نار موصه .

بر حسب این تبیین . که بر اساسی واقعی ترین تفسیر وجود انسانی است :  
" انسان را بر پنج آفریدماند و بر طرفین و من در درونش فرستاده آفریده شده . نه آنکه در میان آنها فقط از موازی وجود انسان باشد . چه در واقع ساختن بدن و - صنوی انسان از ترکیب تضاد و کمکها برآمده و مانند کفی است که در میان امواج و عوامل مختلف و تهدید کننده نمایان گفته باشد " ( ۲ )

آنگاه او بزرگ میشود و بعد مواصب ذاتی و بدنامی کتمان اسعادات اعضای گزیده ی علی - هستند . بعد تنفیص میرسد و به " دوفرازانای " ( ندین ) میرسد . این دوفرازانای پدر واهی همان " گردنه های شکل و بروی و جسم تکلیف و گزینن طریقه اند . تا کدام را اختیار کند ؟ " ( ۱ )  
" اگر طریق حسن را گزید و با قدرت ایمان و عمل گردنهای ( عقبه ) آفرانیمود .

و در میان انگیزه ی بلا و نهادهای قوای مروتی و ضریعهای نازیبانیهی احتیاج و نگرانی . اسعاداتهای خود را به حالت مسترسانید . میتواند از نجا و نگرانیها - برهد و مصیبت انسانی خود را احرار نماید . زیرا است آفرینش است که -

خصیبت مولود جدید . در میان رفیقا و فشارها تکوین میشود .... از بندها و جواب مخالف میرسد و حاکم بر آنها میشود و در طبیعت همه چیز را تصرف مینماید و - آنها را در طریق کمال و خیر میگرداند . پس از آن دیگر عیوالت و لذات و مصائب طریقی جهاد و صبر و پایداری . و سلهای تقویت اراده و مصیبت میگرد . تا صبر چه بیشتر آنها را آرام و دوا خود را هموار کند و به قلای آزادی حقیقی و حاکمیت خلق برسد ...

" اینان هستند اصحاب راست " ( اصحاب المیمه )  
" و آنکی که در میان نودها و در نجا به لذات و سرگرمیهای گذرا و علاقه های پایه خود را محسوس میکند و دلخواهی خود . صمیم در رنج و نگرانی بنماید و هیچگاه از - آنها فارغ نمیشود و لذت جدید نیابد .  
" و آنانکه به آفات کافرند هم آنان هستند پاران چپ . زیرا آنان آفت آخر هر صیفات ( والذین کفروا یا یا انا هم اصحاب الممشقه علیهم نار موصه ) .... " ( ۲ )

بر اساسی صحیح سامانی چون لطات " تصمیم " . آنهم تصمیماتی که با غلطی حیات انسان سرکار دارد . طاقت فرسا و محتاج به صرف جهان انرژی فراوان نیست .  
و آنقب برای " این حد " چه شبیه نمائی است . درت بر سر " دوفرازانای " و ...  
راهی " اسعاده و صیغرات انتخاب کند : " چپ " یا " راست " ؟  
شیانگه خلوت کرد و دستگرفت . گروهی از مهابدا و محار با فرزندان ایشان پیروی آمدند و ناست کرد ندکه " بدو نور اسلام سرور بزرگی بود . چگونه تو با پسر پیاپی به خیر و برمیگزینی ؟ " و یکی هتار داد " عاذا یا حسین بیکار کنی - به داهم اگر در دنیا پستی نداشته باشی به پسر

۱ - نقل از صمیمی ده . بر روی از قرآن ( تفسیر خودی بلد )  
۲ - نقل از همانجا با اندکی تغییر

۱ - سوره ی متکوت . آیه ی ۲ .  
۲ - نقل از صمیمی ده بر روی از قرآن . تفسیر خودی بلد .



درونی برعاسته و در مزاج غلا مضبوط . حیران مانده بود . فکر میکرد چنانچه امام (ع) برود و لیس مگر هم او نبود که آنچنان باهاوت و حریر بر امام (ع) ایستاده ، ازواه مانع شد . مگر هم او نبود که امام (ع) را بفرود بر آن " دستفروم " وادار کرده و باین مهلکه دچار ساخته بود ؟ اکنون چگونه برگردد ، وجه بگوید ؟ اما اگر نرود ، برای تسویه خواهد کرد ؟ سخنان قبلی امام (ع) در ذهنش تکرار میشد . بنحویکه در ذهنش آن عود را گم میکرد . سپس آن کلمات باز در ضمیرش بر مسمی افروخت و تعلیمش میبگفت . و آنگاه هر کشتی دیگری با جانی دیگر میوزاند و خاکستر میکند . اندک اندک از اردوی این زیاد فاصله گرفت و دستگیری هر چه تمامتر جانی خرم امام (ع) را پیش گرفت . هرگز این فاصله کی کوفاه را در مدتی چنین بلند طی نکرده بود . اکنون این سر در خشن و دلخوار ، در نهایت التهاب بوضوح میبزیزد . بکنن او در این حالت دید و بر شکست : " هر . فرادگر گویی می بینم مگر قصد حمله داری ؟ " اما ، پاسخی نشنید . آن مرد بار دیگر پرسید : " ای هر ، آیا عک و عید است ؟ سوگند بخدا تو در صبح جنگی این چنین ندیده ام . اگر از من سوال می کردی کشفی یا عترت من نردم کیست . جز تو کسی را نمیکنم " .

آن مرد راست میگفت . هرگز آن سردار عجاج بدینگونه مذهب و سرگردان دیده نداده بود . " هر . پاسخ داد : " سوگند بخدا بدور اسی بهشت و دوزخ رسیده ام ... " آن مرد چه کسی دانست که " هر " بر سر این دور اسی که از هر دلاور فرمان را دست و دوش باز کرده است ، چه میکند ؟ رنج " ذوب شدن " برای تولد جدید ، رنج نفسی وجود کهنه . و البته در قاموس کلماتش روزمره - کفر کلاسی وجود دارد که چنانکه باید انبوه آنرا را که صرف آن برای چنین " ساخت " جدید ضروری است ، مجسم سازد .

با اینهمه ، حیزه و عاطفه " توبه " ، که از عالیه ترین و میری ترین مظاهر عبادت بعد از ویدی وجود انسانی است ، حلق شد .

" هر " ادامه داد : " اما بدو افس . هر چند باره باره و سوزانده غم چیزی را بر بهشت - موجه نخواهم داد . سپس بفرزندی گفت : " ای علی ، مرا شکبایی بر آتش دوزخ نیست ، بیا تا بار دوی همین برویم و او را باری کنیم و با دشمنانی بیکنیم . باید تا با عبادت سعادت ابدی با هم .... " .

همه گمان میکردند که ایمان با خاطر خروج جنگ بهی میروند . " هر " همچنان که سیرت فرمیه میکرد : " پروردگارا ، توبه کردم . توبه میمرا حاجات کن . بر من بیخفا ، چه من دلای اولهای تو و فرزندان بهائیت را تو بهیم افکنم ... " . بنزد امام (ع) رسید ، از اسب برآمده و باک افتاد . امام (ع) : " سر از خاک بر دار که هستی ؟ " گفت : " هر بن یزید . جانب بغدادی توباد . آنکس که راه تو را بر تو بستد کردم و تو را از راه ببراه نمودم . هرگز گمان نداشتم که این غم تا تو بهنگونه عمل کنند .

اکنون توبه میکنم . آیا توبه من در پیشگاه خدا قبول میشود ؟ " . امام (ع) سنت لایزال الهی را ، که نشانی بالاترین پذیرش آفرینش از نوع انسانی و شکست ترین مکانیسم درونی این ذات معنواست ، با وایلیخ فرمود و گفت : " خداوند از توبه میپذیرد و مرا عفو میکند . " آنگاه " هر " اجازه خواست تا همچنان سواره بیکار کند . امام (ع) او را اجازه ساخت . برگشت و باه . خون چند دقیقه پیش خود ، که اکنون سالبان دراز با ایمان فاصله داشت ، چنین گفت :

" مادر ، سوگند بکشوند . و بر عا بگوید . این مرد صالح را دعوت کردید و چون دعوتتان را پذیرفت ، از دوست بازدا نمود و با دشمنان تر تنها گذاشت ؟ شما که - روزی و عید داده اید کعبه را ، وی از جان خود خواهد گذشت . امروزه پیرامون او - گرفته اید و قهر و عداوت را بر کعبه اید تا او را بکشید . او را حاضر کرده و راه نفس کشیدن بر او بسته اید . از هر طرف او را گرفتار فرار داده و نمیگذارید بسزیه های - بهتان و خداوند روی آورد و عا ندان تو را مانع باغند . او را مانند اسیر گرفتار ساخته اید و بیچاره کرده اید . آجاری فراتر از که مسلمان و تا مسلمان از آن میشوند و جانوران صحرائی مرای در آن آب تنی میکنند . بر او زنان و کودکان و باران را بستاید . و هم اکنون رفتگی آنرا از پای بر آورده است .

بعد از رسول خدا (ص) با وی چه بد رفتار کردید ، اگر امروز این باعث پشیمان نگردد بدو از تصمیم کشتن وی منصرف نموی . خدا در رفتگی شماست ایمان نکند " ( ۱ )

آنگاه تاخت نمود و جز میخواست و میگفت :

آل بیت من حتی اقل  
لا تاتوا الا عنهم ولا تخلصوا  
احسن الحسین الماجد الموملا  
با شمع بر آستان خورشید خواهم زد  
نه بر میگشردم ، نه بهت بر سپاه میکنم  
نه جای خود را بدیگری میدهم  
و حسین بزرگواری را که اسبها ثبات بدوست باری میکند  
من آزادم و آزاد آفریده شده ام .

نوفه اند که " هر " قریب بغداد در راباک انداخت و عاقبت بر اثر تیر باران دشمن ، خود به زیر افتاد و غیب شد . امام (ع) در آخرین لحظه بیالینتر ، آندوسر و در بطل گرفت و گفت :

۱ - " بررسی تاریخ عاشورا " ، صفحه ۶۲ .

• وَاللَّهُ مَا أَخْلَقَكُمْ مِنْ دُونِ الْمَاءِ وَمَا يَتَذَكَّرُ مِنْكُمْ إِلَّا لِقَاءٍ يَكُونُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَوْمَ يُنْفَخُ الْأَشْجَارُ وَمِمَّا يُبْدِي الْأَرْضَ وَاللَّهُ إِنَّهُ لَكَنَّاظٌ حَاسِبٌ • وَاللَّهُ أَنْفَكُكُمْ مِنْ الدُّنْيَا وَ

الاعتراف - ١٠ -

• بعد از آنکه که مایهٔ پهلای اسم ترا = آزاده = (حور) نگذارد تو آزادی

برودتها وأخوتها . . .

پدشکوه - حر - که زمانی پرامام (ع) را گرفته و بر او سخت بسیار رسانده بود - بر آخرین -  
 لغات با پا ز گفت (نوبه) - چنان باره وی حو طلب - حساسی راستین بزرگی آفرید - حساسی  
 - حر - که بهام - آزادی - و - اعتبار - نوع انسانی است - به اولی ترین صورت - اصالت  
 - اراده ی مختار - را بر - روابط خارجی - اثبات نمود و فرزند انسان - بر فراز عرش - صمیم -  
 امر - خدا کوتهای را نشان میدهد که همه چیز در برابر - اراده -ی او - عدنی - است - ایمن  
 بهام - همنا طوری غفلان و شکست ناپی و طاق کلیه ی متحرکان و نظامات مرمیانه است که به - آزادی -  
 انسان باور گردانند - و بر اعتبار به انحطاط کبیر او هستند - شکست ناپی کسانی که با همی -  
 صیبت ظاهری و با تمام قوای آهریمنی مادی مان - نوا نند اند به اندازه ی دانی جوی از عرف انسانی  
 نگاهند .

این نکته نیز بایان توجهات که = هر = اینجا فرزند خود را به بیگانه فرستاد و خود به نگاره ایستاد  
 هنگامیکه فرزندش بر همان عین خمیسی خطبه گفت : = العفو الله العفو الله رزق العباد =

## جنگ و فتنہ

و بعد از شش ماهی و ده روزی جنین " " صادر شدی " " مؤمنی آری در همان آغاز خروج امام (ع)  
سلم ساقه بوی " از کوسنات فاسیانو میاوردگار حکومتی . در نهایت کنگی استوار گرانه  
ام . برای هر کسی که در آن صاحبیم نبود طاعت فرمایید . و از سوی دیگر منی انگیزنده و افغان  
گراشی امام (ع) و باران . بتمام افکار بر علیه جمع موجود مستبدان و بیان ترسیدند آن جنگ  
عادلانه که تنها از طریق سید هریه داکن در بر زمین وارد نمود . آماده میگفت . علاوه بر این  
ساله آیین جدید قرآنی طرح بود که در جهان عظمی معرفت فارغ بود و در پی خود و صورت باز چینی -  
طبیعت سحر بر آید و تا در تکامل من تاریخی دورا . که بطور عمده با " حجت " گیری علیه ستمگران  
بست میباشد . در مقابل از سکوت و " زاهد سایی " " به طرفانه " فاد گردد . پس اکنون جنگ  
انقلابی باز مری است که نصرت از زمین را غنی میکند بلکه آلودگیها و چرکهای صفوح خود را ( بر  
کوهی ایالات ) نیز میریزد ...

سرا از فروه در کربلا ، جریان حوادث بجانمی سپردند که این جنگ محقق شود :  
 در آغاز ، عربین حد پیکر، فرزندان امام (ع) فرستاد و بطریق رسمی سبب آمدن را بیان نمود

سهرنامهای پهاپن زیاد نامهای نوعیوگفت : «... نئی بدکر بلا آدم و رسولی فرستادم و سبباً اهن حسین را پریدم » - گفت مراد عزت کرد ما ند و من پاسخ دعوت داد ما م .

از آنجا که امام (ع) بدلیل حلیتی و تصداتمام جبهتی کفرضغات پهنی ذکر کردیم ، گفته بود اگر دای دعوت کنندگان و درگین عده بگذارید برگردم ، این زیادترینها ستمزیریکی وسایست پیگیری که برای مردم تصور بود . مهتتاعت : ... اکنون که جنگال ما براین گرگ و عتاب گرفته میخاهد راه فرار ببرد ... هرگز ملیا ، و نهامگاهی نخواهد یافت ... . از اینرو بدان حد نوشت : " ... حسیست کبر تا یزدیدیت کند و اصحاب و نیز بپاداز و مایست کنند ... " .

به چهار مرتبه غریب را با نغمه میبدانت که خوبام (ع) و به تنگ گرفته و ترمیمات گسه  
کار را برای همیشه فاصله دهد . هیچ تمیذانت که این = تنگ = سنگین طاقت نبودی همان -  
نظامی که اودافع آنت ، غرارد افتاد . و تا آخر تمیذانت که اوجاع درت بر خطوب آتام  
بهر دانه ، و این البته نغمه از اعطافات همان نغمه اوزبایی و فکر نیروهای ارتجاعی و انقلابی است  
که بر اثر نغمه میبدوده و بر نهایت به احوال مرجعین منبر عداوت ...

از این جهان حبیب بن ظاهر ، با اجازه از امام (ع) ، برای طلب یاری بنزد بنی اسرافت و نود نفر از بزرگان بنی اسرافت خبریاری خودید . این حد چهارصد نفر نژاد و بطوی بنی اسرافت و جنگ شخصی برکت و فرات بین ایشان اتفاق افتاد . بنی اسد چون آنک بودند کشت میزدند و ولی حبیب - توانست بگریزد و بعد راجه امام (ع) برساند .

اما این حد که هنوز اندکی از آثار تفکرات گذشته در ضمیرش مانده بود ، به عنوان دلت ناکار  
ها بمالنت بر گزار خود ، پس از امام ( ع ) تقاضای ملاقات کرد .  
چون هنگام مرگ آثار فرائض و معتزله ای صحبت کردند .

« غولی این میزداسجی » که از این ست به سرحد و رگ میبرد نامهای برای این زیاد نیست که  
حد هر شب با حسین در کنار فرات بیاط میگردد و از هر طرف سخن میگردد و او را با حسین جز انداختن و مهربانی  
کاری نداشت. فرمان بده تا او کنار رود و من کار او را بنیست گفتم و این خدمت را بهایان برسانم و کار -  
حسین را تمام کنم . »

ابن زیاد نامی حضرت امیری برای سرحد نوشت و برهان گزاری غولی را گفت : « واغزود - سخن -  
 نامه بغیر سه برچسب کت بگهر تابیت یزید را بید پرد اگر نپذیرفت آب را بروی او بیند . »  
 آخرین حد با یکدیگر میماند نفی را با موید شرط قرات کرد فارودی امام (ع) نتواند از آب -  
 استفاده کند : « این واحد روز سه غنیه هفتم حرم اتفاق افتاد . »

امام (ع) دستور فرمایند داد . چاهی کندند و آبست یافتند و میخکها پر کردند و مقدار زیادی آبشوره کردند . و چون این خبر بمیان زمینها رسید به عربین حدیث فرمودند که « غنیمت را مبین چاه خور گزید . تا آنجا که میتوانی بایداران دسترسی اویزه آب ساخت کنی . همچنانکه ایمان بر مصلحتان

زکی = سخت گرفتند = (۱) .

عمر بن عبد مناف که خود پیشتر از خود تا آنجا که می آید سخت ابروگاه حضرت را میزند . بیکار عیار و دعای از یاران دیگر بفرستاده بود و بعد از گفتن دعای از نگهبانان به آبیست یافتند و ابرو را سرباز کردند .

خلفه چند بار میان امام (ع) و ابن حداد آمد و امام (ع) حاضرند کمترین احتیازی به یزدید بعد . بلکه برای مظلوم نمودن آنها دروغ کردن تلقی صاف و کار امانت دعوت خود را پاد آوریدند و اینکه آنها را راه رابعه و مانع بازگشتی شده اند . عمر بن حداد حریان را به ابن زیاد نوشت . وقتیکه نامهای رسید عمر بن ذی الجوشن مرتزده این زیاد بود و با او گفت مثل اینکه حداد به یکار با حسن را ندارد و بیاید ترا می کند . مرا با خود ساز تا کار بدین را فیصله دهم ... بدنبال سخنان عمر . ابن زیاد به عمر بن حداد نوشت :

" من ترا فرستادم تا با یحیی بن علی (ع) مدارا کنی . و نزد من از وی حفاظت - نمایی و راه خلافت و زندگی او را هموار سازی . اکنون بین او و خود یاران من صلح شده . آنها را از من دور بفرست . و اگر امتناع کردند بر آنها حمله کن تا آنها را بکشی و دینار را بخله کنی یعنی گوی و بینی ببری . چه ایمان من را و اربابان کارند . و اگر حسن بن علی (ع) گفته شنیده است او را با یحیی و اربابان کن . چه او مردی - سنگین و با جرات و حق ناغنا است و مقصودم از این کار آن نیست که مرا از مرگ - دعای بیشتر و آسیرسد بلکه حرفی گفتارم و عهد کرده ام که گرامی بکنم لگد کوب اسبها بکنم . اکنون اگر بداند چه ستودار دحام عمل کردی و پادادای منم و اگر با یکنگاران ندادی از کار ما و اسبها ما برکنار بمان و لشکریان را به عمر بن ذی الجوشن و اگذار . که ما بوی ستودار دحام ... = (۲) "

بر این احوال امام (ع) که میدانست عاقبت کارها چگونه خواهد شد . بپایان خاندان خود آمده چنین گفت :

" قال علیها السلام . استعوا لیلای و علموا ان الله حاسمکم و حاکمکم و منتهکم من شر الالهة و جعل عاقب الامرکم الی غیره . و بعد من انواع المذاب و موصفکم من هذه البلیة بانواع العسم و الکراه فلا تمکولوا فقلوا بالسننکم ما یقتضی من قدرکم ... "

" از برای عقل و نجات و مسیحیان و ناکامها و ناری و اسبها . خود را آماده کنید و بپوشید -

۱ - دید من بود که این سال علی عثمان . تا که برای دهم اموی برکت داشت .

۲ - بررسی تاریخ عاصموا . صفحی ۵۰ .

نوی دارد که : ابریکتا پنهان و نگهبان حیات . و دنیا است که شمار از غیر دشمنان بسکال نجات میدهد . خدای مهربان شمار را فرا خواهد کرد و سرانجام پیروز از آن شمار خواهد بود .

شماره بار و صبور باشید و در سختیها و آزارها پای نیت خود را نماند . این - مصیبتهای روزگار تمام غنی است ولی بیادای این جان فانی تا وستم کنی صبا بشتمهای ابدی و بی پایان خداوندی خواهد رسید و بر سر هر کرامت و بزرگواری تکیه خواهد نمود . اگر میخواهید در مقام و عظمت شما غللی وارد نشود . هیچگاه زیان بشکایت نگذارید و در هر لحظه و هر مقام که اندوه سندی شمار را میفرود خاموشی گزینید . آری در بلاها بریدار باشید . = (۱) "

از این روایان بعد نامی ابن زیاد را به حسن (ع) فرستاد تا شاید مصمم زیاده را بداند و دست از بازداشتن بردارد . حسن (ع) در پاسخ گفت : " سوگند بخدا که من هرگز دست خود را بوی سر برانم و مرا نخواهم کرد . " آنگاه پیامی برای عمر بن حداد فرستاد که با یکدیگر ملاقات کنند . عمر بن حداد و یحیی با عده ای سوار بر کوسه شدند تا مذاکره کنند .

حسن (ع) گفت : ای پسر سعد . وای بر تو . آیا از آن خدا که بازگشت همه بوی است نمی ترسی ؟ و یا من بیکار میکنی و حال آنکه میدانی من فرزند رسول خدا (ص) هستم . یا من با حق و فرمان مرا کویدار و خدای را از خود میدانم .

عمر گفت : من چگونه اینکار را میکنم ؟ این زیاده را نمواند ای مرا از بین میکند !!

امام (ع) گفت : یا کی نیست . ما ترا بیایندای نیکو تر از آن نویسم و میبیم .

ابن حداد گفت : از آن میترسم که ملک و مال و یوسفان و زمین زراعتی مرا با ما حاضر کند .

امام (ع) : ما ترا زراعتی خواهم داد افزون از اینکه داری (پیدا است که امام میفرماید راه هرگونه توجیه کاری را بر این حد بینند) .

ابن حداد : من زن و فرزندانی دارم و بر هر سر خود در ستانم .

امام (ع) از او دوری برگردانید و گفت : چه عی تو ؟ خداوند ترا بکشد و دنیا را ببرد ترا . سوگند به خدا میبیم که اگر بکنم ری نخوری .

ابن حداد دوری استیفاء گفت : ما را جو . از بکنم بی نیاز میسازد .

بدین موجب مسلم شد که با این حیات کما این چنین قناده را سر و سر و سر ترا فرار گرفته . هیچ مانع از حرکت نمائند است .

فرمودی خلافت امام حسن (ع) و زندگی مرا بر بنیانهای دینیه که آن امام (ع) علاوه بر سایر -  
 افتراعات - فرموده است ایام سنگین برده باشد بگو نیز : که توجه فوق العاده و وسوسه زانه به زن  
 باشد . واقع میشود . اینها که مرا میخوان تا کثیر بدافع بکوی عروانی نند که از - مضامین  
 مدعی تفسیر انقلابی - و حکم غرافات - صبر میجوید - بسیاری دوستان - بی اطلاع از مسو  
 و ضروریات تاریخی آن دوران - کوفه ها که کامین مضامین را پذیرفته و توجیه کنند .

منجمله منتقبات العواصم علت کثرت تزویج امام (ع) را چنین ذکر کرده است : ( ۱ )  
 " ... در کامل بهایی است که مظهر هیرانو ( زن امام حسن ) هر شب بگریه می  
 چون دوران بهشت و بهر خبر داده بود که در میان حسن و حسین هر که را زنی افتد  
 که هر شب بگریه . افسه او صلیب خونی او افتد . امام حسن (ع) از این  
 سبب زن بسیار کردی و چون سبب تلافی طلق دادی . حسین (ع) دوزی بر حسن -  
 (ع) گفت : ای پسر او طاهر مرغان و آنچه که طبعیاری از تو برگشت و من با قسم  
 و حسن (ع) دانست که افسه او صلیب او نیست . ... "

یا در خط اصفا میگوید : ( ۲ )

" امیرالمؤمنین حسن (ع) بر سهیل صاحب بن میخواست و طلق میداد که از این جهت  
 امیرالمؤمنین علی (ع) با مردم میگفت که عفران عفرایه پس من تزویج میکنند  
 که مردان و طلق است . اما بگوید و توان بترتیب او رضی الله عنه رغبت می  
 نمود . بواسطی آنکه هیچ آن را بهر میزد که چشم و چراغ بودند عید  
 میاف . در ایام طفولیت امیرالمؤمنین حسن و ابیجد بسیار بر نایب او سیزده . لایم  
 میست میدادند که در این ایام موضوع ماس آن حضرت رسد تا آنکه در روز بر اندام  
 آن چایات نمید . "

با کمال تعجب میبینیم که نویسنده این باطل مفری بازاری . که بیشتر در خرید " والا حضرت  
 بهر آن است تا یک پیروی انقلابی که با این حایبای رافقاده و بارها تا که بهاده و مضامین . بر  
 بار می بهای اسلام تزویر ندارد . چنانکه گویا ولوم فراموش میگوید :  
 " اگر از بهر یحسان انتخابی کرد . فقط همین محبت مطلق است که بزن دانسته " ( ۳ )  
 و البته همین تزویر و همین استو میباید که بهای اسلام (ص) در جوانی . فوق العاده پاک و شیره

- ۱ - صفحه ۱۵
- ۲ - صفحه ۲۰ جلد ۲
- ۳ - تاریخ مدین اسلام و عرب . صفحه ۱۳۰

پس در ۲۵ سالگی هم با زنی ۴۰ ساله ازدواج کرد و تا ۵۱ سالگی هم صرفا با وی میسر بوده است .  
 نویسنده انصاف داده است که : " ولی بهر حال نیا پدر از نظر انداخت که این حیثیت فقط هرست اخیر  
 زندگی او به باشد . بود و الا در او اهل عمر تا سن پنجاه سالگی بهمان زوجی اهل قناعت نبود .  
 و حال است که نویسنده برای تائید بتفسیر خود . از خود بهایبر (ص) دلیل میاورد :  
 " بهایبر (ص) این محبت را صحت یافته هم نگاه میداشت . چه این قبل  
 منسوب باوست که میفرمود : دو چیز اخلاقی دوستدارم یکی " زن " دیگری -  
 " بی غری " . ولی آنچه که بیشتر از همه ظلم را قوت میدهد نوازات . "

در اینجا بهر چه نظر آن نیست که بهایبر (ص) و امام حسن (ع) را از این اتهامات دور میکنند  
 دلایل مفرح مربوط بدان را ارائه نمیم . چرا که تا گفته بهادت . که هر هم ریختن دنیای کینه  
 جاهلی و عقاید غلطی نو و روابط تنواستاد آن . با چنین تصورات جدی در نیاید . ولذا محقق اینها بقای  
 باطلی بهی نیست . " لفظ تلافی که بر از در دکانی با در کوچکترین ضمیر انقلابی خامه حرکت نمید  
 و هیچ دو مطلقا و " خاستگی ضروری آنرا " حسن نکرده اند و بای هیچ آدم و بدون صریح -  
 بصحت برای ترک حقیقت . قیاس بنظر نموده اند . "

آیضا اینجا باید بدان اشاره کرد . همان " ضروریات تاریخی " نظام با بر پارکان ( پدر -  
 مالکی ) است که در آن امام حاکمیت طلق داشت و میدانیم که بر آن دوران که اوج هیرومی " چمنزنی -  
 ( پلی گاسی ) است زن بر نیات بهی از یک وسیله تولید که در مالکیت کامل مرد بود طلق نمید ( ۱ )  
 پیروز که در بر میان جاهلی . که در عمارت بر افتاده ترین بهایی دنیای آن روزگار میبود . حتی  
 و بوزن و جنس اناث نکی تنگی بردامان خاندانها محسوب میگردید . و با چهره و بران را کنار قوط  
 ناراحتی و احساس بی آبروی . بر مافروخت ( ۲ ) . فرایزمان زن بهر درین صور عشا نظای  
 و بهر کسی چندی بگری میبرد . چنانکه دکتر گیسا ولویون . خود در دفاع از طوطی زن در اسلام مذکور  
 میگرد که آن ایام زن هیچ احتیاجی ندانند . منجمله : ( ۳ )

طنان هندو میگوید " قصا " حلی . طولان . موت . جنم . سم مارگزنده و آبی حوزان  
 در میان هیچکدام از زن بدتر نیست . در کتاب مقدس در انتسم در همین حدود با زن رفتار شده و -  
 عورت مقدس که آن زده میبود کثیر از عفت و سختی نیست که در فوق ذکر شد ( ۴ ) . چه میشود که :

- ۱ - مراجعه نمود به " شفاء خانواده و دولت " از انگلیس . ترجمه طبعی احمد قاسمی .
- ۲ - قرآن . آیه ۵۸ . خودی نعل : " و آنگاه که بکن از پستان بدختری زود داده نمود . و بهی  
 چاه گردید و او تنگین است . "
- ۳ - " تاریخ مدین اسلام و عرب " . صفحه ۵۳۵
- ۴ - البته منظور تفاوت در پیونده و متاثر از اوضاع خاصه می باشد .



« زن تلختر از مرگ است » . و در بابواعط کتاب مقدس می نویسد که « هر کس که نزد خداوند محبوب است خود را از سر زن محظوظ خواهد داشت » در میان هزار نفر مرد یک نفر مرد پیدا می شود که نزد خدا محبوب باشد . اما در میان تمام زنان عالم هم یک زن پیدا نخواهد شد که نزد خدا محبوب باشد .

در یونان کهن نیز که امروز فرهنگ غربی بسیار بدان وطن انحصاری عالم سابق می نازد ( ۱ ) ، وضع بهتر از این نبود داشت : « یونانیان عموماً زن را یک مخلوق پست و فروما پنهان می کردند ، که ناپایده و جویس فقط خدمت خانه و تکثیر نسل بوده است . و اگر از یک زن بجای نافرمانی خلقی بوجود می آمد آن زن را بقتل می رساندند ... زمان عروج تمدن یونان هم غیر از زنان سازنده و توانمند ، از هیچ زنی احترام نمی نمودند ( ۲ ) و به همین جهت غیر از طبیبی زنان مزبور ، در هیچ طبقه هم رسم آموزش و پرورش ( مسلم و عربیت ) جاری نبود داشت ... »

صاحب را بست که گوستاو لوبون ، علیرغم این همه و اینکه خود در صفحه ۵۲۹ به ذکر میگرد که : « در عصر جاهلیت زن را مخلوقی پست و پست می دانستند پیش از حیوان و انسان که فایده خلقتی فقط تکثیر نسل و خدمت مرد بوده ... » باز هم از توجه به این برچین و اینکه عصا بدستی آن مردمار « بوی - خوس » و « نماز » فاکید کرده است ، انتقاد میکند .

آری توجه نوی المادهی پیشبر ( م ) و دیگر اولیای راستین اسلامی ، یغزن علاوه بر دلایل انحصاری هر مرد و یوز ( ۳ ) مسدود از رسالت آزادی بخش طایفان متناهی میگرفت . در این بند از مجموعی - آن رسالت ، که کاملاً انقلابی و بعد از خلعت صرفاً لاتجربانهی غربی بود ، زن از زیر بار نگاه مضطرب و استثمار و رها می شد تا بر او این آزادی مقدس ، نقیض توپاقتی خود را دروند تکاملی تاریخ سر نهاده کند .

باید خاطر داشت که عکس سنتهای اریعایی ، که راجعه به بنی حکم خوانده ، بی جهادت و عمل انواع توهین و اذیت صورت نگرفت است . مثال زیرین برای منحا اشاره دارد : ( ۴ ) « سوگواری و سوگواری سوال مکالمی پیشبر ( م ) و پس یکی از مباحث بنی نسیم .

و انقل میکند : روزی بهامیر ( م ) دختر داری و زانی خود نشانده ، غذا میداد . پس سوال نمود این چه میوه کیست ؟ فرمود که این چه میوه نیست پس گفت بعد از اسم برای من از این قبیل دختر زیاد بوجود آمده و من علاوه بر اینکه هیچوقت آنها را باطلی و دوی و انون نشانده ام ، همه آنها را زنده بگسود .

- ۱ - و بطور ضمنی ، عاذا ، بدینوسیله هم تمدن اسلامی را فراموش میکند .
- ۲ - یعنی باز هم زن جز بمقابله وسیلهی غیر طریط طبقات استثمار کننده ، نگاه نمی کردند .
- ۳ - چنانچه بهتر از انواع های بهامیر ( م ) جهت خلعت سیاسی بود داشت .
- ۴ - نقل از همان کتاب گوستاو لوبون .

کردام . پیشبر ( م ) گفت : وای بر تو حلقم میفروخت تو یک آدم بدبختی - هستی که خداوند بر قلب تو محبت بفری بوده و نگذارده است و از این نعمت عظیم که با بطن طاعت و حریم میبایستی ... »



لیکن پس از این همه جاهدها ، مرد سالت نهشت چنین بود که زن انقلابی ، بمقابله وجود تاریخی جدید ، نفسی آفرینی کرد .

در این مورد ، اولین زن ، قریش کبری « بدینوسیله بافتی و آمان فاطمه ی زهرا ( ع ) بود که بسیار صبری و صبری پس از امام ( ع ) بست گیرد و کار آنرا با تمام رساند : اکنون بر امام ( ع ) است که در این روزهای سخت ، خواهر را برای احراز این مسئولیت سنگین آماده سازد .

چون اندک اندک آنگاه بعد که جنگ ناگزیر است ، همه بر آن آگاهی یافتند و البته جنجالی چنین بیگاری از بهر مردن بود . بیانگاه امام ( ع ) بدیگردد ، که آن « عهد » خود را بپایان خواهد رساند ، میباید پیوسته و زمره میگرد :

ای روزگار ای برونو باد  
چقدر که در میان گاهان و صبحگاهان  
از یاران و دوستانی که گفتندند  
و هر زنده ای این را در احوال و دردت  
نخسب کار خود را بجا و اگذار کردم  
و روزگار به بدل فتاحت نمیکند  
( روزگار سر جنگ با مردمان بی ظهر دارد )

ما اقرب الی الله من ارجل

چنانچه بی ماله مقبل  
و شبها این خانه را غنیمت و اذرات آنرا ، که عبادت امام ( ع ) بود ، مزایات ، و فرط وقت بهجا می شد . و البته این از آن بهاکه هابو که مردمان حاد و رانیز طاقت و عکس نیست . سخت گرفت و پس از امام ( ع ) آمد و از روی رنگ نمود ، و بر بطن حال گفت : « امروز است که بی برادر خود ، ای با منین گذشتگان وای بنای باقی ماندگان ... »

امام ( ع ) چون این نگرانی را ملاحظه نمود در خالی حکم ایستاد و چنین گفت : « یا اعداء لا یغفرن بعلک النبطان فان اهل السماء یعتون و اهل الارض ... »

لا یلعون . کل عقی حالت الاوجه . له الحکم والیه ترجعون . ناین  
ایسی وحی اللذان صاعده منی ولی بها ویکن سلم اسوه حسنه و توفیق  
عینه بالتموج لورک الفلک النام  
با اعتناء بحسن علیک اذا تاقطت فلا تنفی علی حبیبیا ولا تنفی علی وجهیا .  
ای خواهر نگران بای که عیطان حلم ترا برپاید ( نگران مباشی که من گفته  
میگویم ) و بدان همه ای اهل آسمانیا میگویند و زمینیان نیز بکای جاودان -  
تو را ستندادند . جز خدای کسی بر جای نماند . و جز خدای کسی حکم تیراند  
پازگفت سخنان بسوی است . اکنون بگو بهترین مرضی وجد من مطلق جسم  
خداست ؟ که هر دو بهتر از من بودند . اکنون من باید از ایشان و دیگر مسلمانان  
بسیوی کنم .

ای خواهر ترا گویند میگویم حق من بر تو . گاهی که من گفته عوم . گریه  
در مرگ من چاک نزن و چهره پشیمان خراشیده مکن .

مطلوبی مکالمه ای امام ( ع ) و خواهر بر این چنین آورده است :

خواهرم . خدا پرستگار بای که مرگ ناچار میرسد . خواهر بختیابی  
خدا . بختیابی بای . من و هر مسلمان دیگری باید به پیاپی اعدا کنیم . ترا  
گویند میگویم . پیوسته بپذیر . برای من گریبان چاک نکن . و خواهر  
و سرای به هلاک فرماید من . ( ۱ ) .

بدینگونه ابام ( ع ) با هر جسم فلسفای عام و کلی تر . که مرگ قطعی جمیع چندندگان آسمان و زمین  
باشد . و آنگاه اشاره به پیامبر ( ص ) و علی و حسن و زینب ( علیهم السلام ) . مرگ خود را در ضمیر  
خواهر صحت الصاح قرار داده تا میباید که بفرقه در آن رفت . که آن لحظات برای چنان زنی که بدین  
صحت پیوسته . بسیار لطیف بود که « عیطان طمعه را برپاید » و در انجام و طایف بدین کوفت می افتد  
گویی امام ( ع ) میگفت : خواهر چنان میباید اعیان حلم ترا برپاید یعنی خود را بفنا سازد و حضرت  
و ازین گویا این قیام عظیم برای موفاق شده اند . آگاهی داشته بای . فراختر نکر کاری که تو باید  
انجام دهی از کار که من انجام میدهم آسانتر نیست و دنیا با طمعه و حسنه و حسنه و حسنه است که از -  
تو بختیابی علی و فاطمه کسب نموده ای . و از آن بدو را بر سر پیراهن برده ای . میتوانی این طایفه را  
با انجام برسانی . اگر خواهی اسب باغبان امارای . پادشاهت برادر بنیابی کنی در مقابل یک  
سخن فانی خود را ضبط نکنی . آری . خواهرم . میتوانی ماجرای فردا را ببینی و عمل کنی ؟ و  
در همین حال با بختیابی و بزرگی روح . در بازگشتی کنیز اسلامی یعنی مدعی سخنرانی کنی و ناگفته اسارا

آنگاه رازی و برده از روی نیرنگهای دشمنان اهل بیت برداری و در مرکز خلافت و حکومت آل ابی سفیان  
مردم را بختیابی نتیجه سازی . و تقاضای تبلیغات ناروای آنها را با یکی دو سخنرانی نقل بر آسانی ؟ ( ۶ )  
از این مکالمات و آموزها تا پایان عاصرا . مگر . انجام پذیرفت . پس آن بانوی منزله  
و الا انعام در نهایت شکستباری انقلابی اهل و عیادت دلبرانهای . که گواه بود مستروح پاکیزه های بود .  
اگر چنین بر اعدا داشته . و به نیکوترین صورت . و مالت و الا ای را که پس از امام ( ع ) باوریده بود  
پیشین بود . و بخت گیری با استادگی جودانه در برابر خوفترین حیاران زمان و عمل بر خود افتادگرا نه  
در مقابل انبوه مردمی که از خطای خود نگاه داشته شده بودند . غالب دینی و چون را کسر فراموش  
ادامی نسل و خود را فانی حوسا انگیز خلاصه شد . در هم شکست و جودا انقلابی جدیدی را که به لحاظ کنی  
مقابل نبی از آحاد انسانی است . بر تاریخ پیفزود .



#### آزمایشی اندوخ باران

در این زمان امام ( ع ) کاغذخواست و نامه ای بضمیمه همان سخنان که در چند منزل پیشی بباران  
« حر » گفته بود ( هر که سلطان شکم را را ببیند ..... ) نوشت . و این نامه را بوسیله شخصی  
برای سلیمان سرد و سبب بن تعبیه و فاعه بن هذاد و عبید اللطیف وال فرستاد . فرستاده ای امام ( ع )  
فرستاده بوسیله حسین بن نمیر . که نگهبان راهها بود . مستگیر شد و او را بگرفت بردند . و پیوسته  
کردند .

وقتی خبر مرگ او به حضور رسید . گفت : « ای پروردگار من از برای ما و یوسفانان فرزندان  
مکان و منزلی است . ما را با ایمان در سفر و حست و خوی جمع فرما . چه . تو بر هر چیز قاضی »  
در این زمان بعضی از اصحاب در حضور حضرت تشریفات اظهار کردند . و راهی نشان دادند . از  
جمله « حلال بن نافع بیللی » گفت : « پدرت تیر و نهافت که همه مردم را دستار و خوی کند چه بسیار  
کسان که وعدی باری داده اند و توفیق عمل با پروردگار خود را دست داده اند . گفتارشان غیر متعارف از عمل و عمل  
شان تلغز از عهد و نای ابو جهم بود . و امروز کار تو نیز بر همان منوال است . آنکس که عهد  
بیکند و بیشتر از برها بگذارد . جز خوشتر از زبان نمیرساند و خداوندی نیاز است از ایشان . اکنون -  
نومارا به هر چه خواهی فرمان کن ؟ چه بسوی مشرب و چه بسوی مشرب . سوگند بخدا ما از رضای الهی

رتبه د نهم . و از آنجه سر کرده بهم نداریم و ملاقات خداوند را مکرر نداریم . و بر نیست و مصلحتی  
خود نایست و استواریم و دوستان هم را دوست و دشمنان را دشمنیم ( ۱ ) .  
سیر برین عصر به اعات و گفت : « ای فرزند رسول خدا ( ص ) » خداوند بر ما منتی نهاده  
و منتی بزرگ عنايت کرده تا فرصت با قدم بهی روی تو بامین دین بکار کنیم . و باین کار تاجانی -  
اذا خصمهم تا تمام اعضاء و جوارح ما از هم بگسلد و روی بپزدی و دستکاری نه بپزدگروشی که از برای  
نوست بازداخته و حق تعالی رضایع کرده .

از وی دیگر در عصر نهمین روز محرم . فرزند خود . بقصد خاموشی کار بر مرکب نعت و فرمان  
حمله داد و خطاب با فارابی گفت : « یا عیال الله و بالحقه ابتری » . گفتند که این همان -  
کلام رسول خدا ( ص ) بود که یکی از غزوات در مقام دفاع از حرم آئین . بجاهلان السلام گفت :  
« ای سواران خدا . سوار شوید و بهت بشارت با قدماید »

اکنون صریح و فریاد بیقراری بفرمانده تا کار رسیده بود که این حد . این زمانه تا دور جانی و حد  
فلاسی که هیچ عبرت پهلوانی و شجاعتی ( ۲ ) نداشت و صرفا بطاهر استفاده از وجهی عواطفی -  
نوط میبدالله بن زیاد . بدین مقام انتخاب شده بود . بطاهر کشتن فرزند رسول خدا ( ص ) از آن -  
استفاده میکرد .

چنین امام ( ع ) از بیاضی سپاه آگاه شد . بر جداری عباس را فرستاد تا سیرا بگوید . گفتند  
با بایه مسلم خود با جنگ کنیم . آنگاه امام ( ع ) بر امری گفت تا یکسبیلست گیرد تا آماده شوند و -  
قرآن بخوانند و استغفار کنند . چرا که قرآن دعا و فرجه احوالی است که بین دناوی خود را افاده میکند .  
سیریلست گرفتند و از آنکه با این صدمه بن بست رسیده . جنگ مسلم شد .

امام ( ع ) آنجیباران را گرد آورده و از آنچه رفته بود با ایشان سخن گفت . و دیگر بار در صدد  
تا با بران را که در اینست و بدین بار صفتیده . بودند بپا زاید و از روحیه ایشان آگاه شود . میباد که  
فر « حزین خدا » اندک ناخالصی می از « حزین خدا » نفوذ کرده باشد . چه . اکنون بر آفتابی -  
شهادتی نه چندان دور . بهترین فرصت بود تا چنین ناخالصی خود بخود آشکار شده و صاحب را از صحنه -  
نورسازد . امام ( ع ) در آن شرایط سخت و حزانی که بسا بدعا بپاک میباید و قرارها را از که می  
و باید و فکر را محفل میکند . با آراستی تمام چنین آغاز کرد : ( ۳ )

« خدا را بدینگونه ترین و جسی سپاه گرام و در عالمی متوکل رفتاری او را ستایم میکنم .  
خدا یا تو اسباب میگردانم که ما را به پیامبری بر فراز کردی و قرآن را بجا آوردی و  
ما را در دین و احکام آن دانا و فقیه نیامی . و برای ما گوشه آلوده ها و دل

۱ - « ناسخ » . جلد ۲ . صفحه ۱۷۱ .

۲ - مراجعه نمود به « نفس المصوم » . حدیث شمس . صفحه ۹۱ .

۳ - نقل از « بررسی تاریخ معاویه » .

ما فرار دادی ( قدرت نامانی ) . پیارا از آلودگی شرک برکنار داری . پس ما  
را هکذا گرانم تا بتدرارده ( ما را بوی با نجام با لعان پذیر ) . و اسبی که  
من با وانی با و اعز و عزیزان و از آن عزیز و غنیانی نکو کار و ویرانتر از عیال خود  
نیفتاسم . خدا محمدان را عزای میبرد . گمان میکنم که روز نبرد با این سپاه  
رسیده و من همه را ازین رفتن دادم و آوازه دادم . و بیکی بدون منع و حرجی راه  
خود را بر پیش گیرم و از این تاریکی عب استفاده کنید ... »

« عین فیه » . « طبری » . « ابوالفرج » و « ابن اثیر » - که این خطبه را نقل کرده اند  
« هیچ ننوخته اند که در اینموج کسی از اصحابی رفته باشد . رفتنی ما پس از بدین خبر عیال مسلم و طانی  
و عیالین سپهر و عبدالله بن قطرب . در همان بین راه مقرر شده بودند و دستخیز بر سستی تا حرم  
زده بود و از حرم قدس را بعد از الله رسیده بودند . میان بزرگ بعد از خطیبی عیال عیال امام ( ع ) جز

الها و فداکاری و پایداری . از باران امام ( ع ) چیزی ننوخته اند . و یکی میگویند که چون خطبه ی  
امام ( ع ) بجا بیان رسید و اسرار رسیده که مرا تنها بگذارید و همه تا نسلت از این گرفتاری برده .  
پس از همه ی باران وی . بران و فرزندتان و برافزادگان امام ( ع ) و سران میبدالله بن جفر و  
بیاز همه غیاس بن علی . خدا گفت : چرا بوم ؟ برای اینکه بپا زورنده بپایم ؟ خدا  
چنان رفتی را می نمود که تو کفایتی و از زنده با عیال . سیر امام ( ع ) رویش از آن عقل گفت :

ای فرزندان عقل شاره امان کشته من مسلم بر است . عیال آوازه دادم . بپایه . گفتند : « میان  
الله مردم چه خواهند گفت اگر ما بزرگ و سرور خود را و بهترین عیال را بپایه بکاریم و مردم و عزرا  
ایمان بپوشانند و عیال بکار نبریم . » آئیم که کار آنها با عیال بکاریم . بپایه عیال چنین کاری  
نخواهیم کرد . بلکه جان و مال و روانه ی خود را فدای خدا و برای تو میبخشیم و همراه تو میجنگیم تا ما  
هم برافزای شهادت برسیم . و زنده باد آن زندگانی که پس از تو باشد .

آنگاه « مسلم بن عرجه » بپا زد و گفت : « اگر ستازیاری و یور دارم و ترا تنها بگذارم هر  
تا نزد اید خواهد بود ؟ بپایه مسلم بن عرجه و از تو جدا نمیوم تا نوزی خود را بر سستی و شهادت بگویم  
و تا بتوانم عیال خود را از نشتان سواب کشم و آنگاه که هیچ خلصی بر دست من نیاید تا با ایشان بجنگم  
شکیار ایشان کنم . بپایه که ما ستان و یور میداریم . تا خدا بداند که نوبتون بپایه حق فرزند  
او را عیال کرده اید . بپایه که اگر بدانم که من کفایتی و میزد میگویم و آنگاه مرا به آن عیال  
سزاند و عیال زنده مسلم و در آخر کفر را بپایه بپایه و خدا در عیال با این صوت میگویم و زنده -  
نوم از عیال را هم خدا داد و توان دهم . و چرا اینکار را نکنم . با آنکه یکبار کشته شوم و  
بر باران بران . بپایه . رفیقان و خداوند و سیرا بپایه خواهم بود . »

« عین فیه » . « مسلم بن عرجه » . « عیال بن ربه » . « زهر بن لحن » . « بر عیال » . « همان مردی که  
در آن روز از آن امام ( ع ) دوری گرفته و دستخیزست کاملاً با و بی وفایات کند ... » و گفت :

• بخدا قسم دوست دارم که کفچه غم و سوزند غم و آنگاه باره بگر کفچه غم تا هزار بار • و این وصله ای باشد که خداوند ترا و جوانان اهل بیت ترا حفظ کند و شادانده بماند •

بر این افتاد • محمد بن بقیع را خبر دادند که فرزندش را کفر مزانت بتلافی تو اسیر گرفته اند • حسین (ع) را ترک کنی • گفت • در راه خدا جاساب می رود • و من دوست ندارم که او اسیر شود و من بعد از او باقی بمانم •

امام (ع) به • محمد • گفت • خدا ترا رحمت کند • من بیعت خود را از تو برداشتم برو و فرزند خود را ازیند اسارت برهان •

محمد گفت • : «مراجعاتی درنده زنده زنده باره کنند اگر از خدمت تو دور شوم •»

هبا نگاه حسین ذی الجوشن • که از یسکان طامری فرزند نام البنین بود برای ساروم از • حاتبا بن زباد برای ایقان (عبدالله • جفر • عثمان و عباس) که جنگی در خدمت امام (ع) • بودند • اما آن آیه (۱۰) • عباس بیرون آمد و فرمود که • : «بستهای تو قطع شود از آن امانی که تو از آن لستند • خدا آوردی • ای یمن خدا ما را امر می کنی که دست از برادر خود برداریم • آیا ما را اما انان می دمی و از برای رسول خدا اما انان نیست ؟ •»

فرحمن شب موگبار • که کفرین اسیر برای نجات نبود • بر برین خضر هدایتی • حبیب بن مظاهر و حسین بن حسن و عده ای دیگر از یاران بایکدیگر مزاج می کردند •

عبد الرحمن به بریر گفت • : «این چه وقتشوی است ؟ • این لحظه ای نیست که خود را بجلل مقبول دارم •» بریر گفت قبیلای من همگان میدانند که من نعمتی پیری و نهر جوانی باطل را دوست ندا اعتماد و یگانگی بیپوده مقبول نیوده ام • مایه که تو می بینی خود یحارثی است که از بازگشت ما باو (خدا) بر می خیزد • سوگند خدای کما ساعی با ایقان بیکار کنیم و آنگاه بلا فاش خدا ناظر می شود •

حبیب بن مظاهر گفت • : «بخدا قسم که در طول عمر از مزاج کردن روگردان بودم ولی اکنون وقت مزاج است • زیرا ساعی دیگر عاهد می ریزی و را غوغی می گیریم • بدین جهت های اندوهناک خسب نیست •»



چنین اند یاران حسین (ع) که جنبه را بر دوش خود حمل کردند و از غم خود آید اند • براسی با • و خود این مردان پلای و اندک که هیچ خداوندی بهمی ننموده • اما بر مقابل انبوه بسیاری سپاه مسلح اردو زده اند • چنین مشغله کمال عکسند ان ای رسیده بود که نبی خدا جورانی ایقان به • سرگ •

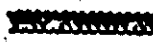
۱- بار اول توسط عبدالله بن مسعود کوفی • ۲ از رهبران این زیاده • برای ایقان اما انان و ایقان متقا آنرا قاطعانه رد کردند و گفتند • : «خیرا من اما انان اسیر شد •»

بیت آمیزترین صلی لد اکا را نای می باشد •

فرمود ای حمل این • صلیبندگان • برگزیده که • اما ان • را باره کرده • اسارت خود را عکس می گزارند و بارش محرم مزاج • صلیبندگان • فلسطی حیا شور فوری ازضا بیرحمانی فرمانان باستان • • با چه می نمود • که بدون برخورداری از آن و • آگاهی • با حضور صلیب • حال است ایقان • انسانها را • چنین مشغله است • نصیحت بر خدای اعلی و خود • و نصیحت ایقان و بیانی عسود کالی نیپا کند • (۱) •

آنچه میخوان با احصار از این فلسفه • که روان ایقان را از خود برگزیده و حالی از سر نگیزی • • مشغله طلبانه و عاطفه گرایانه • آنها را خلاصه درین خود می کند بیان داشت • اینست که با صام و جود و صریحی کامل بر حسب • مواجده آرائی • در وجود فرزند نکال یافته ای نوع • اما ان • آینه ای خود را بگویی مزاج داشته که با حبابی پس عالیه و پیچیده هر که به صلیب و ایسکی متغی می گردد • آوازه داشت (۲) • در برابر چشم انداز یک صلیب • بازگشت پیدا • (۳) الهی را چنین است • دلگانی فلسفی جز • مزاج را بیلا • ای اندک و گدازانی پس نیست • که بی هیچ حد و مرز باید صریح گشت و گارتان • باقی گردد (۴) •

براسی که در حصول چنین بازگشت نفسی و ظلاله • که بر آموختن صلیب نکال می شود • ظهور است • بارها • کشف زده بدن • نیز پس گرامی است •



### • ماعسورا : روز سیزده •

اکنون با چنین یاران و چنین ذخیره ای انبوه انسانی • که عامل ضمیم کنند ای جمیع صا رشات اجتماعی است • چنین هیچ از آن هم ندارد که قوا بر ایستادگی گیل و معاف می شود بهر دلی را • اعلان نماید گو که یمن نا آجا که می خواند • در آنسو لنگر انبار باز • بدینسان امام (ع) • برای فرود آمدن کاری درین صریح • همه چیز را سپا سپید • و بر همین اساس بود که مقابل یمن به قوت تمام آگهی میداد •

خان نهم • خیزش من • وان تظلب فسر مطلبنا (۴)

- ۱- عبارت داخل گیومه از : فرانسیس فانتین • روزهای دوی زمین • جلد ۱ • صفحه ۵۷ •
- ۲- حدیثی نویسه • ۲۰ تا ۲۱ •
- ۳- توبه ۲۸ • انفصال ۲۱ • آل عمران ۱۶۹ و توبه ۱۱۱ •
- ۴- از اساتذای شیعه • فرمود بن سید الشهدا • است •

پس اگر ما شمارا بکشد هم . سهری هم ما ( جمیع حوطلبان راستین ) است .  
 و اگر مطلوب شما گردیم ( در حقیقت عیست نه در دین ) زیرا ما نمیکند تا بدین .  
 بدینگونه . روزی در جنگ عینین در هجرت سال ۶۱ فرا رسید . عیسا بنیروز بمطاف و آماده -  
 کردن مطاف و استغفار و مزاج سهری شد . و آماده امام ( ع ) یاران خود را که ۳۲ تن سوار و چهل تن پیاده  
 بودند ( ۱ ) سازمان داد . " و زهد بن فین " را بر جناح راست و " حبیب ابن عاصم " را بر جناح چپ  
 فرما بدی داد و بر چپ را بکشت عباس سهری و خود در قلب ابن آراهی جای گرفت . این حد نیز صفوف خود را  
 مرتب نمود . " عمرو بن حجاج " را بر جناح راست و " هیرین ذی الجیش " را بر جناح چپ گذاشت و آنگاه  
 گروه بن فرمود بر سواران و پیشت بن دینی و امام بر پیادهگان سر کرده کرد و بر چپ را بکشت فرمود .  
 شکافا که بن حجاج و فرزند و بیت همانا بودند که با حمار بن الجبر و زید بن حارث و سعد بن صر -  
 امام را بر پیشت بن حجاج کوفه آفریداده و محاصره ای اطلبیده بودند . و اکنون بنامردی و جناح است  
 بیگنی و بیگانی . چنین طعانی را ابراز نموده اند .  
 پس این هنگام این حد فرمان داد تا جبهه ای امام ( ع ) حاصره حدودا بر مای تنگ گریه . و از این  
 سو امام ( ع ) که بگریه چیزها را کرده بود . دست بردار داشت .  
 " اللهم انت تقی فی کل عده و انت لی فی کل امر نزل بی ثله و عده کم سن  
 کرب یخفف عتلا لواء و نقل فیما لعلله و یقل فی الصدیق و یثبت بالعدو  
 انزل الله یلمحونک الیک رفیقا منی الیک من سوات . فقرحه و گفته فانت ولی  
 کل کلمه و صاحب کل عده و منجی کل عده .  
 " وایا توئی . منجی و یقینان من در هر انچه گویم . توئی امید من و رهبر  
 عتلا بجانگامی . توئی ملجأ و بازو بگرم . چه بسیار انچه تلاوی که دل و دایره  
 کاسرا اندازد و راه چاره را سفود کند و دست را بکشتن و فرمایند دهد و دهن -  
 را بر عتلا افزایند . من هرگاه نوری آید و تنگات بگویم در ازل جز  
 یانو نکند و آن بلای مرا کم را و تو فرج بدهی و ذایل باقی . پس توئی ولی هر  
 نعمت و خداوند توئی و منجی و یقینان من در هر انچه گویم .  
 بدینگونه امام ( ع ) روزی معاویه را دیدن بار سخن گفت و خطبه خواند . روزی معاویه را دعا فرمود که  
 او آنکه خطبه می بخواند یا با دشمن سخن بگوید . صدای خود را به او باز برداشت و بوقی هدایت و  
 ارشاد را از او دعا میخواست . صدای امام ( ع ) و خطبه های . صد و نهادین صصاحت و بلاغت و ساهی  
 سخن . ابرار دعاست و از درسی آرام و طشت و نیروست . که گوئی صد و نهادین صصاحت و بلاغت و ساهی  
 صدان اویند ویرای یاری و تراحم دهاند . که بینه بکند . یا امام که طبع و خیران بکشد که

بعد از این خطبه و سخنانی ها او را میبکشد و یاسی هزار تنیزه سراو میبازند . خطیبی که تشنه است و  
 فطری آبی فراغت را و نیست که لب ترکند . خطیبی که میدان زنان و فرزندان اسیاعتی بدست -  
 دشمنان گشاخ وی عطفه اسیر میشوند . خطیبی که فطاعتی کافی نگیرد و در گرسنگی بسر میرود . هر  
 چند روز معاویه . وی حبت و وفوت اظهار گرسنگی نکرد .  
 راستی عجیبات . خطیبی تشنه . خطیبی گرسنه . سخنانی در مقابل چندین هزار تن که -  
 برای گفتن وی آماده اند . سخنوری که از هر جهت موجبات ناراحتی و نگرانی و بیستانی خاطر او فراهم  
 است . اما با این وضع سخن بگوید . فصیح بگوید . بدیع بگوید و با کمال آرامش و دوسی و اطمینان  
 خاطر و قوت قلب بگوید و حکم و سخن بگوید . اظهار بیچارگی و دلشنگی و تروتنی نکند . هر چه  
 اران او بکشد و اطراف را بکشد . سخن سبتر و آج گیرد و قدرش و دوسی این بیشتر جلوه کند و -  
 آرام خاطر بیشتر خود را نشان دهد . در کای تاریخ بشیر میتوان این چنین خطیب و سخنوری پیدا کرد ؟  
 خطیب بیرونیال شکستهای . خطیب بیگروتنی . که وضع موجود در وضع خطیبی او هیچ تاثير  
 نکند . و آنچه . موجبات ناراحتی و نگرانی و بیستانی و آزار و دوسی او را بهم نزنند . نگرانی پیدا  
 نکند . اضطرابی و تروتنی خاطر بر او جیره نگردد . ( ۱ )  
 سیر امام ( ع ) گفت تا غارهایی را که درون غنای که با این خاطر ندارد شده بود . ریخته بودند .  
 آنروز دست تا دشمن نتواند از پیست حمله کند و چون باز سبیدی سپاه در گرفت . امام ( ع ) مقابل ایشان -  
 رفت تا اگر هنوز و جان انسانی و خدای مانت دست بدار سازد و او را از ابهام خارج سازد . پس -  
 " سواره و یاسدای هر چه سوار که بیشترشان میشنیدند . فریاد کرد : ای مردم برای گفتارم را بشنویید  
 و در گفتن عتاب نوزید تا عاشارا بر آنچه بر من واجب است موعظه کنم و خود را بر آیدن بمرای باز گویم .  
 آنگاه اگر عزرا بپذیرد و بنم رابا و کرد و دانه عدل و انصاف سخن رفتار نمودید . راه خوشبختی  
 خود را هموار ساخته اید و شارا بر من راهی نیاید . و اگر هم عزرا نپذیرد و از راه عدل و انصاف -  
 منحرف بدهد . گفتن من پس از این باشد که پشتدوی این کار را یاد دهی شایع بنگرید و از روی عتاب  
 زدگی و بیگروتنی چنین کار بزرگی دست نبرید . پشیمان من خدای است که فرآن را فرستاده است . خدا  
 بندگان خا پشندی خود را بر سرستی میکند .  
 چون سخنار امام ( ع ) بدینجا رسید . آواز گریه و شون از خواهران و دختران که صدای وی را سی  
 شنیده بودند . پس دو برادر و عیال و سرور علی کرد و چنین گفت : پروید و این زنان را امام می گوید  
 که بهر از این گریه بسیار خواهند کرد . و چون صدای پرده زنهاران حرم عجب و طهارت آرام شد .  
 هزاران بار گفت و بر فرشتگان و پیا سران خدا درود فرستاد . از عیال و سرور که پس از وی بودند با سی

از وی میباید . شیوا تر و سلف تر سخن گفت و مردم کوفه ( ۱ ) را مخاطب قرار داده گفت : " ای مردم مرا بشناسید و ببینید که من که هستم ؟ آنگاه بخود آئید و خود را ملائت کنید و رتبت ببیند پیشه که آیا کشتن و یا مال کردن حرامست من برای شما چیزی است ؟ " ( ۲ )

و سپس بتفصیل خود خواند انحراف را معرفی کرد و کسان معتقدی را که در نزد آنان - چون زید بن ارقم - مشهور بودند نام برد تا صدق گفتارش را از آنها پرسید و چون پاسخ نشنید " و کسی در مقام جواب بسر نیامد تا امار کاشی را نام برد و وی سخن را به آنها کرد و گفت ای عیث بن رقی و ای حجار و ای هیس این اعضا و ای بزدین حارث مگر شما بمن نامه ننوشتید که میوه ها رسیده است و زمینها سبز و خرم شد و شما همان عرا برای جان تناری تو آمده اند پس هر چه زود تر رهسپار عرا شو ؟ " ( ۳ )

اما بهیهات کعدا تسوحر سمیت و قباوت چیزی حکم روا ننمود . و لاجرم صبح پاسخ سعادتی بر نیامد الا آنکه این نامیردگان گفتند " ما نامهای ننوشتیم و دعوی نکردیم " . و باز چون امام ( ع ) با ایشان آورد که آبی را که بر همگان آزاد است بر او بستاند . یکی فریاد زد " بیهوده مگوی ترا از آن آب نصیبی نیست " .

بدین ترتیب میرهن شد کعدا تسوحر بهرهای از غرافات انسانی . که بدون آن زندگی آدمی بیهوده است . موجود نیست و لذا امام ( ع ) گفت :

" ان اللوم ، استغفر ذلیم الشیطان فانهم ذکر الله . اولئک حزب الشیطان  
الا ان حزب الشیطان هم الغارون " ( سوره البقره ، آیه ۱۹ )  
" شیطان برای جماعت غالب گشته و ذکر خدا را از یاد ایشان برده . این جماعت حزب

شیطان اند و بدانید لشکر شیطان زیانکار است " .

از این پس بود که با سکوت آگاهانه و عکس العمل منفی آن جماعت ددمن در برابر استی و عظمت آخرین عیاری نیز که ممکن بود چهره ی غلاف آتیندی جنگ انتحالی را بپوشاند . بر طرف شد . لیکن باز امام این حد را خواست و با گفت " ای عمر آیا تو گمان میکنی که این زنار زاده پسر زنار زاده ، ترا ملطفتی خواهد داد ؟ سوگند بخدا که ملطفتی ترا مبارک نخواهد بود . این سخن بشنود هر چه خواهی کن . همانا بعد از من ترا هیچ بهره و نصیب از دنیا و آخرت نیامد . زود میبینم که سر مرا از زمین جدا کنند و باز زخمی بجهای کوفه گردد .

و چنانچه سختگیران و بیابان سپاه خود آمد . و چون جماعتی از لشکریان غیر خود را دیدند که جنگش را بگیرد . دید که زده است که سخنان امام ( ع ) و آنگاه گفتار " حرم " و دیگران تا نهر بحد . و گفتند :

۱ - منظور سپاه کوفه است . و مردم شمرده ی کوچ و یار کوفه بی نصیبند .

۲ - نقل بعینه از " بررسی تاریخ عاشورا " ، دکتر آیتی .

۳ - در همین کتاب از این نامها . که توسط مردم کوفه به امام عرضه شده . یاد کرده ایم .

داد پرچم ها را ببلور بردند و خود میری بعنوان شروع جنگ بوی لشکر امام ( ع ) انداخت و لشکریان خود را به شهادت طلبیدند : " شما بعد از من به امیر المومنین بیزید برسانید که من اولین کس باشم که جنگ را آغاز کردم و میری بسوی حسین ( ع ) انداختم " .

جنگ آغاز شد . و اولین حمله از میان اصحاب امام ( ع ) ، عبداللہ بن عمر " و " حمر چنانکه گفتیم بمیدان رفته و پس از کشتاری سترگ از دشمن ، خود شهید گردیدند .

جنگ بالا گرفت و کار سخت شد . امام ( ع ) و برخی دیگر " صدوفان از فوق میدرخشید " ( ۱ ) و آرامی خاطر داشتند و در ایشان اندک ضعفی پیدا نبود . اما سر صحابه ایشان را بهم نشان داده و به آنها تازی میخواستند . امام ( ع ) در این ساعات مصعب ، همان فلسفی زین را با دود شوکت : " صیرا بنی الکرام ، فما الموت الا فطره ، صبریکم عن البون والضر " .

الی العنان واسعه و التمیم الدائم ، فایم یکره ان یقتل من حسن و عذاب ان حدی عن رسول الله ( ص ) ان الدنيا جن العومن و جنت الکافر و الموت جسر هولاء الی جهنم ما کذب ولا کذبت ... " .

" مقاومت ، ای بزرگوارگان ، پس مرگ نیست مگر پلی که از درج و خلی بسوی بهشت های گسترده میبرد تا منهدم ، و نعمتهای پایدار ، پس کدامیک کراحت دارد که از زندان و عذاب ( زندگی در نظام ستمگر ) منتقل گردد . همانا بدین - از فرستاده ی خدا - کعدا بخدا بر او یاد - نقل نمود که دنیا زندان مومن است و - بهشت کافر ، و مرگ پلی آناست بجا نوبت بهشت ها تا آن و بل ایشان بسوی جهنم تا آن .

در حدیثی از گراف بود روح نبوده و من شیز فروخ نمیکوم ... " .

پس باران هریک باغی و وحشی وصف ناپذیر ، اجازه ی حیا گرفته و بمیدان میرفتند . هریک از اصحاب که میرفت دیگران این آیه را تلاوت میکردند :

فمنهم من هضا نعبه و منهم من یفطرها ما یبدلوا تبیدا ( ۲ )

و زنی " و سب " بمیدان رفت آنچنان سبکین بردن حمله کرد ، که ایشان جنگ در بغل و زنار زاده بودند و دست چپ با و حمله کردند . هسری در حالیکه سربسی سنگینی در دست داشت بوی نزدیک شد . " و سب " در حالیکه کوشی میکرد با وجود زخمیای که برداشته سرها با پستد ، از هسری میخواست ، که بمیان حرم باز گردد . ولی او میگوید : غیر منهم باز نمیگرم ، تنها نمیکذارم بهشت بروی . قسم بیدر و ما دم ، امروز در افتخار من و نوست که در راه عزیز ترین و بر جسته ترین افراد از فرزندان رسول خدا ( ص ) میخیزم " .

۱ - صفحه ۹۱ " سخنان حسین " .

۲ - سوره البقره ، آیه ۲۴ .

حسین (ع) گفت : خدا را جز آن نیکو ندیده . بیهان چاهریاز کرد . او قبول کرد و بیهان چاهریاز کرد . باز گفت . من سحر از سحر و روز از آواز و ج و سحر و سحر میگفت . ولی این چنین متفادانه بسوی ترک شرافتندانه شتافتند .  
 و قلی و شب حلاستگش خون را غریب کرد . این رجز را بجا آورد :

ای مایه و صب .  
 موافقی که ایمان برود و کار دارد  
 با نیز موهبتی را از تو نگه داری میکند  
 و این گروه . تلخی جنگ را میباید .  
 من دارای نیرو و شمشیر بر آرم  
 هنگامی که تا توان نهم .  
 و خدای دانا مرا بر آست .

و هب عده بسیاری را گفت . و چون دست جمعی با وصله کردند . از دست حرا حرا توارده تاپ مقاومت نهادند . و از اسب بزرگ افتاد . آنگاه و هب بیهان را از دین حد آورده .  
 این حد گفت : « ما عند صولک » ( چه دشوار و سخت است حمله تو ) و فرمان داد تا سر و هب را جدا ساختند و پیروی بهاء حسین (ع) انداختند . و با نیز و شمشیر فرزند را برگرفت و پیچید و گفت :  
 « الحمد لله الذی بیحرجی بی شهادت بین بدی ابی عبدالله . ثم قالت  
 الجکم لله یا ایها المؤمنان انصاری فی بیها والجوس فیسی  
 کناشیا خیر منکم .  
 « باس خدا را که روی مرا بشفادت تو ( روغن ساعت ) پیروی حسین عهد کرد  
 آنگاه بلیکرم کرد و گفت : حکم از برای خداست ای ملت نکره عید . گواهی  
 میدهم که نصارا و کبر بر شما حرف دارند »

سپهر و شیرا پس سپاهیان حد بر تاپ کرد و گفت : « خداوند الهی را مطلع مکن » . گواهی  
 هم داشت آنچه را که شهادت داده بود در نزد خود بنیاید .  
 زن و هب نیز بیهان میدان رفت . جسد و سر را در آغوش کشید و در حالیکه بیهان را در آغوش می  
 گفت : « بهشت بر تو مبارک باد » . با این حال . و ذلالت او را بیست و سه در در کنار عمری شهباساختند  
 و بدینگونه زن انقلابی دیگری در صدر تاریخ جا گرفت . علگنا که صحنهای خرد انگیز این روز بزرگ چه  
 نامحدود و نامتناهی است . و در دهر یک از بزرگان میدان . بر هر کس لنگر لیزه میباید و نداشت و بر همین اثر  
 و برتری نظامی بطلی مسلم ذلت و هضم را بیهان میباید .  
 آنگاه . که « عایس » بیهان رفت و همراست طلبید . فریاد زد : « مرد سپهر هم . مرد

ربیع سهم از لنگریان این حد گفت : مرا عایس را بستانم . و در جنگها را بدو بیاورم . و هر  
 می او هر که عایس را بستانم شمای از عایدات و تیر مردان را بزرگفت . از این پس مردل لشکر قرسی  
 پس بد افتاد و هیچکس با پیش ننهاده . عاقبت عایس آن سکوت ذلیلانه را . که بر آن سوا حکم شده بود .  
 گفت و خود این حد را بخت خواند . اما این حد کیا و چنگ با عایس کیا ؟

عایس جوانمرد . از این پس بیچارگی و سنگت همن . به زلت افتاد . کلاه خود را از سر برداشت و  
 زده ازین دور کرد . با عده که یکی جرئت کند و بخت خود را در حمله باین دژ . که اکنون بی حصار شده .  
 بیاورد . اما باز هم از آن سوا هیچ جنبشی ندید . گواهی که هر کس مرگ جسم و امر مقابل میباید .  
 عیا که در غم آینه سناهی . که فریاد میبازان تسلیم بود . چگونه با ما در حال ای و غریب عاقبت  
 فرود آمد و در مقابل بکنن بیکلاه و زده اینگونه سحر عید بودند .

در میان . این حد را امتناع بخت یا خود و لشکریان غلطی از سبیل با عایس . که عیسی .  
 سپهر بیهانگی نیروهای ضعیف است . فرمان داد تا هر سان و سنگی را از گردن و سنگی بیکبار باو  
 چله بردند . بدینگونه عایس که عاقبت از جنگی ناخوشی از بهادر بی پراخته بود . دلیرانه .  
 تا آخر روز در غنیمت بسیاری و با شکست انداخت . اما در باقی از سر نیزه و تیر کاه را خود گرفته بود . تمامی  
 نداشت . او بر فادانه بجا تیرید .  
 این حد که از کف عیسی او نیز با نداشت . گفت : هیچکس بکنند او را نکند . بلکه همه گان در  
 تلخی هجستندند .

اکنون . یعنی از این پس عیانت و بیباکی . که با همراه طاقت اصل « بقای وجود » . گواهی  
 در برای آن به هیچ جا نداشت پ بود . بهشت و حشر زده و خود بر خود میبازد . با اینجهت نمی نمود  
 نترست و با دایان حمله کند . و نیز از لوط جین از هیچ عمل تنگ بار عاقبت فریغ نمیکرد . که عیانت  
 و هب نیز از همین سر بود . برای کفر این روز بزرگ چه حقیقتی بطلوس ترین صورت در میدان  
 نبرد رخ نمینمود . که بر اساس آن اصالت تعیین کننده . بنیاید سنی جاودانی و لازمال . شمر  
 کسب ثمرات و تجهیزات . بلکه مطلقا در متن کیفیات واقع است . و کیفیت نیست چیزی جز عنصر  
 آگاه و فداکاری که صرفا ویژگی ذات انسانی است ( ۱ ) . و از این رو « عادل جدیدی » در آن داشت  
 خون را که فرما بود که هیچ با آنچه دشمن از « موازین توا » تلخی داشت . طبعی نمیکرد . هفتاد  
 و اندی تن در برابر بیست یا سی هزار . وجه رعایت نگاه می که از آنان مردل ایثار افتاده بود . البته

۱ - یک انقلابی بزرگ میگوید : « سلاح در جنگ البته عامل مهمی است . ولی عامل تعیین کننده  
 نیست . عامل تعیین کننده انسان است نه شمشیر . تناسب نیروها تنها به نسبت قدرتهای نظامی  
 و اقتصادی نیست . بلکه به نسبت قدرتهای انسانی و معنوی نیز میباید . اداره قدرتهای  
 نظامی و اقتصادی نیازمند به انسان است .

این سنت ، که از همه همین ارکان صراط تکاملی است ، در داستان پرمای زندگی انسان از همان آغاز حکم فرما بوده است . چنانکه پدای زمین در سلطه ی ددان و وحوش بود که آنرا از خود پرمای خود بیرون دادند . بطوریکه انسان يك غلغله كم نور و ضعیف بیرونید که اگر از جنبه ی منفی نگریسته بشد " هیچ اشکالی از این نسل " ناحیون و همیث ( ۱ ) و اندک نژاد . تا آنجا که اگر جنبه های که از جنبه های منفی تفسیرات بر او ضاع جهان آگهی نداشت ، آن صحنه را سید بیکمان تصور میکرد که " زمین برای در سینه حیوانات ددان و بیانودان چهار دست و پای مخوف خواهد بود " ( ۲ ) . اما در این نوع محدود و پستی آثاری وجود داشت که از آینده ای دیگر خبر میداد . آینده ای که رشد و تکامل خواهد یافت و بر آن نهادهای دکان سیدنا و شایع شده و بکوه فرسار سرزمین سلطه ی خود را خواهد گسترد ...

از همین سیره ی اصیل و دانشی است که در آن چنین یاد میکنند :  
 " کم من فقه قلله غلبت فقه کدوه " باذن الله والله مع الصابرين " ( ۳ )  
 " چه بسیار گروه اندک که به اذن خدا بر گروه بسیار غلبه نمود ( و چنین است که )  
 خدا با اقل و کم کنندگان است " .

و بیست و هفتمین ملاقات بود که نژادهای باز هم بدبختی در این روز بزرگ طلوع نمود .  
 حسین چنانچه باز در ساله بود . پسر آنکه پدرش کشته شد . از امام ( ع ) اجازه ی بیگاری خواست . امام ( ع ) گفت این جوان که پدرش شهید گشته ، غایبشاده ی برای مامورین بسیار ناگوار باشد و بدبختی اجازه ی بیگاری نداد . عسرگرت ای حسین مامور مرا چنگ امر ننموده . پسر امام ( ع ) باو اجازه داد . وی ب میدان رفت و بعد از مدتی بیگاری شهید شد . سواران نیز بریده به پیش پناه حضرت پرتاب کردند . مامورین سر سوار بر داعت ابتدا پاکیزه کرد ولی گویی غم داشت که چیزی را به اعدا عده کرده باز پس گوی . بدبخت سواران پس پناه پناهی پسر پرتاب کرد و خود در حالیکه بغوی مسلح شده بود با پنهان حمله کرد . در ضمن حمله این رجز را میخواند :

" من بهرین ضعیف و لافزونا توانی قسم کشتار ادر حایت از فرزندان عربت فاطمه  
 با ضربه های دودناک و سخت میزنم " .

چندی بیگار کرد تا سر انجام حضرت او را بپناه ها بازگرداند .  
 آنچه از عده افزون آید امام ( ع ) کم میشد بر عزم و محاسن باقی ماندگان سی افزود . امام ( ع ) خود را آخرین لحظه بر پناهی عهد انحراف حضور میبافت و آن سران با با عده را بدامن میگرفت . سبنواخت و پناهی و پناهی اندکی بدبختی بهشت میکرد . گاه نیز بپنهان حریفی تفرقت فاضلی دهد و بیوزده خواهری را بدست و تکلیف تبلیغ میشود و برای رسالت نزد پناه آمادگی میبافت .

در میان مردان قسب برالتها این برای شهادت و دید داشت . چنانکه قاسم فرزند نوجوان امام حسین

که گویا صحبت از علف و از دواچی نیز برافروخته بود ( ۱ ) . برای شهادت بهتافته و میپرسید :  
 " ای عمو با منم کشته میشوم ؟ "

امام ( ع ) گفت : ای فرزند ، مرگ در نزدت چگونه است ؟  
 پاسخ داد : یا عم ، الموت عنی احلی من الصل ( عمو ، مرگ بمنزدم از صل شیرین تر است )  
 اگر ما بر حقم چرا از مرگ بهراسیم ؟

امام ( ع ) که اینهمه آمادگی میدید ، گفت : آری تو نیز نظام شهادت میبایی .  
 کم کم روزی بطهر نزد یک میشد و از عده و یاران حضرت کاسته میگردد . بنمن بر شدت حملات خود افزوده بود ، و کار را بر حضرت خانوادگی یاران او سخت گرفته ، دیگر طرهای آب و خیم برفت نمیشد . کودکان کوچک از عسرت تنگنای فرهاد میگردند و مادران آنها را آرام میبافتند . اما این آرامش دیری نماند . با اینچه طرا بیوقوف عربین عبدالله انصاری که به ابوتامه مشهور بود آمد و گفت : ای ابیسا عبدالله ، جان من فدای تو باد ، اگر هر چند جنگ میبوار کرد ، دوست دارم یک نماز دیگر با تو بگزارم و آنگاه هر چه خود بطلبم ، عیبم گردم و تا خدا ی خود بدارم .

امام ( ع ) فرمود : " وقت نماز با آوایی کردی ، خداوند ترا از نماز گزاران قرار دهد " .  
 " حسین تنهر " از پناه سرحد چون فتنه فریاد : " نماز با پذیرفته نیست " .  
 حبیب این ظاهر که حضور داشت گفت " ای منافق حیلگر ، آیا نماز فرزندت را ( می ) پذیرفته نیست ؟ "

حسین گفت ( فرحانیکه میخواند ) : " ای حبیب آمادگی شصت غیر دلاور تنبلی باقی کدناگان با عسرت عسرتی بر آن برای مانده میر بر سر ترسد " . حبیب بین ظاهر را به بیگار طلبید .  
 حبیب به حسین ( ع ) گفت : آرزو منم که آخرین نماز او بهشت بخوانم و اجازه ی بیگاریا -  
 " حسین " خواست . اجازه یافت و بعد از آن رفت و در عزت خوانان به شهری ساهیر رفت :

من حبیب ، پسر مظاهر -  
 اگر چه شمارهای شایمان شکنان از ما بیست و نواست  
 لکن ما بر دیار و یار و دوا توانا فریم  
 و حق و حجت با ما است  
 در دست من شمشیر بر آبی است  
 که هر بار شمشیر در خون سیاف فروزد .

حبیب با تنی عیبی به انفراد ( ۲ ) به حسین حمله کرد و ضربه ی سختی بر بینی او وارد آورد . حسین

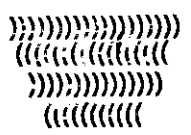
۱ - من قاسم را ۱۳ سال یا ۱۴ سال ذکر کرده اند ، بواسطه ی نزدیکی سنین است .  
 ۲ - حبیب بین مظاهر قریب ۹۰ سال از سنش میگفت .

۱ - در کتاب " تاریخ " از کتک کان فاضلی  
 ۲ - در کتاب " تاریخ " از کتک کان فاضلی



مرز بین افتاد و خوشی حبیب خدا را کشد دوستان حسین حمله کردند و او را از سر که خارج ساختند .  
 سپس حبیب را یاد داد : « ای بدترین گروه » و بدترین سرکین بخدا سوگند اگر ما باندازی دلت عذاب بودم  
 عذابت بجنگ کرد و فرار میکردی .  
 بعد از این میبویسد : حبیب ۶۲ تن را کشت و در آخرین لحظات چندین نفر را نیز موشمیر با حمله کردند  
 و او را از اسب بزرگ انداختند و سر را از بدن جدا ساختند .  
 مرگ حبیب بسیار برای امام (ع) دردناک بود . بکمر و پیریا پهنه مردانگی و جوانمردی که از فرط  
 کبالت چینهای پنهانی را با احتمال بقدر بود تا مانع دینی نگردد . لیکن از جنگ فرو نمیگشت .  
 و همین قین به حضرت گفت : ای حسین مگر با برحق هستیم ؟ چرا مرگ حبیب بر تو نیست ؟  
 امام (ع) گفت : میدانم که ما و شما بر حقیم و برادر و عفو عداوت میرویم ...  
 « عینا مقام زهیر که مقامی است که به علی امامی میگوید » . « دوبار زهیر گفت : پس دیگر  
 چه پاک داریم که با یک پیروی برادرگان خواهم عناق .  
 امام (ع) با عداوت از یاران . که هنوز عهد ندهیده بودند . نماز برپا داشت و عداوتی را نیز مامور  
 حفاظت کرد . بعد از نماز جدا چشم انداز آبدی پر غرور را ترسیم نمود و بهشت بهار تداوم .  
 آنگاه زهیر بسمدان رفت و سرانجام نهایی بسیار مردانگی داشت . سپس هر یک از اصحاب ... تا  
 دیگران را برانگیختند .  
 از این هنگام مردان خاندان امام (ع) . که تا این زمان یاران با صبران نگذاشته بودند بسمدان بروند  
 بسمدان رفته . فلانها کردند . براسی عادت قاسم و علی اکبر . چه عکسها در همین حال مردان  
 است .  
 علی بهر میگفت : « اذالایالی بالنوت » ( من از مرگ بیم ندارم )  
 گفتا . از این فصل ویرداری . اما هنوز حبیبی که امام (ع) با پدر و مادر و علق آرماتهای  
 فراتر بیست . پایان نیافته بود . عاقبت زمانی رسد که حاکم امام (ع) جزیر چهاردهمی -  
 عباس - دیگری نبود . تنگی بعدت تمام امام (ع) و اسی آزد . بر جدار مذهب برداشت و سوی فرات  
 حلیه کرد . با تکانی بسیار و از یار آردن عداوتی از دشمن . بر و رسید . خود به طاعت تشنه بود .  
 ظفر را بر کرد . سینههای تمام از طبعی مسوخت . در مقابل آید و دو گوارا موج میزد و صد اکتان می قطعه  
 و میرفت و دست و پوت تا فکی برای نوشیدن برگردد . اما ناگهان موجی تند . از آنگونه که تاکنون ندیده  
 و چون دریا در طوفان حادثه پیش آمده بود . در همین غروب و یاد یاران تنه کام . در میان خستگی بر  
 کرد . بویژه برای آنکه که هنوز پس از او نیز با تنگی لحاظ جان فرسایر پنهان داشت . بر غود نه میبرد . ای  
 نفس برار حسین زنده باشی . او یارانی آتاسنده مرگها باند و تو آب سرد و جلیلی ؟ ادا . این را  
 دین من نیازد و « از دست تو بر نه باید » .  
 در مراجعت با حلال ناجا آمد و ادبی از بعضی از دشمنان و درویش . در این است برادر و برادر .

قطع شد . اما حبیب را از غیبه را که از دین خود حکم حبیب و موافقتی جان سپرده بود . چه پاک  
 عشیر را بدست یگردد و گفت :  
 سوگند بخدا اگر ستراستم را بریدند  
 سستی نمیروم .  
 پیوسته از دین و میتوانم که زادی خود مود پاک است . دفاع میکنم  
 والله ان قطعتسوا یعنی  
 انسی احساسی ایدا ان دینی  
 دستچ نیز در برابر ساهی که اکنون حزینان بدینی داشت . دیری نیاید . به اسیرم داد تا  
 به غلام برسد و میخواند :  
 ای نفس . شاید اکتا ز کنار در ترس رفتی  
 بر حمت خداوند جبار . تر با شارت باد  
 خدای آفریننده . و فرستنده رسول پاک .  
 بدینگونه لعلای دیگر . آن بر جدار و الا که جوانمردی و مردانگی جاودانه بر بیرو چیش . و هر  
 منبر انقلابی دیگر خواهد درخشید . باید بدی پاک و باره قرین شهادت شد . از این بر عباس (ع) که  
 بیکار نشدند و در سوزنده ترین تضای طبیعی از شکست و نیز آخرین دفاع بدینها . در مقابل یک لشکر .  
 مردان آنرا از ترس و عیب بر کنار داشتند . بصورت آموزگار راستین . وفا . و . بیباکی . در آمد .  
 و در تاریخ سهای یک سوگند . پیخو گرفت .



عاشورا - فلسفی بزرگ -

گروه . هنوز از با یان این « روز بزرگ » شرح مختصای تکبر یا بی دیگر نیز که تباد امام  
 را هم آنست . بحالند . لیکن دیگر با باید یا نگاه دقیق « سلسله » حوادث را ظاهر کرده و مترادف  
 بودی این « رشته » و منبوی که از این پند بر جای بی برد . بدون این بی حوشی و نظاره بی -  
 دین مگر . عظمت و پیام « سلسله » با آنکه در سراسر دقایق آن موج میزند . در پس قطری  
 و طافان رفیق خوانی تسکین آید و غبار « ذکر » گوی بی « حسرت » پنهان خواهد ماند . از این  
 طر به استغیال فلسفی بزرگی با بدرفت که « روزهای بزرگ » بر اساس آن آفریده میشوند . بر موزه عشق

با این شهر میتوان پیروزی با شکست چینی را در بعضی اهدافی منجید و بر حسب اسالت و واقعیت فلسفی -  
 متناهی به آن ارج نهاد ، چراکه نوعی عمل شهادت پذیراندی امام (ع) ، علیرغم نقصان جسم  
 گیرش هرگز در طوطی بالا، فلسفی ایام با آنکه عین آمیز تلقی شده ، اما از فضاوت واحدی برخوردار  
 نبوده است . چنانکه این خلدون مشهور با الصراحه ، عمل امام (ع) را اختیار میداند و در این مورد  
 مینویسد :

" حسین دید که پیام برسد بیزید تکلیف واجب است ، زیرا او متعاضد به نفس -  
 است و پیوسته این امر بر کسانیکه نادربانجام دادن آن میباشد ، لازم است . و  
 گمان کرد خود او بیضا پستی و داشتن شوکت و نهرومدی خانواده کی بر این امر توانا  
 است ، اما در باره ی غایتی ، همچنانکه گمان کرد درست بود بلکه بهی از -  
 آن هم غایتی داشت ، ولی در باره ی شوکت اختیار کرده و خدا او را بپارزد " ( ۱ )  
 و آنگاه پس از شرح فضا یا مافراست :

" پس از اختیار حسین آشکار شد ... در صورتیکه این عباس و ابن زبیر و ابن عمر  
 و برادرین ابن العقیله و دیگران وی را در رفتن ملات کردند و اختیار او را در این باره  
 میدانستند ، لیکن او از راهی که در پیش گرفته بود ، باز نکشت ... چون او را می  
 خواست خدا چنین بود ... "

البته روشن است که آیا مورخ و حاشیه شناس بلند آوازه ای چون او ، توجه داشته است که بدینگونه خدا  
 را نیز در اختیار کاری حسین (ع) غریب میکند و یا نه ؟

ازدانیان و روشنفکران فلسفی حاضر نیز که این نوعی عمل را محکوم میکنند با اشاره ای از " مالرو  
 فصاحت میکنند . وی در مورد شهادت یکی از بانیان انقلابی کونونی چنین میگوید :  
 " گوارا ، یک شخصیت کاملاً تحت تأثیر قرار دهنده بود ، اطرافیان را -  
 مجذوب میساخت ، اما این گمان نمیتواند کشفه افر دست بوده و سیاست را درست  
 انتخاب کرده باشد . دلیل بزرگ برای اینکه این تکنیک سیاسی گوارا تکنیک  
پهلوانی هشیار نبود ، اینکه او خود را بکشتن داد در حالیکه چنین برگ -  
 طبعی مرد ... " ( ۲ )

لیکن برای درک آن شیوه های فکری کادر " مالرو " و " ابن خلدون " و نوعی سوختن و فیلسوفان  
 ساده اندیش و یکسوین ، چنین فرمیدند : بی بایی صیغتری لازمست .  
 در همان محاسبه ، هنگامیکه مالرو در برابر این سوال قرار میگردد که چرا " احتضار خود را در -

۱ - ابن خلدون : " مقدمه " ، جلد اول ، صفحه ۴۷۰  
 ۲ - نقل از روزنامه ی کههان در زمستان ۱۳۴۸ ( مالرو وزیر فرهنگ سابق فرانسه بود )

بای ناما یک تعدادی آزادی يك انقلابی ( رزی دیری ) را دارد ، گذاشت ؟ ، میگوید :  
 " برای من - حجت " سیاسی و فیزی طرح نیست ، نفس فیهانی و طوطی است .  
 بر همین سبب آنگاه که با این خلدون در میان بحثی که با شتابکاری امام (ع) آغاز دارد ، -  
 ضرورتاً این سوال برسد که بهر راه صحیح که است ؟ چنین میگوید : ( ۱ )

" ... و بهمان میگوید ، بهترین مردم آنانند که قرن میزیند ، آنگاه کانی  
 کدو یا سه نعل صد ایشان را عاشقین میشوند ، و پس ناراستی شوق میباشد ... "  
 آنگاه از این سخن که به پیغمبر (ص) نسبت داده ، نتیجه میگیرد :

" پس بهمان نیکویی با عدالت را به قرن اول و قرن پس از آن اختصاص داده است  
 و بنا بر این معیار ، خواننده از پیشه یازمان خود را به فرد دیگری نسبت بیکسی  
 از آنان ( ۲ ) عادت دهد و دل خود را در عجب و امور که برای آنان روی -  
 داده است ، با عجب در آرزو و آنرا پریشان سازد . بلکه آنچه میتوان با پیشه  
 هارا و راه های حق ایشان را جستجو کند . چه آنان در این باره شایسته ترین  
 مردند و نه هیچ رواجی نکرده مگر با حجت و دلیل ، ننگینند و نکته نشه  
 شدند جز در راه حقا یا یا بدار ساختن حق و حقیقت " .

پس با این همه حق طلبی ایضا فراید :  
 " ... و بهمان می این ، باید متذکر بود که اختلاف ایشان مهربانی و تفطیلی -  
 برای آیندگان بوده است تا هر کسی یکی از آنان را که می بیند او قدا کند  
 و وی را امام قدوس و دلیل راه و سازد . پس باید با این نکات بی بیرم و  
 فرمان خوار را در آفریدگان آشکار سازیم ( و بدانیم که خدا بر هر چیزی توانست  
 و متاهل انتقال بسوی اوست و بی سبباً نوصالی دانای تراست ) ... " .

این فلسفه ، مکتب اگزیستانسیالیسم را بطر میارود ، آنجا که جوانی را در لطفای بحرانی  
 در تنگنای يك انتخاب قرار میدهد : میان مینش و مادرش ، و آنگاه این محتوا نزد مکتب معصده  
 میرود تا جوان را بر حسب معیارهای خود در انتخاب یاری کنند . لیکن در هیچ کجا جوابی نافع کننده  
 نمیباید ، چرا که فی المثل " کانت " و ملک او با این ترتیب مستور میداد " انسان را ( غایت ) -  
 بدانیست و رفتار خود را بر مبنای این تصور که انسان به منزله ی هدف فاصلات

۱ - ابن خلدون : " مقدمه " ، صفحه ۴۱۹  
 ۲ - منظور غیر چال صدر الحاکم است و لو خالف العمل باشند اعلم از صوابه و علی (ع) و -  
 حسین ایسی و قاضی و دیگران

اما چون برضای که بدان دچار شده است، میباید بهد، هر طرف را بگرد، جانب دیگر را که آن هم انسانی است و سیله انگاشته است. تا باین نتیجه میرسد که "هرگاه ارزشها بوج باشند فقط در موقع ضرورت و لحظه حین این ارزشها عظمت بخود بگرد، تنها راه جاره برای ما رجوع به پسر زده است" (۲) لیکن باز در این باره میباید که... ارزش احساس چگونه بهست میاید؟... و دوباره باین نتیجه میرسد که... باین دید در این مورد که ما متعلق است: اختلاف بین این دو احساس به آسانی استنباط نمیرد کرد. در حقیقت احساسات یعنی ظاهراتی که بدنیال اراده، در انجام عمل بروز میکند و کمک و تدبیر از آن غیر ممکن است.

تا عاقبت به "بی تنگی" و "بی جهتی" میرسد و هرمان خست در حضیض "آزادی انتخاب روحی" که "بی تفاوتی" و در نهایت به "انگاری" و "بی جهت" دانستن جهان نیست، بدینگونه غرض میاید: "در این دنیا تفاوت و علائمی که ما در انتخاب روشهای ما باشد وجود ندارند. آنها مستندات اخلاقی که برای انسان بصورت آثار و نوشته ها آمده است، در موقع لزوم و هنگامیکه در حرمان حیات، کمیت مانده است و نیاز به اندر زود داریم، کمترین دستکاری بهمانند و حل مشکلات خصوصی ما را در سکوت میگذرانند. کاتولیکها در این مورد میگویند: در این جهان علائم و نشانه های وجود در اندک کرامتهای ما باشد. این نظریه را میپذیریم باین شرط که بدین دارم مفاهیم علائم و نشانه ها یا استنباط خود من توجیه میگردد."

براستی فردی این نظریات چیست؟ هر زمان ایده آلیم فرط "برکلی" که همان خارجی راجع شخصی تصور در نفس مدرک (هسان خود من) بجای نمیگرفت؟ (۳) از دیگران که بگذریم اینگونه برای از این خلودن مسلمان قرآن خوانده، که در کتابها بسیار از خدا نام میبرد، شکفتی دارد و بر پرده های سنگین تعریف سانی قرآنی در علی نرون، دلالت میکند. بی تردید مرد "بکتا پرست" را که به "بکتانی جهت وحدت نظام حاکم بر هستی" راه برده و به "پگانگی" مضطربات و در بر توان شایسته بر سر رسید "انتخاب" محال نیست، با این "چندگانگی" ها که در قالب "افدا بر هر که پسندد" مجسم میشود، کاری نیست. و این

۱- اگر بیاعتنا به اسم، وان پل سارتر، ترجمه جوامع، صفحی ۲۰، این حرف در نهایت با همان شعار پروتوگوارشی در یونان قدیم فصل مشترک دارد که میگفت "انسان میزان همه چیز است" (رجوع شود به "شناخت"). بمبارت دیگر انسان و نباتات او و صفت است توصیفی و بتایر این، در این طرز تفکر به هر گونه تمایل (اتم از صبح یا نام صبح) اصالت داده میشود.

"چندگانگی" راه چیست، هر زمان "شوک" که در لباس کلمات و الفاظ علم گرا بانه مطامع میشود؟ حال آنکه در تبیین قرآنی، وجود تمامی جهان خواه و ناخواه و بسیار مرجع واحدی است: "افسرید بن الله یمنون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها والیه یسرحد" (آل عمران، ۸۳).

و همانجا "چندگانگی" و "بی جهتی" و "بی تفاوتی" و به "هر امر رفتن" و "آزادی انتخاب" که آزادی اصل انسانی هیچ مناسبتی ندارد، لایزم در حکم انکار تفاوت کرد و بینا و ظلمت و نور است: قل من رب السموات والارض قل الله قل افانعم من دونه اولها لایسلکن لانفسهم نفعا ولا ضررا. قل من یستوی الامس والبصر ام هل تستوی الظلمات والنور ام حلوا لله شرکا. خالقو کلمه، فتعابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء وهو الواحد القهار. (سوره یس، آیات ۱۶).

"بگو کسیت پروردگار (تکامل بعضی) آسمانها و زمین؟ بگو خدا. بگو کس غیر از او پرورستانی فاشد که (آن سرپرستها و پناه که آنها را در تبیین خود از جهان وارد کرده اید) بر خود نه نفسی و نه ضرری را مالکند (کامل ذهنی و بی تا دیرند) بگو آنها که در پناه ما ظلمات و نور بکشانند؟ بخدا که گاهی قرار داده که چون او آفریدند... پس آفریدند (و تبیین آن) برای بیان مشیت خداست و بگو خداست آفریننده ی همه چیز و اوست بکتا و جبره."

آری، باین ترتیب مرز بندی محکم و دقیقی از راههای گوناگون برقرار میشود و میان ظلمات و نور دو شیت مفاد و لذا تعارف انسانی اصالت مییابد. غرافت و اصلاتی که بدین آن آدمی جز حیوان و پهای مکاری که هرگز بگونه ناموزون رشد کرده، بهر نیست. براسی جای آنست که چون بوی نیستی برای "هم زحیران" فریاد فود که "آها پروردگاران بزرگنده" (که هر یک بیانی مضاد میکند) بهتر است یا خدای واحد چهار (که بواسطی او تنها یک "جهت" واحد و جبره وجود دارد): "یا صاحبی الجن، ارباب متفرقین غیر ام الله الواحد القهار...؟"

منزه ترین اشارات انشی مترقی راستین ماصر نیز برای "جهت واحد" که مطلقا "بر تضییعات" جهان حاکمیت دارد دلالت مییابد. آنجا که زیست شناسی دانستند و تجربی - گروه خدا نقاس - میگوید: "ما در دنیا بی زندگی میکنیم که بهیچ قدر تکامل و تضییعات... تکامل مزبور یک جهتی و غیر قابل برگشت میباشد از اینرو آنرا به "تیر زمان" تشبیه میکنند که سویی جنبی در پرواز است" (۱) در تبیین همین "سوی مسین" است که دانستند دیگری میگوید: "و فایح (در تضییعات تکاملی

چاندان (طوری صورت میگیرد که گوشتی به مدنی بایدرسد و این هدف علت واقعی و سرک تکامل است . تمام آزمایشها نتیجه موجب نزدیک شدن به هدف نبوده . فراموشی یا حذف است ... (۱) آنگاه دانشمند بر مایه دیگری نیز از سطح قهرا و کمال یکسانیه . چنین نتیجه میگیرد : ... تکامل و طوری قهرانی . بازگشت به عقب به بوجی و نیستی به سلطنت نخستین همان (۲) آنچه را که آزمون بوده است . آنچه را که با یک شکست با هم میزنیم و موضوع از آنچه گذشت مبالغه . آگاه میشویم . در میابیم که یک سلسله رویدادهای کیهانی که ظلمت و تاریکی و اکتشافات . آنوب کمتر گشته و طرحها و قوالب جلددار و سجان فزونی یافته است . گراپی اساسی هر آنچه گشته بالذکی و شکوفانی بوده است . شکوفانی پراشکوفانی ... (۲) .

از اینرو با روش کافی بر اظهارات سالرو و این خلون و دیگران . دلایل دیگری باید بحث . ملاحظه میشود که آن یک سالها در یک بود و از ای استعاری وزارت داشته و این یک که عمدای از عمرا در سیاست پیشگی گزیده طبعی غم آنهم روشنی که محلی چنین شهر بایستی شبهه حقیقت را بر بر توان مریاید . انصاف بیزید را از انصاف بایستی با همی اینگونه بر گزار میکند :

... بیزید در روزگار خلافت خود به نفسی است باز بدست ولی مباداگان بری که ...  
 ساویه (رضی الله عنه) از این رفتار وی آگاه بوده است . چه او را بطریق افضله از آنست که چنین مصوری در باره وی روا دارم . (۲) .

از این کج اندیشی ها درس تاریخی عسقوری نیز افتاد میشود . بر طبق این آموزی . که از - گرانیه ترین دست آوردهای انسانی و بزرگترین بهترین کلیه های حرفت راستین است . صوفی در یک بیشتر انقلابی (که مستقل از تصورات ذهن فردی بواقعی ترین صورت با جهان خارجی برخورد دارد) حقیقت چنانکه باید عظمی میکند و ابراهیم میشود . در سر عهدای پزاین . تمام با خدا و از آن قلبی میگردد . بر این اساس است که قرآن میگوید : " لا یسمه الا للطهرون " بیجا کان آنرا المسمی (که اوج فهم و درک است) نمیکند .

اکنون درسی آن فلسفی انقلابی بزرگ . که ما خود از وطن آن بر انگشت دوباره بر صحنه میبرد بر میگردیم :

حسن عباس . بر چادرشید . یغن غلطید و یغرای جاودان شتافت . فراموش بکنن روزنده بیشتر نماند . و آن امام (ع) بود . او حالیکه اجداد غرقه خون بر روی رنگتان داغ افتاده بودند نظری متفانه و صبیح با بیان افکنده و آنگاه رو عا سمان نمود و گفت :

- ۱- کنت دولتی - دانشمند فرانسوی - " سر نوشت بشر " - صفحه ۹۱ .
- ۲- جان ففر - دانشمند آمریکائی - " تاریخ کشتن تا انسان " - صفحه ۱۱ .
- ۳- ابن خلدون - " المقدمة " - صفحه ۱۰۶ - جلد ۱ .

" هدایا " و " این هدایا را از من بپذیر " .

میگویند . که در این میان چیزی امام (ع) در هدایای از فروختگی شوی آسیر فروخته شود . که گوشتی مستحق اندوختی او را نرسیده و بل بر عود و هیجان زده است . بیگانگان امام (ع) در آن لحظات بد فلسفی بلندی میاید و میخند که در سر سیران او بارانی چنان نفی جسد بار و شکوشتند انبی بجای آورده اند بپز از این جفت کی میتواند با مقام الشهاب درونی . او را تصور کنند ؟ برایش چه خوب برد اگر - فراموشدانه ترین قلل صعود انسانی قابل شروح و بیان میشوند ... شبای پیشروای بغایت منزله . وحدت مادیده . کمترین ستادانه شهادت آنها بر هر درگاه رخ میسند و غرور نیز در آستانه ای فدائیدن در راه اوست هدیه . برای بر فراز و نشیبی که سرخس آن - فلسفی بزرگ " است . و اکنون ادا می شتاب افزای آن بسته به اراده ای انسانی است که " نفسی و پرومادی خود " . اوج اعتقادی آنست . بدینگونه - انسان که نفعهای از روح خدائی در خود دارد . مقام " جانشینی خدا " (خلیفه الله) میباشد و ده که این برای نوزاد انسان چه سر نوشت غور انگیز و الهی است .

چنین است که در این فلسفه . که صرفا بیان واقعیت است . نوزاد انسان بیلاترین مرتبه . و در کمینده . و از هر چه بی و بوجی اسارت بار که به عارف چیز آلود ذلهامی دیگر میکانیات . و امیر هد . چنین است که نوزاد انسان . سافرازه بر عظمت و نامتناهی (الی ربك منسجها) میگرد که از خدا آغاز نموده و نیز خواهد پیوست (ان الله وانا الیه راجعون) . چنین است که میان حیات نوزاد - انسان و حیوان . گرچه در رفتن های حسانی بالتمام شریکند . فاصله ای بس میدهد . که موضوع بهت انگیز ترین جهت وجود مادی است . سیافند . چنانکه برای آدمی زندگی حیوانی . جنبه ای موقت و گذرا (متاع قليل) . متاع الی حین) پیدا میکنند . تا در آن بایلد اراده ای آزاد یعنی طهر (۱) نوا . که شایع بر روی های انسانی است . یعنی ظواهر حیوانی در خود و اجتماع سعادت و درد همان اراده ای آزاد که بدون درک آن معنای حیات انسانی پیوسته نامفهوم خواهد ماند (۲) .

چنین است که آینده ای جاودانه ای که بدینگونه از درون انسان خلق میشود . بر نوا کس به تابندگی میبردند . کمترین دینی بر ویژگیهای خاصه ی ذات انسانی است . در صدر این ویژگی ها که بالتمام در قالب جسی و اجتماعی موضوع میباشد . " آزادی " قرار دارد . که همان حرفه ای خدائی (نفع) (۲) و امانت صروض بر مقام انسانی است (۴) که بسی " میثاق " ها از آن بر میخیزد (۵)

- ۱- سوره ی حیرات : آیات ۱۳ .
- ۲- هر کس میخواهد حیات را بشهد با پستی در باره ای آزادی اراده ای بشری بیندیشد و تفکر کند و بپذیرد برسد " (بلاک) " علم بکجا میرود ؟ " .
- ۳- سوره ی صافات . آیه ۳۳ .
- ۴- سوره ی احزاب . آیه ۳۳ .
- ۵- سوره ی محمد . آیات ۱۱ و ۲۰ .

برافروختگی و سودا امام (ع) نیز در این ساعت صبح از « احابت » همین « مبنای آزادی » (۱) که « احیا کننده » ی همان فلسفه بلند است که حکومت مستور و پنهان آن « خود آراء کشته بود » اکنون در اجابت جنین فلسفه ای بگذار تا فیلسوف وزارت بهقه ای « نمونه ای این طرز عمل را که بزم اوفلا » « هودیکتین داد است » « تکنیک يك انقلابی مستعار » نداند « اما بشریت همچنان بر دوش فدایان خسر » بسوی آینده درخشان پیش میرود « و هر روز در « فرهنگی » واقع میگردد »

« حایات » پیچیده و عالیتری از « حیات » و « هویشاری » و ... ارائه میکند :

« ولایحیی الذین تطلبوا فی سبیل الله امواتا » پس احیاء عند

رسم بر ذوقن « (۲) »

آنگاه امام (ع) رویشان فریاد « هل من ناصر » و مخاطبین آن فرمای انسانیت همین باشد و رانیز اگر در آنسو موجود است « بیدار کند و بختاند :

آیا پاری کنندای برای ما هست ؟

آیا پاری هست که از ما بترسد ؟

آیا داخواهی هست که بخدا بگردد ؟

کودکان و اصل حرم شیون کردند « یکی از دهقان تازه سال پشیمانانه ترین صورت » برداشته و بر آیت و انگامی که هرگز از این شکوب می نمود و حرکت باز میداشت « گفت : « ای پسر من بیگر دای بعد از تو ما یکدم کسیتا برسم ؟ »

اما امام (ع) بر آن لحظه که قرار از کسری می میرود « بعلیل یکی از اینتهای دیگر فلسفه ی بلندی پرداخت « تا دختر انقلابی دیگری بیافریند و گفت :

« ای روشنائی چشام » هر روزهای از مرگ ناگزیر است « چگونه اگر پذیرا نهم ؟ بدان - که پناه رحمت خداوند در جهان از خدا جدا نیست « شکایا با عهد و اسطفا کند « بر حکم خدا زبان بسته شکایت نکشاید « چه این دنیا فانی و آخرت سرای جاودا است »

سپس کوچکترین فرزند تازه را در بغل خود گرفت و به پسرش آمد تا شاید با هم اگر اندک مردانگی و مروت در آنسو موجود است « بدینگونه با ملاطفت بی تفسیر ترین وجود حیثیتی که چه با خود نیز نمونه ای آنرا در خانه دارد « ضریف و عکس العمل نشان دهد و گفت : « این کودک عیال چه کرد حاجت که باید از تنگی جان دهد ؟ » اما معیبات « از آن روح بزیادی کمرار - لنگر را تخفیر کرده بود هیچ صدای انسانی بر نداشت « بلکه تیری جانور بر گلوگاه علی کوچک نشست « وای بر آنها « وای بر تنگدلان « « بر این منبهم کنندگان انسان « « بر ایقان آن پرهیزات « اما امام (ع) « که همچنان یقین کوچک و نوازی کردنی فرزند کوچک را که بچه بزرگ می شدای

بزرگوار آمد و بود « در آمیختن داشت « منشی قرآن خون برگرفت به آسمان یا شید و گفت : « خداوند این خون را بیدر ...

باز هم باید گفت حکمرسانان و احوال بدی را در چنین لحظهای با سوز فلسفی در قالب کلمات تصویر کند ؟ بیایم آنرا که تصویر گردنی نیست « تصویر گردن خطاست و گاه سخن از علت حادثه میباید « آنگاه امام (ع) با خانواده ی خود بداع کرد و حاشیه ها شتافت « بعدها در تشریح این ساعت زینب (ع) گفت که امام « چنان از ماجرا که گوئی هیچ ما را نمی شناخت «

اینست عالمترین نمونه ی فلسفی پای بند بیاعتقادش « بیشک این عظمت و واقعیت اعتقاد بود که انسان امام (ع) را در خود غرق ساخت که در لحظه ی وداع « که هنگام تبلور و ظاهر شناسائی مسا است « چنین ناخشناس می نمود « و البته در ک دشواری این نبود و در بلند پایگی آفریننده هاش « بسی آنکه نفس کمترین عاطفه ی خانوادگی را بخاطر مدفی عالیه تر بزرگوار ننهاد و در هیچ آنرا تحسین باشد « - حال است « بویژه که در آن ایام « که بستگیهای خانوادگی بسیار از این زمان افزون تر بود « امام (ع) در میدان « برسم آن زمان « رجز میخواند و حمله میبرد :

.....

هدایت و وحی در میان ما به نیکی یاد میشود  
 پیروان مادر میان مردم گرامیترین پیروان « دشمنان مادر قیامت زیانکارند

.....

بر غوغا شدن و احبشده ام که از راه حق باز نگردم ...

عبدالله بن عباس « که شاهد صحنه ی پیکار بود « میگوید « هرگز ندیدم کسی را اینته لنگر حاصر کند « و فرزندان و یاران و دوستان او را همگی بکشد و او همچنان قوی القلب و صابر رقابت « باشد « و چون خبر درنده آهنگ پیکار کند و هیچگونه اضطراب و اضطراب بر وجودش نشیند « امام (ع) بهر سو که حمله میکرد از دشمن خالی میشد و هر کس از نزدیک او خود می لرزید و اختنا میکرد « لیکن او با فریاد « الفل اولی من رکوب العار « ( کشتن از تنگ سهرات ) با حمله میکرد « یعنی اطراف خلوت شد « ایستاد تا کسی هستی برگردد در حالیکه میگفت : « لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظيم »

سرهنگان سپاه عمر سعد دستور حمله دادند تا تعداد زیادی تیرانداز تیریکان گذارند و بسوی امام (ع) تیر انداختند « تیرها بدین امام اصابت کرد و او را از روی آب بر زمین انداخت « در این حال عده ای بطرف عیام امام (ع) حمله کردند و او در حالیکه هنوز نیمحالی داشت روی دوپزانو ایستاد و فریاد زد : « یا حیمه آل ابی سفیان « ان لم یکن لکم دنیا « و لا ما من العباد « فکونوا احترافی دنیا کم « ( ای پیروان ابوسفیان « اگر در دنیا بدین تیرانید و از روزگار گشت - رسمی در دل شما نیست « پس لا اله الا الله و لا اله الا الله )

و این همان "آزادی" است که در صدر ویژگیهای انسان سبب خداداد نوع وی و موسوع اسلامی  
 "انسان بزرگ" زندگی بشر است که تاریخ درخشندار و باطنی را در آزادی خلاصه بشود (۱) که بر سر  
 آن امام (ع) مفهوم یا شرا حزقیه و جهاد در راه حق پیدا است و میگفت: ان الحیوة عذیبه و الجهاد  
 و انگاه در سبب چنین تمیزی از فلسفه و وجودی انسان مردان به انبوس از دشمنان ناچاران مرد داغ  
 پرورد و با بالاترین شود فریاد سرور:

"ان کان دینکم حمدا لا یقتلکم الا بقتلی" یا سبب عذبتی

"اگر دین محمد عزیز باشد شدن من بر پای نیاید" ان شمشیرها مرا بگیرد

دشمن که تازه از یزیدین افغان امام (ع) جرأتی پیدا کرده بود چون دید امام (ع) دارد دیگر  
 زانو استاده فرار نمود و باری دیگر حمله از اهل ذلای دور سوی امام تیر انداختند امام (ع) بر  
 این حال که بزم نفس نمیکند زیر لب میگفت:

"یا رب لا تفرکنی و جهدا

فقد نری الکفار و الجودا

و انت بالمرصاد لمن تعبد" (۲)

"پروردگار مرا تنها نگذار

تو که به طعین کافران و تکار آنها را میبینی

برادرم شهید و تنها آغشته بخون ریمان بیابان

و لکن:

ولسی توصیفه در کمین (باطل) نمایی

امام (ع) در همان حال اسم يك يك یاران را که قبل از او شهید شده بودند بر زبان جاری و خطاب است  
 آنها میگفت من نیز "دین" خود را داده ام و آنکه در آخرین لحظه تعجبی خود را کرده و دانست که زمان  
 و اهل حرم بشنوند گفت: "صبر کنید بزیلا" بدانند خداوند شمارا محافظت میکند عافیت از خدا  
 بخیر است و دشمنان شما با انواع عذاب و بلا مبتلی خواهند گشت لبشکایت نگذارید که از منزلت شما  
 خواهد گشت

سرور و دشمن که هنوز حسارت نداشت نزدیک شود و دلدلی درجده دم اینانده بود از دزدان و از  
 بزرگی گروه خود و تا بودی جماعت آنان در عین سرستی و فرور انبساط از قبری که کاتب شکر است

۱- يك انقلابی بگوید: "تاریخ بشریت تاریخ رشد مداوم از قلمرو صورت بطنی آزادی است  
 ۲- برای درک مفهوم "مرصاد" مراجعه شود به تفسیر "ربك لسا المرصاد" و سوری فیض  
 صفحی ۱۱ قسمت آخر جلد ۲ "بروی از برای"

شان- سر داد:

"ای امت نکوهیده چه بد کردار بودید شما بعد از من نمیکند کسی را کشته

بیمناک نشود (رسیدن با وج و قات) بعد از من قتل هیچکس بر شما مشکل نیست

بلکه قتل مسلمانان بر من شما آزاد میشود و بر آن عیب نمیبینید سگند به خدا می دانم

که پروردگار من ما را بزرگ دارد و شمارا کفر شد و در لحظه که شرک گمان نبرید

عاقبت سراز میر بارانیه بگر و ذالت بدیدی و غلای با تمام سنگدلی با پیش نهاد و آخرین مروج خیاب

امام (ع) را بپستهای نا پاک و خاموش کرد این مردک بد نهاد همان شمر خردندی انوش بود که این

گفته ابراز شخصیت وجود مینمود

تاریخ بشر در فراز و نشیب تکاملی اش مردان پاک با خدای بسیار بخود دیده است اما فوق العاده انوک

ان مردانی که چون حسین بن علی (ع) با این همه مشقتها و سختیها چنین استوار و بقوت قلب تمام دلیرانه

از بزرگ استقبال کنند و اقبیتی که در این میان درخشش با داری دارد "فلسفه بزرگی" است

که اینگونه مردان را از درون خود شکفته میازد که با چشم پوشی از میر و استی دیگر خاطر "مقدمه"

شان شمشیرها را برگرفتن مشتاقند و ویراستی چنین بود که بشیریت و بالاترین شهید خود را که در عین

اضطراب کبریا شفی نیز بالاترین لرزه را برانمود مدافعین خلیل حیوانی انداخت و تار کرد و باو

عنوان "سید الشهداء" داد بیگان طحی این دفتر که در نهایت جزشتی از خوار بیت هرگز

نمی تواند این "سبابت" و بالاترین شهید و دیگر باران را از آنجا که صرفا تحس کبارت روح خدای

است و عظمت لایتنها می دارد و "سلام علیه يوم ولد و يوم بمرت و يوم یبعثها" میباید

نویسم کند

(XXXXXXXXXX)

این "روز بزرگ" و با بزرگداشت دیگر یاران فداکار و برگزیده ایک بنام یادندند بیایان صبریم

بکن از این بلند پایگان غلام سپاه پوستی است بنام "حون" "حون" غلام آباد بود که بعدا

در میان دوستان حسین (ع) جای گرفت "حون" حین اجازه خواست که بمیدان برود حضرت

گفت: "چون" تو برای عاقبت و ولایت بدنیال آمده ای اگر خواستی باشی براد سلامت بروی از

ظرف من مجاز هستی "چون" در حالیکه بیگیت گفت: "ای حسین آماجون روی من سیاه است

و غلام بوده ام غایتی بیکار در مرا اندام؟ آماجون نسب من شریف نیست و از بزرگانان نیست لیاقت

نبرد در راه تو اندام؟ و شاید نمیبینی که خون من با خون شما در هم آمیزد؟

سبب باصرار از حضرت اجازه میخواست حضرت اجازه داد و "حون" بعد از غارت بسیار باطل

فرافاده حضرت در آخرین لحاظ بالایی سرا آمد و برایش دعا کرد و گفت خداوند ادا و روشن گردان

"چون" در حالیکه چنان از شدت غمی میزد خیم جام شهادت نوشید و سوی مرتبه ای که در طلمی بود

مضامین

۱- سرانجام امام (ع) در آن مشورتی نگذشت . بیسی تاجان نرفتند و لمر بر آرد . یکی  
رد پلا بود . حسن و او کاران خدا فی (عجل الله) . کفر ماتد متان این حد . چسائی  
بهر سوی بهشت تنصیع شان نموده بود (و الجنا بقری) اکنون ماهیت موزنی حویرا آشکار نموده  
بقتاب تمام غارت میکردند و در ظلمات فلکی بی پایانتان از صبح غشی اندک . ازین بومهای افزای  
امام (ع) گرفته تاجان بر زنان . فرو نمیداشتند . اما به پنهان بسته نکرده . بخواست این حد .  
که اکنون در پلند و سر پسا بهر فرقه بود . داوطلبانه بر اینها نشسته و احادیث شده را لنگه کوبیم  
سجودان نمودند . با عد که آن دلهای جبین و هرزه از لرزه پستی است که با عقی پیران ناتوانی خفت بار  
در مقابل باز ماندگانی که بی کلاه و زده میدان آمده و خمار و سبزه باشند . بر سر اسیر و پستان افتاده  
بود . باز ایستد و این وسیله لاف را با مردهی آنها طاقی خود . چنین است نموداری نه باطلی و زده  
بنی آدم . آنگاه که با پستی و دین همتی آمیخته نگردد .

براستی جای کار طلی است . همانگونه که ایمنان و اربابان از آل خاویه . قریب هفتاد  
سال (۱) . بر فراز ستار بر پید پنی امتحان میکردند . کفر جنگها . بیاران خود طاری میکرد که  
فراری و ادنیال نکند و بر سر و خدای عزیز بود . (۲) و بر آخرین کلمات دوران حیا فی نیز از خطه  
کردن . حتی در سوسنگ گزیده . منع میکرد (۳) .

اکنون عیبا از آن نامردی که . چون زنی از قبیله بکرین داخل کعبه راه عویضی فرستاد این  
حد بود . چنان غارتگری و بیاداد به شهر برود است و بیجا نبیهای امام (ع) رفت و فریاد زد که  
ای آل ابی بکرین داخل . شما زنده باد ایمنان همه عیای دختران رسول خدا (ص) را غارت میکنند (۴)  
بهر حال . پس از آنگونه بیاطل و ضربه توهمین و ذلت بار که بخوبی نمودار میزند و دقین جنب  
و صد جنب بود . خاندان پاکیزگی و سالترا به سالت گرفتند تا فاسانه بکوفه برند . همانجا که  
امیرتان عبدالله بن زیاد موسی لنگه کوب کردن ایستادار کرده بود . همانجا که سالی چند بهی از این  
سند حکومت علی (ع) بود . و سنگلاخ نکرده که کشتگان شهید را فرحاک کنند و همچنان بقتاب آن  
بشتر کسی ذلت و خجست بر ایشان چنانده بود . و رها کردند و رفتند تا خود با شهیدان چاره کند .

۱- من علی و بیروانی از همان آغاز بر گیری با سوا به (سال ۳۳ هجری) تا سال ۹۱ اکیدا بویزه  
در طایفه سسی اهراجند تا در این زمان . عمر بن عبدالعزیز آنرا انور کرد .

۲- دکتوب حیر . صفحه ۳۷ . الفتن الکبری .  
۳- نهج البصره . ترجمه فیض الاسلام . انتهای خطه و وصیت . صفحه ۸۱ .  
۴- " بر سسی تاریخ عاشورا " .

تا بر سوسین روز . عثمان بنی اسد که حبیب این ظاهر بدنی لسان رفته بود . رسیده و آن بدنیهای فسی  
را بجا کسب کردند .

اما در حبیهی امام (ع) باز هم " نهضت ادامه دارد " . اکنون زینب کبری بانوی ستره والا  
کدر شدت بیماری علی بن حسین (ع) تنها باز مانده ی ذکورا امام (ع) . که از این پس باید کار را  
ادامه دهد . عهد دار شورش است . از یکسو باید زنان و کودکان باز مانده را کفر اندوه سوزناک  
ماد و میسوزند و گاه در سنگینی فوق العاده اش بیتاب میشوند . آرام کند و صلی دعد و از سوی دیگر بر -  
سپان انبوهی از سپاهیان وادی ظلمت علیه جنبه را نگاهبانی کند . عجب این بود که چنین نگاهبانی  
طالت فرسا که در کار بر جوی سلی و غشی و افکار گرانه تبلور مییافت . درست برخلاف ویژگیهای " زن  
استوار شده " باشد که در یک طاقی و پنهان شدن از صحنه ی فعال تاریخ خلاصه شد . با اینهمه  
گروهی اندک از زنان و دختران پاکبازان انقلابی . کفر دامن آن " و دوز بزرگ " شکفتند . این طیفی  
معتز با پستی ترین صوت بیایان بودند . چنانکه " باب " حترام امام (ع) و سنجین " ام کفوم "  
و " فاطمه " کفر او هر دو حترام امام (ع) بودند . بر سر اسیر و پستان افتاده . بویژه در مواجهه با مردان  
مسیحی شده و نیز در مجالس این زیاده و زبید . بسا خطبه های بهر روز متدانه خوانند و در عر فریضی  
بناظر افق حقایق و فلسفی عاشورا بحث کوفیدند . همان افکاری که بی ترده در فندان آن . سنگها  
بلند سگری فرصت مییافت تا ضربه های عاشر را بر روی پیشانی فرسود کند و بر عترت کوهستان آنرا در طاقی  
از اینها و صریق سالواته . که سالها را بچا و آن تخصی یافته بود . فرو برد .

بویژه . فراتر از کار کویا بل خبری و ارتباط جسمی فوق العاده داشت و باقی بود . و بی شبهه -  
از میان مردم عادی دمشق و حجاز و یمن کفر دریائی از دروغ و هوا مغربی بی انتهای اموی غرق بودند .  
آن واد استرانه است که از آنچه کفر کرد بیا گفته . قضاوت هویتار اندی واقعی بعمل آورد . چنانکه  
فی السبله زنی از اهل کوفه که از شاهدهی کاروان اسیران بر قست آمده بود . مشتاقانه پرسید :  
" شما از اسرای کدام کوفید ؟ " و چون از زینب کبری شنید که " ما از عاندان رسول الله هستیم " بر  
صحب فرودفته ... و البته بدیهی است که همان انبوه توده های مردم ستمدیده و فریاد عادی . موضوع  
" ضمیر " طلایی جنبه که عاشورا نقطه ی اوجی بود میدند . و دیگر بسته به گاهی آنان که نقد صمیم  
کنند و امت سود که ناکدامیک از " اسلام سوا بهی " و یا " اسلام قرآنی " . کفلی (ع) و فرزندانش  
وی دفاع آن بودند . تا بهر دو تپیت گرد و بر سر تکاملی خلقها تا در یگانه دارد . سنگینی کار ایشان حتی  
عاجا کتب که بر مرز پندسم علنا به صریح افتاد و وی شخصا بطرطه بر خود در اظهار عامه ارخاندان  
امام (ع) سنا نکریم ها نمود و حتی تمصیوات عاشورا ناگزیر بگردن این زیاده افتاد (۱) .

۱- " الفتن الکبری " . صفحه ۳۵ . جلد ۲ : " راویان می نویسند که بر زده از کشتن  
( و نیاله ی یاد فی در صفحه ۸۱ )





مرحوم تارخ است . جوانب تضادی را متعارف نمود که بالضروره علیه او و " حزیق " متضرر میند .  
 و در همین اساس بود که جنب گیری بر مجلس یزد ، که مدت درمیان و برای زمانه بود ، دلبرانه فریاد  
 میکرد : " بخدا پیوست خود را کشدی و گوشت خود را بردی " .  
 بعد از اینها نیز امام ( ع ) پس از شهادت " حجر " و یاران ، خود بساویه که او را از کسر  
 و سبابت خود میترساند نوشته بود :

" ان اكدك تكذني ، ذكركي ما بذاك ناني ارجوا ان لا يترني كيدي وان لا  
 يكون علي احد اضر منه علي نفسك لانك قد كبت بهلك ... " ( ۱ )

" هر چه سخر اسی علیه من حیل کن . پس من امیدوارم که تو بمن زبان نرماند  
و آسید ترا ز هر که برای خود بیشتر است ( لیکن ) همانا تو بر چهل هزار مای "

و این همان " جیل و ناخوردندی " است که ابام و گجی این زیاد نیز از آن متعارف میگرفت . و  
 البته فریاد زینب و " امید " خود را بر اثر این بروردگان داس علی و قاطعه ، که بر اسی ظهر  
 قرآن بودند ، نه از روی جوش احساسی و نه بر اثر عداوتی و اسی است ، بلکه از " منت " -  
 استوار و بدیهه میگردد که از این پیش در متن آفرینش " گفته " و خصوصاً عداوت .  
 این " منت " در جوی فاطمه که بیان غیوه ای " آفریننده " است چنین آمده :  
 " استكبارا في الارض ومكرا سيشه ولا يحق المكر السيئ الا باهله ، فبل  
 بطون الاثنت الاولين ، فلن تعدننت الله تديلا ولن مجد لت الله -  
 تحويلا " ( آیدی ۵ ) .

" برتری جنتی بر زمین و حیلای زشت . و بر نمیگرد و حیلای زشتکارانه مگر ب  
 اصل خودی . پس آماج زشتی را که از بهر جاری بود انتظار میبرد ؟

پس هرگز نخواهی یافت ترسنت خدا بدل گشتی و هرگز نخواهی یافت تر -  
 سنت خدا باز گشتی " .

از همین دوست که انلابی حاضر نیز که بر بیل انسان از مستحکمت تاریخ فانی آمده ، در تفریح  
 و امور هم تنی هزاران که همان " و سوارگان جهل " و ناخوردند ، و لیکه بسیار مکار و -  
 صاحب تکنیک باغند ( ۲ ) ، میگوید : " سنگی " را که بلند کرده اند برای خویشتن خواهد

۱ - " خنان حسین بن علی " ، صفحه ۱۳۵ ، مهدی سپهری .

۲ - بطریق کلی " مکر " یعنی تدبیر و راهبایی جهت انجام مقصود . پس صاحب تدبیر برای -  
 انجام مقصودش فن ( تکنیک ) بکار میبرد . فن یعنی انجام امر دلخواه بطریق غیر مستقیم ( پیچیده ) فی  
 المثل انسان مستقیماً نمیتواند از شهری باغیر دیگری بگوید و لذا تلفن و اکوسیله غیر مستقیم است ابداع  
 میکند . مگر نفس هر مرد و از ویژگیهای خاص انسان است .

الله " . اما نگویند یعنی هب الله بن زیاد که یاری از غفلت و همدستی غیر خود داشت و باعث -  
 سری و قاتل بار بطلان میگوید تا در برابر جنت تاریخ تعظیم کند ، با پانی نداشت . بار دیگر که  
 از ترس کین همتی صفها و جیدن طسم قیودی گرگ صفاته سر امام ( ع ) را بر مقابل خود نهاده و یا  
 جوب بر آن دندانها که صاحب " نظام ظلمانی حاکم " را خر کرده و از هم بریده بود ، نیز که باز  
 هم زمین ارقم ، که بهی سالخورده بود ، بر آغشت و گوشت و گفت " جوب خود را از این دولاب  
 بردار ، بخدا نیکه جزا و عاقبتی نیست . از شمار بیرون لبای رسول خدا روی این لبها دیدم " .  
 باز هم جنت و شوگرار سنگ از هم برید ... و در بافتی بدینجه تهدید کرد و سخت و متعسر و مقام از  
 طس خود بیرون کرد . در انتظار مردم نیز وضع از این بهتر نبود . باز ماندگان امام ( ع ) ، علیرغم  
 آنهم صفت و حتی مگر در پیروی مردم کوچ و بیازار که این زمانه بجهت لغو تنائی و بهر عکت خود  
 گان فرمان داده بود تا خدا از مقابل آنها عبور داده بودند ، آرام میگرفتند ؟ هر کس از زندان امام  
 این فرصت یعنی مزاحبه با انبوه مردم را منتقم میبرد تا چون بود بر و افکن خود و کلمات و فریادی  
 حکومت خود که مرا از ترسها برزاید . و اکنون علی بن الحسین ( ع ) که بخدا به امام جواد مشهور  
 شد ، با الطمینان و قوت نفس عجیب ، علی کو در خطاب کرده و فاطمه عادت میگفت :

" منم پسرا نکیر که او را ترک نافرمانت سر بریدند . بی آنکه خونی ریخته باشد  
 با حق یگردن داغده باشد ... منم پسرا نکیر که او را کشتند و پسرا آنکه دیگر

پارای جنگ نداشت ، بر سر خود ریخته و شهید کردند و همین افتخار را بر اسی است "

بدینگونه اذهان مخاطب را صاحب فدا : " اسارت و افتخار ؟ " . چه جای ریز خونی  
 است ؟ " . مگر این جوان ، که ایشان طفرانه در میان حاری از قاره بدان حکومت سخن می  
 گوید ، در همین یکی دوره پدر ، برادران ، عموها و سایر اقوام ذکور و با هر که بیمارمان آمده  
 بود از دست نداده که سرها بمان را به پای اسیران میچرانند ؟

و آنگاه این بر سر و پنجه با هر حادثه جدیدی در ضمیر گفت آلود کوفه تکرار میشد : " چگونه  
 است که این جوان با اینهمه نصیبتها و حال بیماری باز هم این چنین طشتن و به قوتش میگوید ؟ اما  
 اسیر این زیاد در آوج قیودی ، که هر چه را بطله کشیده و هر چه را از زمین برده ، آنچنان با فریادی  
 بر سجده از خود میخورد و دست و پا را بطله میدهد ؟ " .

پس باز هم امام جدید ، بی هیچ هراس از انبوه گزینهای حکومت که خصوصاً بشمار این زیاد  
 سلطان حاکمیت شهر و خند کردن هر عرصه احتمالی را بعهده داشتند ، ادا میداد و آن " فلسفی بزرگ " -  
 را به نکات و باز هم علیرغم ترانه های چنانکه ما افتخار میکرد .  
 بهانات امام ( ع ) و زینب هر چه بیشتر حقایق را در بهر جمع مردم قرار میداد و مردمی که حکومت با  
 آواز گسری مقلدان را ریزده بود ، بهدار میبخت

گفتار حضرت زینب (ع) در ایستادگی و درود بکوفه . در حالیکه محسبیت انبوهی آنانرا احاطه کرده بود ،  
 یار موثران داد و یکبار ه آنانرا که مفتون از پیروزی برگرومی خارجی بودند . در حال ای از ماتم و غزا  
 فرو برد . حضرت زینب در حالیکه بر غری سوار بود و مردم بسیاری او را احاطه کرده بودند . در حالیکه سر  
 ی شهیدان کربلا را بر بالای نیلها در مقابل حضرت حرکت میدادند . خطبه زیر را بیان داشت :

" فقلت - الحمد لله والصلوة علی اسی محمد وآله الطیبین الخیار .

اما بعد . یا اهل الدخیل والنذر والخل والمکر ایکن فلا رفات البص  
 ولا احداث انما مملک کذلک انی نقتضی غلبا من بعد قوه انکنا نقتضون -  
 ایما نکم ولا بینکم الا یوم فیکم ان الصلوات والتکلیف والصدقات والکذب  
 وخلق الانام وغیرا لعنوا وکرمی علی دینه او کفنه علی ملحد الانام ما  
 قدمت لکم انفسکم ان خط الله علیکم وفي الذاب انتم خالدون - ایکنون  
 وفتحون اهل اهل والله فایکو فانکم احرابا بالیکام فایکوا کثیرا و -  
 اضحکوا لیلای فتدلیتم بعارضا وینیم بشارضا ولن ترضوا بفسل  
 بعدها ایدا والی ترضون قتل سایل غام الذنبه وصدق الرساله  
 وصدق ابی اهل الجنة وملا خزیمه وصاد خزیمه زمتملکم اساس کلتمکم  
 وطرغ ناولکم وشارحکم ودره سنکم والرجع عند مقالکم الانام ما  
 لستم لانفسکم واما ما تدرین لیوم بعثکم وبعدا لکم وخفا وضا و -  
 نکما نکما للذباب الممی ویت الی بدی وخرت المصله فبقوم بغضاب الله  
 وضریت علیکم الذله والسکنه . یا قتلکم یا اهل الکوفه اندرون ای -  
 کید لحد فربتم وای عهد نکتم را کربنه له بزمتم وای دم له له مذکم  
 رای حرمه لعتکم لقتلکم عشا ادا نکرا السموات یقطرون منه وفتن الارض  
 وخر الجبال مندا . لیتقوم بیل عوشا عرقا صلحا عتقا فثما  
 کفلا الارض وملا الارض افصجت ان طلوت السماء دما والذباب الاخر  
 اغزی ودم لا یمنصرون ولا یستغفونکم الة به فانه عزول لا یغفره البدار و  
 لا یحای علیه نوح النار وان ریکم لیا المرصاد ... "

" حمد و ستایش خداوند را یاد و درود بر پدرم محمد و فرزندان پاک و دوستان او  
 ای اهل حبله و تبرک آیه ای که میبکنید ؟ هرگز آنکه شما خاک ننود . و  
 گریه بان آرام نگیرد . شما نموده و مثل آنکی صحت که باز کرد رشتنهای  
 خود را بیدار آنکه سخت تابیده بود . شما بهمانهای خود را بیده  
 مشابه سودی بهمن خود در راه برگردانید ( و سبله ی بزرتری بر

علی و از خون طلای بر اریان ( ۱ ) . آیه را جز با نگی می عمل و کزافه گوئی و  
 آوردگی کند . و دروغ و چاپلوسی که یار و شریکی بستاند چیز  
 دیگری هست ؟ شما چون گیاهی هستید که در زمین فرو شده اید . یا چنین گئی هستید  
 که غیری را با آن اندودداند . نفسهای شما بدجیزی بر اریان نهاده اند .

غضبها و در برنشاط و در مقابل جاودانه خواهد بود . شما که میبکنید در حالیکه  
 برادر مرا میبکنید . بگریید که بعد از کشتن برای گریستن سزاوارید . بسیار -  
 بگریید و کم بختید شما به تنگنوعا را این عمل میباید دید . یعنی که هرگز نفسی  
 توانید لکشی آنرا از دامن غمی پاک کنید . چگونهمیتوانید ننگ کشتن فرزند  
 بر پادشاه و بر بر جوانان اهل بیعت . پختن نان روز به کار و بناگاه مردم و مقرر  
 و آیه را بنواگاه به بیعت شخصی ها و هر یک که رفتی ها یا و بنا میبردید .  
 از دامن خود بزدانید ؟ چیزیکه از پیوستن برای خود فرستادید و آنچه که برای روزستانیز  
 غمی بفرموده کردید . پس ناپستادت . از غمیسی ها دور باشید . هلاک -  
 غمی دور بفرماید . کوهشما بیلس گراید و دستهای شما قطع شد و در حالیکه  
 غمی بفرماید کردید . شما بغضب خداوند میباید شدید . ذلت و سکت شما را -  
 احاطه کردد مات . وای بر شما ای اهل کوفه . آیه میداند چه جگری از حسد  
 پاره کرده بود چه بهمانی را گشاید . چه غمی از او بیدید و چگونه حربت او را  
 هتک کردید ؟ شما کاری کردید که نزدیک بود آسمان از آن عمل بشکافت و زمین  
 پاره میشد و کوه ها متلاطمی گردد . شما با این کار غمی و غمت بدو نادان بعلی  
 کرده بدید . کاری شنيع انجام دادید و سواشی بیار آورده بدو این عمل شنيع غمی  
 زمین و آسمان را بر کرده بدید . آیه میبکنید اگر آسمان غم ببارد ؟ و لسی  
 بداندید عذاب آخرت مردن اکثرات . ناهایکان یاری نمیخوند . مهلت شما را -  
 عقودت سازد . چون خدای عزوجل در مکانات تمجیل نموده و از اینکه انتقام

مطالب بخواهید ترس ندارد و بداند که خداوند در کشتگاه است ....  
 از اینهمه حرجیت نیز ولوله افتاد . سالها دروغ و شرب و قتل هرگز نتوانسته بود بر روی گیاهی -  
 انسان . پردهای نامرئیتی بکشد . همین تماسها با اعضای خاندان امام (ع) و بهادران سر  
 های شهید . بی تن بر فراز نیز مها کافی بود که خوری در دلی برانگیزد و یگر با نفس و بر شکاران لشت  
 ۱ - قرآن . سوره ی نحل . آیه ۹۲ . از اینکه حضرت زینب ضامن آیه ی فوق را انتخاب  
 کرده است . عظمت درک مدبر را توسط آن حضرت نشان میدهد . توجه به معنی آیات . شناخت -  
 حضرت را از بیسی امیه نشان میدهد .

بفرستد . و نامه نویسان بهمان عکس را ملاصحا کنند ... و در چه روی علی ابن الحسین ( ع ) ۱۰  
دیگر ببینند که صحنه جان کار را دامعه ها دهد ...

بنابر این زیاد که از عمود دادن عمومی اسرا از کوه و بازار تنجیدی حکم می دهد . در صدد برآمد که  
اینان را در مجلسی خصوصی بمحاجه کند و در این وقت خود شلویشان سازد و آنگاه در این باره برای مردم افسان  
ها بپزدازند . و از پس همین مجلس بود که در مسجد کوفه آن سخنرانی خفصت را بجا داشت .

بویژه . اکنون محاسبه بدت در آرزوی ابراز ذلت و خواری و شکست خوردگی از جانب اینان مهیوت . و  
این همان معامی بود که از آغاز همه چیز را بدست آورده بود . جز آن . و حرمیان انتهای عیالانی  
لحق بر آن بالا میگرفت . لکن کوب کردن احسانها نیز نتوانسته بود این طعنه را سربلند کند . از آنسو

در چه می امام ( ع ) همه چیز پذیرفتنی و عقل گردنی بود جز " این " که اصولا انگیزه می عمده ای -  
در جریان جنید بود . چنانکه امام ( ع ) پیوسته در دزدانگی ننکین میگفت : " صیبات منا الذله " .  
( از ما دور باد ذلت و تنگ ) . و در معاشره نیز قتل را بر آن اولویت میداد : " القتل اولی من

و کوب السار " . و البته این سنت تاریخی پویندگان راه اکمال است : من بخواری ندادم و بخاطر آن  
در مسقطی را بپراختم . و درست در همین نقطه است که یک مجاهد . ببلور وجود حکامی خود را در آن -  
درك میکند :

" و کاین من نبی فاسل منه ربوبن کثیرا فما وضوا و لما اصابهم فی  
سبیل الله و ما ضلوا و ما استکانوا و الله یحب الصابرین . و ما کان قولهم  
الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و قبت اقدامنا و انصر  
نا علی القوم الکافرین " ( سوره آل عمران ، آیات ۱۶۷ و ۱۶۹ ) .

" و چه بسیار پیاپی که پروردگار باین ( اصحاب راه نکامل ) در کنار جنگیده  
پس بر آن نهاده و بعدا بدیشان رسیده نه ستندند و نه فرار یافتند کردند و نه در  
افکندگی بخود گردزشتند و خدا دوست دارد دعا و استکندگان را . و نبی و سخن اینان جز  
اینکه گفتند : پروردگارا در گذر از ما گناهانمان را . زیاد و رومیان را در کار  
مان . و گاه بمان را استوار دار و بار بر گروه حق بپوشان پیروزی ده ... "

و بدینگونه تاکنون در مجلس ابن زیاد و پس از آن نیز در مجلس یزید . صراحت حیدی از قوای مختصم  
در میگرفت که میزاحمداد نیر دعا بخدا نبود :

اینها ابن زیاد که دیگر با اسیرانی که در مقابل داشت . همه می جریبان را بفتح خود میدید بشفلی تمام  
خدا را سپاس می گذاشت ! و آنگاه چنین آغاز کرد : " ... صفا برای خدای است که شمار را سوار کرد و شمارا -  
کشت و دروغ تازه فان ( خلافت در عهد امام ( ع ) و باران نه یزید و ... ) را بر ملاشت ... " ( ۱ )

۱ - چلات بمن برانتر نقل بعینه یا معنی از " بررسی تاریخ معاشره " است .

اما غصه می خیزد بی غرضی لغتی بیغیریا تعامد . و زینب کبری سر برداشت و طعنه همی انتظارات  
این زیاد که در مورد زنی چنین و نه دیده بهیچینی میکرد . بی هیچ زاری طعنه ها . پیروز متذات گفت  
" الحدو الله الذی اکراما بدینیه محمد صلی الله علیه و آله طهران من الرجس  
طهیرا . اما یفصح الفاسق و یکتب الفاجر وهو غیرنا و الحدو الله " .

" صفا برای خدای است که ما را به پیاپی محمد کمد ابرو و طاندان فرود فرستد  
گرامی داشت و ما را از پلیدی پاک نمود . پاک کردنی . اینست و جز این نیست که فلیق  
رسوا خود بیدکار فروغ میگوید و اینها ( نه با بلکه ) دیگرانند ( خدایه ) و سپاس

برای خداست ... " .  
باز هم " لکمی رویشی " بسی بزرگتر و برهم زنده تر . یا نوی انقلابی در پاسخ عبا عاتهای که به  
هویتی فوق انسان . آراسته بود . از طرفی این زیاد را از طغی عیالانی بزره انداخت و نشسته عا د کاسی  
بخاک تا خیرا از هم برید . و از طرف دیگر سخن را با احسان الحدو الله که ابتدای گفتار این زیاد بود آغاز کرد

کرد و با احسان اسم . داد . در حالیکه در میانها . کرامت و پاکی خدا ندان رسول الله را کمبسته به  
آیات قرآن است و این زیاد هرگز قدرت ناکر آنرا نداشت . ذکر نمود و پیاپی بر این اساس حکم روایتی  
و دروغگوئی را متوجه ابن زیاد و یزید ساخت و با پیوسته راه تعریف بعدی آیات قرآن و استفاده جبر آورد از  
آنها که رکن اصلی فرهنگ اسلامی را تشکیل میداد . بر این زیاد بست .

اکنون حاکم عطاوت پیشه . که نمیتوانست مجبیه کند چگونه این زن خانه نشین میتواند راه را که  
مالها در سیاحت بهنگی و مکر تخصص یافته و همین جندی بهیچ کسی چون عربین حدایی و قاس را با جملات  
بازی میداد . مات کند . به آخرین حریفان کمبسته با آن زنی را بر قتل آورد تا کمر حریف را با تدارک

کشتن آنی از صحنه خارج کند . متوسل گفت . و آنگاه گفت : " بدهی خدا با خانواده ی صفا چه کرد ؟ " .  
لیکن . زینب کبری در نهایت فطاری که از عیسم فاجعی عزیزان بزا و وار میدهد . رسالت بلند خود را  
والفر از آن میدانست که بر برابر سزای پلیدی چون ابن زیاد . کمرین اندوختی که نتوانستی ضعف باشد

ایرا کند . از اینسو با احسان قوت و اهدار در عالیترین مدار از خفا و در انقلابی قرآن که تمام معنی  
این زیاد کار بر دار معامی آن بود . استفاده کرد و پاسخ داد : " ما رأیت الا بیلا قوم کتب الله -  
علیهم الذل فیرزوا الی محاسنهم و یسمع الله بهتک و یستبها فصاحین البیت فاصحون عتده فالتز لمن

بکین الفلاح یومض ... " ( فرموده آنان جز تنگی ندیدم خدا بر اینان قتل نوشت پس بیرون شدند پسوی -  
آرامگاهها بمان ( استفاده از بیعتی از آیهی ۵۴ آل عمران ) و پیروزی خدا بین تو و ایشان را جمیع خواهد  
کرد تا من نزد او حجت بیاورم و محاسبه کند ... پس آنروز بشکر تا پیروزی از کبست ؟ ) .

و با اینگونه با طبعی جلوه دادن افتخار آمیز شهادت آنان . طویحا نیز فرزند زیاد را بختی نمود و به  
محاجاتی در نزد همان خدا که گویا دیگر هر امید گذاشت و لایم سخت توبی داشت فراخواند و آنگاه مساله را -  
بر سطح بینهایت آن فلسفه ی بزرگ مطرح کرد تا شکست و خواری نهانی او نشان دهد .

اما این چند جمله کوتاه که مآوی پدید بینی نگویند بقایای غرضی برای این زیاد بود چون بخت بر مقرر  
خود و آن دل سها چون سنگ را که از سطح جنابیتی متاثر نمیشد . هر چه سبکتر لیزانند . عاقل  
از دست رفت و فریاد زد : « این زن غیبت است . نم بینان خودم که بدتر هم از کشته بود . »  
زینب کبری طمشان زحمت پیش بینی دلیلی که از پلن آن فلسفه ی بلند بر میخواست خود ندانده گفت  
« عذرتی نوت که من غیبت گویشم . من از کسی در عجبم که امام خود را بکشد در حالیکه بداند که در آن  
جهان باز بررسی خواهند نمود و از این انتقام خواهد کشید . . . »  
بر این هنگام ام کلثوم گفت : « ای پسر زیاد اگر چنان تو بکشتن حسین روغن عد . چشم -  
رسول خدا بیدار او روشن بود . » و بدینگونه هر گونه نسبت این زیاد و زیدی که او بدان وابسته بود با  
قرآن و پیامبر نفی شد . اما پیش از این برای این زیاد هرگز قابل عمل نبود . بشدت لرزید و غضبناک  
شد . آفرین چه حکمت است که با آن همه کثرت و رسالت . این چنین دور بر این بیچاره و مطلوبیات  
چیزی نمانده بود تا بهام این خلا تازه را در طلبیاهی با فرمان هکلی جدید پر کند . احاطات یکی  
از احضار جلوتر گرفت .

آنگاه باز هم این زیاد در مجلسی سوزنده از رویای پیروزی و بیعتی بن حسین (ع) کرده پرسید :  
« کیستی ؟ » پاسخ شنید « علی ابن الحسین » . این زیاد از بیچارگی باز هم بهمان روی شکست  
خوده تاسی جست و پرسید « مگر خدا علی بن حسین را نکشت ؟ » هکلی گفت « بر امری داختم که نام  
او هم علی ابن الحسین بود و مردم ( لشکر این زیاد ) او را کشتند . »  
این زیاد که اکنون کاملاً ویران شده بود بیچارگی بیچکار ناداناناد و گفت « اینطور نیست خدا او را نکشت .  
علی در پاسخ این عبارت قرآنی را که بر آستی گویند ترین جواب بود . عرض کرد « الهی بتوفی الانفس  
حسین مویها » ( خدا جانها را به هنگام مرگ میگیرد ) که ضمن آن اکید این زیاد و لشکرش را قاتل میدانست  
باز هم متکبران غلبه ی جوانی کم سن و سال . که از بیماری بهشت فرسوده بود . در غم شد . -  
دیوانوار فریاد زد « تو هم هنوز زنده داری کفر جواب من ایستادگی میکنی ؟ » و آنگاه فرمان داد او را  
گردن بزنند . و این دیگر بالا ترین خرید بود تا کسی . هر چند قوی . را بفرزاند و بخواهد و ا دارد .  
اما علی طمشان و خون سرد چنانکه گویی بی اهمیت ترین خیرش را غنیمت داشت حضور اندر او که با بدن آنگون  
خواهد و تنویرها هنوز هم مرکب را برای این گروه بشده بدیهی میکند . تکریمت گفت « ای النسل  
تبدنی با این زیاد اما علمت التثقل لنا بعد موکرا احتنا القهاده » ( ای پسر زیاد ما را با قتل یم جدی  
مگردانستی که قتل عادت ما ( خاندان ما ) و نیز گواهی در شهادت ماست ) . آنگاه بی اعتنا به آن  
همه غشی کفر احاطه ی مردان مسلح بسیار علیه او زیاده نمیکشد افزود « ... پس از کشتن من مردوسی  
بر هیچ کار و سلمان هجران این زنان بفرست که با ایشان بیستوار حلام رفتار کنند . . . »  
بر آستی این زیاد ندانست چه کند ؟ از آنسوزن بکبری بر خاست و بیعت : فریاد زد « ای پسر  
زیاد هنوز آنقدر که خون ریزی می بینی ؟ » و از بریدن علی جلو گرفت . و دیگر کسی

نواست که در میان این طوفان مجسم که همین چند لحظه پیش سختی شریقت را چیده و از آبشش بهمان  
دهد بود . پدید نهد ؟ پیرواری دستور داد تا اسیران را در خانه های محروم زندانی کردند و خود بسجده نافت  
تا مگر با اعلام پیروزی و دروغهای بیروم ستکین . مندرجست گشتندی خود را که در برتری چوئی مفاکانه و -  
رذیله است به پیروهای حق طلب مخلص میشد . باز باید . بمان شخصی که در این مجلس لگدش خود  
و با بهمان کام . سانی نماندی . با جوان و شستی زن اسیر گردیده بود . اما در سجنیز چیزی جز شست محکم -  
عبدالله در انتظار او نبود .

تا آنکه بناچار چنانکه بیز خواسته بود . کاروان اسرار ابدش فرستاد . تا هم خود را راحت کند  
و هم به « غاصنه عظیم الفانی » برساند که جدا کنده است . اما برای این زمان از آن پس  
کتر زمان آسایش و راحتی بود . هر زمان مقاومت مردم در اینجا و آنجا اوج میگرفت .  
« چنان میبنداشت که با کشتن حسین . دختر او به کشتن و شمشه را نوحید خواهد ساخت و ما این ترتیب  
آنانرا و اوار خواهد کرد که هزار آرزو ساقط شود و با نچه ناچار باید به آن گردن نهند . سر فرو آورند .  
ولی چنانکه بجزیه دیگری از این کتاب خواهیم دید . این زیاد و دختر او کاخته تکرر و کار بد او کارهای  
بدیگری را . بسبب و خونهای ریخته شده . و شکنجه های که بکودکان و زنان داده شد همه بر خفته -  
آنچه زیاد میخواست . نتیجه بیارتیاد و « (۱) » .

لیکن چاره ای نداشت جز آنکه ناراضیان را احضار میکرد و اگر ستاز عقیده ی خود بر نمیداشتند . سی  
گفت و گوئی کهرنمین ندای « دوی از تنگ » امام (ع) ( سپاه عاقل الذله ) کتر کسی از ایشان در  
تقابل سرزمین میکرد و این باز هم بر بردگی سبانهای بی منتها میافزود .

از بهامیر اکرم (ص) روایت کرده اند که در تشریح سیره ی ستم بهنگان گفت :  
« اذ اراد الله افقاد لفضاه و قدره لب ذوی العقول علیه حتی ینفذ فیهم  
فضاه و قدره فاذا احسوا امره ردالیهم عتولهم و نزل الله انه ... »  
« گاهیکه خدا بخواهد فضا و قدر ( ضرورتها و اندازه دارها و ضوابط ) خود را -  
با تمام برساند عقل عاقل از ایشان بگیرد و چون کار خود را در گذارت عقل هایشان  
را باز پرسد و آنگاه از آنچه اذناه بچنان کردند ... »

بر طبق این بیان رسول خدا (ص) که صرفاً تذکار دینا میم روابط اجتماعی انسان و دنیای -  
مرکب حاکم بر کل جهان است . سنن الهی که در پلن هر موجودی جاری است . با چنان قاطعیت و -  
ضرورتی عمل میکند که فوق تمام حاکمیری های ناهی از عقل مجردات . با این ترتیب کلیه ی  
تفکرات و طرح ویزی های چنان حق پیوه ضد تکاملی که در اوج خود مطالب حاکمیری تاجر ما به مجسم  
میکرد از آنها که بی اعتنا به متحرک کلی آفرینش تنظیم شده اند . علیرغم تمام کوششهاییکه در آنها

بکار برده باشد . چون آتشی اندک است که در نو بکارشان گرمی و روشنی نداده ، در بارش از ترک و فند  
ضرورت های الهی ( کسب من السوء ) بی اثر و عاویس می شود . ( ۱ )

" اولئك الذين اعتروا الضلالة بالهدى فسارحت وجارتهم وما كانوا مهتدين  
علیم كمثل الذي استوفدنا فلما اضاعت ماحوله ، ذنب الله بنوره سم  
و تركهم فی ظلمات لیبرسون " .

" ... اینها هستند مردمی که با کوشش خود گمراهی را در مقابل هدایت خدای  
پس ، در این تجارت نه آتش سودی بخفیده و نه راهی حق یافته اند . مثل  
آنان چون کسی است که آتشی را با کوشش و درنج برافروخته ، همیشه بر تو  
آن پیرامون در اوج ساعت ، خداوند نور آنها را برگرداند و در دریا تاریکی  
هاش و اگداشان کرد که چیزی را نمی بیند " ( ۲ )

ویر همین بنیاد است که در آتش مبارزه ی ماضی نیز در اوج اعتلای خود " کلبه ی مرجین را ببر کاغذی "  
می خواند و صریحاً تباهی و بی نتیجه گی جمیع شیوه ها و اعمال ضمن گرگ صفترا ، در بد کلی ، لمس  
کرده است .

اکنون نیز حال یزد و حکومتش علیه غم آنهد " دحاه " و در این زمان زیرک ، بهترین هدای  
بمان رسول اکرم ( ص ) است . گویا " هنوز نشو و نگذ مسکی " که بر دیگر متغیر آن حکومت که  
از غنای آزادگان قریه عده بود ، فرود آمد پس نبود ، کفرمان داد اسرار با عدلی بیادند .  
تا بد تلقی زیر کانه و حایضه این بود که با گردان بازماندگان امام ( ع ) در آبادیها و -  
شهرهای این راه طولانی ، در حال اسارت ، و اسراهای کشتگان ، و آنگاه در آوردنشان به  
پایتخت ، گفته از نتایج دیگر ، " آثاری " را که امام ( ع ) و یاران ، در ضمن " راه " -  
مدینه تا کربلا از خود بماندگی از تاب کشتگان بیگانه بودند ، غشی خود ، بلکه بزودی این  
حادثه ، چون یک طمان و فتنه ی علمی ، از طایفه ها پای خود .

این تبهکار پلید فرورفته در فساد حیوان متانتی ، کسانند جمیع متکران تاریخ ، هر -  
گز قادر نبود جز نتایج آتشی کوتاه مدت را ببیند ، نمیدانست که شیوه های ارضی حق نه تنها برای  
جناح خدا نتوانی قابل استفاده نیست بلکه زبان یار نیز هست ( ۳ ) . و چنین بود که همدی عطا و -  
دحاه اموی بدینان پیامبر " سلوی الملل " مدد تا فضای الهی بگذرد و آن جرمی حق لیبی بر

۱ و ۲ - آیه ی ۱۱ و ۱۷ سوره ی بقره . مراحه خود به کتاب " پرتوی از قرآن " .

۳ - گویا این نکته برای آقای " نایر " - کارشناس جنگهای خدا انقلابی - بسی گران افتاده  
است که به طعنه چنین می نویسد : " ما ثوابین اصل عزیز را بدستار کشتن ایل میکند که جنگی  
که دارای ماهیت خدا انقلابی است ، هیچ امکانی برای کارهای جرمی وجود ندارد " .

هر چه خانی پادشاهی اسلامی نزدیکتر بهی از صاف و مستقیم فرود می خورد ، بیفتد و حرمین را بکشد که -  
اینکه آنهد از آن برخوردارند ( ... و ما كانوا یحذرون - آیه ی ۶ سوره ی قصص ) .

و آنکه در کاروان جانبی بعضی براه افتاد ، باز هم افکاری و کارمندی که به اولترین  
و نه بر اساس حادثه ی ما غورا ، مست کنند و پایه های حکومت بود ، در جبهه ی امام ( ع ) اداسه  
داشت " راهی مثل حسینی بوسیله ی علی ( ع ) - فرزند امام ( ع ) - و زنان و دختران ، بهر  
چهارا کند و آنگاه بوسیله ی سافران و غایران که از مدته ترین و سایل جسمی ارتباط آنروز بودند ،  
تا قدر ترین نقاط میرفت و بدینگونه آنکه مکتب ، جو سرزمین های اسلامی را روح بیدار ساز  
چنین فرا گرفت " و دیری نپایید که مکه و مدینه ، که بهترین مراکز انقلابی این چوب بودند ، متصل  
گردید .

آنگاه اسرا بدین وار شدند ، بار دیگر آنهد که در کوفه گذشت ، تکرار می شد ، با این تفاوت  
که اینجا ، که حکومت اموی ریشه ی چهل و پنجاه ( ۱ ) در آن داشت ، بسی پیچیده تر و طاقتور از  
کوفه بود ، از اینرو تا آگاهی و ناخوانائی آنچنان غنا ، سنگینی عده بود که درین صوفیه از بافت آن بسی  
گمان فتح می محسوس می شد .

از طرف دیگر هر ضریبی که با پیشت و طاء اسلام پناهی کدر آنجا سکن داشت ، با عدت تمام بر  
سایر نقاط طنین می افکند و عکس العمل بوجود می آورد .

در دربار اصفامی ، عیز بد نیز مدح و ستایش از دیوانه ، یکی آنکه از اسالها پیروان رسیده و یکی دیگر  
فرهزی بر امام که اخیراً حاصل عده بود ، نقشه و یا حیرت بر سر امام ( ع ) که در طبعی از طلا در مقابل  
بود که میزد ، و در فرود و تکریم ، باطمینان ایلها نه از پیشه کن کردن درخت خود ، و فتنه  
سلطنتی طولانی و فراوانی مضاعف از وجود آتشی نیروی مخالف ، عتاد خود را از دست داده و یا بهترین  
تمام وحشی بی اعتنا یزد و یومهای سناست بازمانده ، چنین آواز می خوانی میکرد :

..... به سلطنت تو رسیدم

من فروشی که به پیشمیرداشتم ، ادا کردم

و قاصد فاسیل خود را که بدست او کشته شده بود ، گرفتم ( ۲ )

.....

اما اینجا نیز ، " این اطمینان و سعی و ذلالت ، با سکوت جبین آمیزی که از فرساینده ی لید  
المرکز آحاد کرده بود ، چندی نپایید ، امام جناد ( ع ) از تاب اسیران ، این هر دو را  
شکت و اعلام نمود که بخشی دارد و آنگاه گفت : " ای یزد ، چه گمان میکنی بر رسول خدا ( ص )

۱ - از زمان عسکر که ساویه به حکومت فامات برگزیده شد .

۲ - منظور آن عده از فاسیل یزد هستند که فریاد پیامبر ( ص ) در لشکر کفار بود و بدست سپاه اسلام  
کشته شدند .

اگر مارا بر این حال ببیند ؟ . . .

نگفتا و جوانی اسیر کما بن چنین جورانه . فرما تو ای خود کا منی بلا طاسی را که راجع انظار  
سر بریده من بهترین مخالف خود را در پیش دارم و کذا فراموشی منین تعجب شده . بنام صد سیزده  
که گویا گاه صباها زهر را میجویند ، آنهم در نهایت نفیوت قدرت تاجیه که از هیچ بدکاری و فرمان  
قطعی ابا ندارد . از جانب پگریا بن بهان . بستم که در داد و ستد کسان را میجویند بازمانده من -  
صان رسول خدا ( ص ) است که درم را چنان بنام وی صبی می کند . و این بویزه . بر حاضران جلس  
مورافقا . چنانکه آن بدکاری پلید و ستمگر که از این ضربه . که سزات بر حلاوت هودگی -  
پلور از ازم بریده بود . بدنگنا افتاد و گفت : ای سر حین . بدو قطع رحم کرده و حق  
مرانیده گرفت و سلطنت ترا حق خود بداد . و افزید : ساس عدارا که پدر را کشت  
باز هم صان عیوی سفید و شکسته و استفاده می دزدانه از ما هم قرآنی که سر عده ی فرهنگ  
ند . علوی . نظام صاوی را تشکیل میداد .

علی فرما نزد : . لست خدا بر کسی که پدر را کشت .  
و دیگر غایب ستمگر حکومت پویند چه برگی داشت که بر زمین بگذارد ؟ بر فرض حتی بی انتها ارفای  
عین بروخ نابکارانهای . که بعد از نبی میداد . آواز هوانی را از سر گرفت .  
و چاکه نخواست . اکنون که " سر حین در مقابل ایست ؟ "  
وجه معنای حکم که از این حین و مانند او بر آل ای طریان . که در عمارت و حکومت جسم  
ایبده . تفرده بود ؟

لست حاتم بالک فلا

عبریا . ولا حینی قبل

بنی هاتم خلافت را باز چه قرار دادند

زیرانه خبری . ( آریا نبی خدائی ) بودند و حینی نازل میشد

از صلی خو تفراسی کردم

و بیک بهر اطلالی ندم

ای کاش که بهرام . که در جنگ غریب بود . و امروز میبودند و فاد میگفتند و میگفتند :

ای بیزه . بستر بیزه

آری پدر مرا اینگونه سفارش کرده و من هم از او اجرا کردم .

ایست نمودار صحت و قوت خط منی چنین . که بلا فاصله بهر از صلحنامه ای امام حسن ( ع )  
با سوا به . به گمان صلیب میبندد تا چنین حدی برسد که بعضی راجع دانند . خود نقاب از -  
چهره ی ننگین خود قرآنی بردارد . و بی هیچ واسطه ای . صابتر و بلا تعلل به خلفای نا  
آگاه سلیمان بنفاناند . همان چهره ی ساه و غریت که بالیان فراز بر ضرب قرآن بر نوزده گردن

و من علی ( ح ) و انهمی اندو یا تو احاد بنده . و صرف به بیست قرآنی از قرآن میبندد . و اکنون  
بر آخرین مرحله . با جاهل فانی منی اسیر که بعد از افراتگری و در اکتان آگاهی بهلور میبافت  
پرونده ها از هم میبرد . و البته . با بدین فکر از سر ... خارج کنیم که بعضی را میتوان به  
باری به تواتر و بدون سبب از یاخته طبع و سخن سخن و بیانی بست آورد . ( ۱ ) .

چنانکه . یکبار که در صفت دربار و مقام به تمام سجد ( ح ) افتاد :

... هنگامی بود که اهل بیت را بر سر میزدند . همانجا که سبب اسرارها نگاه میدادند . بها  
داعی بودند و راسی هم بر میان ایمان بود . پس یکی از بر سران عام رسید و گفت : « الضواله  
تظلم و اهلکم و طلع العین الغیبه » ( عکرم دارا که عمارا گفت و از میان برد و شامرم فقط ننگیزا -  
نا به صاحت ) . آنجا که در مقام پونا سازا گفتن به اهل بیت کوفته می کرد . امام چهارم صبر کرد تا هر  
چهار است گفت و گفت روی بهایان رسید . آنگاه امام ( ع ) روی سخن با و داشت و جواب میداد .

چه جایی ؟ بدگفت ؟ نه . ناسزا گفت ؟ نه . از وی گفت که کوفته بعضی میبندد ؟ باز هم نه ...  
امام چهارم ( ع ) برایش توضیح هم میداد و هم ساغر . در پنج راه از کوفته فاد می داد و رادیده -

بود و هم اینکه دایره صبر میبندد بود . علاوه . بهیرو وارد شده بود که آن تاریخ . کاتون  
عین و عثمان آل عصمت بود . این مرد عاصی ختم مقام هاداد . ناسزا گفت . اظهار خواصالی  
کرد و عمارا بر آنچه پیش آمده بود عکری میبافت : چه کسی میتواند با این همه موجبات ناراحتی و عصبانیت  
از پدر و برادر و عصبانی نود و سخن ندمتاروا . در قابل آنچه تاروا می ها که ندمت داشت . نگوید ؟  
هر که با بعد از هر جهت تا عین را ضبط کند و این تنها زبیده ی فرزند حسن ( ع ) بود که عین نظم  
مهربان و دلوز . مانند کسی که از این مرد عاصی جز مهربانی و احترام و ادب چیزی ندیده است . بسا  
کمال عیرونی و نرسوئی از وی برسد که قرآن بلد نیستی ؟ گفت چرا . فرمود این آیه را بخوان  
ای : « قل لا اقلکم علیه اجرا الا لوده فی القری » ( ۲ ) گفت چرا . فرمود بخدا ما قسم

۱ - این جمله . کلام یکی از انظار چون بزرگ مصراحت .

۲ - اشاره به آیه ۲۲ سوره ی یحیی . یعنی : « بگو از خدا برای او ( بهایبر ) اجری  
نه طلبم مگر از دوستی نسبت به نزد یگانگی ... » میدانم کم کرد و از طرف بهایبر ( ص ) در -  
اگاه میروستی نسبت به فادانهای تا که فادانهای و حتی قبل از حلت فرمود کمین کتابها فادانها را در  
میان عسا با ناست باقی گذاختم . باید در نظر اول این توصیه به ابراز دوستی . بلکه برداشت غیره  
دوستی و بی طعنی ... ظاهری بود . لیکن حقیقت اینست که در ما هم پیچیده ی اجتهادی قرآن . به  
و نه بر آن در کار جاهلی . بسیار مشکل بود است و تنها در خود تربیتندگان خاص مکتب رسول ( ص )  
که طبعاً از آلودگیهای جاهلی بسیار برکنار بودند . به . آلودگیها که مانع تفکر و استنباط و  
( دنباله ی یاد فی در بعضی بند )



وگفت اندام او از همین عهدان روئیده است .  
چگونه از بعضی ماست بردار دیکه همواره بادیدهی صورت شما نگران بوده است  
آری بی آنکه گناهی بشماری و خود را از عملی چنین ناستوده نکوشی کنی . -  
ستا نظریه باد بر ماهی و جوب بر لب و دندان حسین مهزنی و میگوئی " بزرگان قوم  
من عاودم میهند و میگفتند ای یزید دست بریزاد . " چرا چنین نگویی ؟ که  
پنجه خود را بر این فرزندان حسد ( من ) آغفتی و آل عبدالطلب را که تارکان  
زمین بودند ، خاموش کردی . ای کس سران گذشته طایفه خود را ندانیدی  
و چنین پنداری که آنان صدای ترا می شنوند . هر آنچه ، تو نیز بایان پیوسته  
خواهی شد ، بر حالیکه با خود نگویی کلهی دستم عمل و زبانم لال بود . و ای کاش  
آنچه را که گفتام نمیگفتم ، و آنچه را که کردم نمیگفتم .  
ای خدای بزرگ ، حق ما را بستان و انتقام ما را از ستمگرانی که بر ما ظالم کردند باز  
گیر و قلمت بر آنان که من را راز پندت و باران ما را کفند ، فرود آر .  
یزید ، هرگز پندار کوبان باغکان " راه خدا " مردگاند ، بلکه آنان -  
زنده اند و در نزد خدای روزی میگردند ( آیهی ۱۶۸ ، سورهی آل عمران ) .  
آیا که خدا دادی کند و ما میر ( من ) او را دعواه و جبریل امین گواه باشد بسپاری  
تو کافست . آنها که تو را بر این مستو مقام نفاذتند ( حزباسوی ) و برگردن -  
مسلمانان ساری بخندیدند ، زود است که بایستد که از جمع ستمگران ، چه -  
نکوهیده طایفی برگزیند . و زود است که بایستد که امامی را بر آن برای سر -  
اجاسی هولناک تر است .  
من ترا تا چیز ترازان می شمارم که با توین گویم . هر چند که تا بنقصیدانم تا بر  
سزنده و تو میبخش کنم . این مستها ، خون مار خنده و این دهنها ، گوشت ما را  
طعمید خو ساعدند و آن پیکرهای پاک بکاف افتاده و اطعمهی کرک و کفشار  
بپایان کرده اند . ای یزید اگر اینک پیروزی بر ما را غنیمت خویشی میانگاری چه  
زود خود را تاوان ده هرات ما خواهی یافت . بر حالیکه میز آنچه از بهر فرستاده  
ای ، چیزی درست تو نخواهد بود . خداوند بزرگوار خود را بیدار میبندد و نمیکند  
و با کسی او شکایت میبیرم و در او پناه میجویم . تو نیز بجهت و کوشی ، نه در شک  
و فریب خود بکار بیند . ولی بخدا قسم هرگز نتوانی نام ما را خودنا بود و فروغ -  
و حی ما را خاموش گردانی .  
سرا انجام ما بر تو من نیست و دان تو از آلودگی این تنک پاک نخواهند . عمل  
تو تا چیز و روزگار هرگاه و جمع تو بر پتان است . آندم که ندای منادی بر خیزد که

نفرین بخوار بر ستمکاران باد .  
خدا را سپاس که آغاز ما با پیماد ( زندگی ) و انجام ما را با عبادت مخلوقین داد .  
از بویگاه او بر پنهان خود ، تو را پیروز از فرزندان و پادشاه بزرگ مشتت داریم و -  
خواهش ما هم کسار اربابا نشینان تا بسته ما می دارد . او خدای مهربان و رحیم  
است و کافسان را بر چنین خدایی است . . .

و بدینگونه زینب ( ع ) را در محفل مسجود ، پاقد بر آفراتین در برابر آن شاه بلند بسمیرت ، که  
نقطه ای رسالتی خود میجوید ، در انظار منزه را بعباده و پرورد خدای بی غیب ، بر تاریخ تکامل  
انسان افزود .

ظریه شما را من و دوقی بختانی که آن با تویی پاک و بیعیاج در برابر یزیدی ایراد نمود ، چه آتیا  
کمبهره . آیا گمان تو بر آنست که خداوند از بزرگی و حمت ما کاسته ؟ وجه آنجا که خدا را بر سر نوشت  
" عبادت آغاز و عبادت انجام " سپاس میگزارد و برای اداسی کار جنبی ، برای بازماندگان امام ( ع )  
عاشقی مشتت میکند . مسلم میباشد که تا کنونی در این بیانات نه مرتبه عنوانی تصدیقانه و داغ -  
دهنگی و اسارت است . و نه در عنوانی بزرگی طلب و لطمه زنی گری بی حقی . بلکه اظهارات زینب -  
کبری پیوسته از من عکس هستند همان فلسفی بزرگی کبر سراسر دقایق عاودا بر تو است بار -  
افکنده بود ، بر سیمات و بر همین بایستی حکم بود که منزلت پیوسته یزیدی را از هم برد و بصورت فرضی  
برای از پادگناه و عذاب ، جسم ساخت و آنگاه بهوشمندی تمام ، دفتر جنبه را در قوس اصلی -  
این کتا " پدر " و " احد " سابقه داشت ، و یزید و بر هر صحنه ، تا بکاری شیطانی جزا میور -  
نشان داد و بر از این باطنیانی مسلم به تبلیغ آینده پرداخت . همان آیتدی تا بنات و درختان جهان  
در حال به شرف که هیچکس را قادر به تغییر جسمی تاریخی نیست = ( ۱ ) .

و از همین هم فراتر رفت تا بر طالع افق تا بنات و چرا و دانگی بی غروب که وادی پر خورشید و بر باره  
نوع انسانی است " حیات " و زندگی و " وزی " پس با لبتی را بر آنها ، که ستمگر پیمند است کشته  
است ، نشان داد . و بعدوی دیگر این افق قرآنی ، آیتدی ستمناک ظالمین را ترسم نمود که میز خواری  
و بخان ندات بار ، هیچ نداشت .

براستی بی این افها و بی آن فلسفی قرآنی بزرگ ، این بیان جزو مانگی نبود که کمال او را تا  
چیز خواهد و نه پیروز " پیچیدگی و پیچیدگی خود بکار بند ولی بخدا قسم هرگز نتوانی نام  
ما را خاموشنا بود و فروغ و حی ما را خاموش گردانی . . .

۱ - یکد انظار من حاصر میگردد : " جهان در حال به شرف است و پدید میسر  
فادر به تغییر این سیم جسمی نیست . ما با پیوسته ترقیات جهان و آیتدی تا بنات و درختان جهان غلظ  
بلوغ کنیم ، تا از این طریق ، خلق به پیوسته ایمان و باورده . "



آری . بر این اساس زینب کبری ، بزرگترین انقلابی برپا شده بود که در میان بزم بزرگی پاسر - های کشته و خیل اسیران که اغلب بعضی ... را مجذوب " قدرت ظاهرین " می کند ، صف باطنی پنهان است . و نظم اموی بعنوان " پدیده های موقت " می رود که چون " ظلمت تاریکی بزرگی و داغ " کند . ( ۱ )

با این احوال ، بار دیگر قدرت بزرگی ، در صحنه دریا " پدیده تاریک و مظلوم و او که در هر چه این طوفان سیکنی غرق و در گم کرده بود ، دیگر چه جرات داشت تا در فراام ( ع ) را " بقتل " کند . کجا بود این خلدون حکیم قرآن خوانده ( ۱ ) که فقدان " عوکت " را بر عمل حسینی خرده می گیرد ، تا بر این صحنه که بزرگ سوختن ، جبار و مستر که در آنجا پنهان شده و سرهای بی تن می خیزد ، مخالفین را به باد دارد ، و در سویی دیگر مثنی اسیران زن و کودک و یک جوان را به زنجیر قرار گرفته اند ، ظاهر کند و بر ما بد که عوکت و عزت چیست و در کجاست تا دیگر کلمات را چنین سهل و بی ارزش بکار نبرد ... میگویند در همان مجلس ، بزرگ دریا پند زلت و ترس از عین آن کسی که سیرت او در حکومت و کاهش را یکجا بپزداند ، دستور داد تا مجرای اسیران باز گردد .

اما پس از این نیز باز بزرگ ، کما نندهمی حرمین نمیتوانست از گفته و تاریخ برافت میرت انگیز و اعتدای ، به سجده افتاد تا در جلوسه سی که با حضور علی ابن العسین ( ع ) برای بدگویی به علی ابن ابیطالب ( ع ) و فرزندانش و صریحاً از انانیت جاده ی عاشره تکمیل می شود ، حرکت جدید .

توجه تفاوت بین گوشتی آنچه را که از این سحر فتن ها امیرا بر این زبانه گفته بود ، از یاد بر می آید . آنکه مطلب مظلومی بخیر رفت و در تاسف از گوشتی به علی ( ع ) در اهرام او و فرزندانش در میان وی ( همان ) از صحنه هیزه رانی فرونگذاشت و از منقلب و " حال آسانی " تا هتاهل اسیران و سنین بزرگ و فرقه کیهان ( سوره ) ، پنهان گدار حکومت نوین ، دامن داد و خوب بزرگ را که در اینجا میدان را به پاره پاره یافته بود ، تشنه کرد . بویژه آنکه که خنثی را با وجود خورشید و گوشت در خیال آل ای سفیان میگفت : ... در حاشیه دنیا و آخرت ( مردم ) بدینان نهاد و متدعیانند و

۱ - به انقلابی میگویند . به هنگامیکه آسان را بعضی از ابرهای سیاه فرا گرفته بود ، با آبر و خشم کمان فقط پدیده های موقتی . ظلمت تاریکی بزرگی و داغ ، راهدگفت و سپیدی - صبحگاهی مژده ی روز خواهد داد . ..... در تاریخ بهریت ، همواره تیردهای مربعی که در هر دو زوال و تابو بود ، بطرفین سبزه ی نوسدانه ، طبعه نیروهای انقلابی پناه میبرد و اغلب یکی از انقلابیون تا مدتی مجذوب گشتن در ظاهر ، که در پس آن ضعف باطنی پنهان است ، گردد به زان ابراهیم حقیقت عاجز میماند که در زمان بزرگ و در آن آسانی میروند .

چیز و این راهی پندای حال و روزای او نیست ... ( ۱ ) .... که تا گمان بانگی بلوغ و دیدار فتن انداز گردید که : " و لیک یا ایها الطالب اعتریت ترشاه " الخ و بعد از غلظت فتنه و مدح من آثار " ( وای بر تو ای گوینده ، که فتنه ی مظلوم را بختن خالق خریدی ، پس نشینگاه خود را آتش قرار دادی - خود را فروزیدی کردی - ) . و این ضریبی حکمی بر تنش می ننگین بزرگ و بر تمام اذهان بر خیزد و فرو میخیزد بود .

آنگاه امام مجاهد ( ع ) نویسه بزرگ گفت : " آیا مجازم برای جویبار آیم و خنثی بگویم که هم خدا را خنثی سازد و هم بر خنثی نگذارد مایه ی آبر و ثواب گردد ؟ " . البته جماعت این گروه برای بزرگ قابل حدس بود . اما آنچه هیچ بدان گمان نمیگردد ، چنین - نوعی بیعت جسدانای بود که کلام گوینده را بشکند و آنگاه منبر را با آتش اهترامش " چوب " بخواند چرا که بینش بزرگی و خردی ، در خنثی و کشته شدن ، مظلوم است و طرف میبند و بر هر ای آن هیچ نمیدید که بخواند همین گستاخی را توجیه کند . اما ، امام علی ابن العسین ( ع ) که مخطوط تازه از آن سوی این حد آغاز میگفت ، از چه بترسد که آن منبر را فارغ از روح صداقت سندانهای جز جویبار و بخت هیچ نبود ، نشاناند ؟

بزرگ به تنگنای سختی افتاده بود . اگر اجازه بدهد بدترین صورت متضخ خواهد شد و بی تردید این یافته ها را رفته میگرد . و اگر اجازه ندهد که مظلوم بخود حکم است . وانگی باغوا ی دانشم الزواید انبوهی که در طین آن فریاد اجرات یافته ، و بی اعتنا بنگهبان را با مسلح با ساخت ، خواستار گذشتن علی ( ع ) هستند ، چه کند ؟ و طبعاً راهی جز امتناع نداشت ، و این امتناع را حاصل غیر از آن نبود که مردم را خروشان نترکند . مردمی که سالها نراز دروغ شنیده بودند ، و اینکه در قضی حقیقت ، یک قطعه از آنرا که در آن فریاد بیلور یافته بود ، چنین گرامی میدادند . گوشتی سستی پنهانی و بی فایده ی نوی ، همه ی رحمت و دروغ را از اندام سالها نراتیاء کرد و تأثیرات آنرا کم کرد ( ۲ ) .

آری بر اساسی همبیز امتحان از انسان سلیم و سبب نموده جزو یکبهای خاصه ای را ( ۲ ) . و از همین جاست که ضرورتی بر نوعیت بلندی ، شکوفه میکند .

عاقبت نوای حق طلب جبره شد و امام مجاهد به برزخ رفت ، وین آغاز کرد ، هر کلمه حکم استوار وی که بی هیچ لژیسی ، به روز سندان و پرو قار داد میزد ، صداقت بی غیبی وجود داشت و در -

- ۱ - نقل از صفحه ۱۸۲ " بررسی تاریخ عاشورا " .
- ۲ - سوره ی حمد ، آیه ی ۱ : الذين كفروا و صدعن سبیل اللہ اخل اعمالهم " و آیه ی ۳۳ هان سحر : " الذين كفروا و صدعن سبیل اللہ ... یحبط اعمالهم " .
- ۳ - خصوصیات ویزه ی انسان ، کتاب " تکامل " .





که یگوئیم : امر آنجا که **امر اقلی** و **امر اکثری** بر دشت نظمی بود الهامه خلقه از سنای وجود و حیات بود ماست که از ایمان بدان لبریز بود ما ندانیم . و آنگاه اگر انسان انقلابی شود در شناختنای خود از آورد تازه ترین دستاوردهای فانی و پنهانی و توفیق آن صرحی که صرحی آن حاصل فطرتی دیگر و پنهانی از مطلقین و مانتقدان است . استفاده میکند . عسرا آنان در مقامی از : حاصلت : فطرتی در وجود دارد . و لذا وقتی امام (ع) در بیان صالهی حیات : هرگز مایه را رفته و راه خود (وکل عی مالک تبلی) میداند و مایه را از کفر و فسق و سارانی حریر رفته نگاشته . حیات انسان را که موضوع عدلی است . بر : عهد و پیمان : خلاص میکند . چگونه میتوان از صدق (شهادت) سبحانه بر و اصبحت حسی بی که قرآن نامی از آنست . برپا آورد ؟

راستی همچنانکه مفاهیم انقلابی امروز . که حاصل حادثات اخیر آلوده بشری در عصر محنت حرکتها میباید صاحب اصالت است . بهای حسی نیز که رساننده قرآن است . عقیده دارد . و در بر همین حقیقت است که در بر این راز کامل وجود مادی که پیچیده ترین شکل صفر طبعی است . گنوده میشود .

امروز . فلسفی انقلابی را ندین . با نگاه دانی و توفیق معنوی این که بر شناختنای پنهانی رسیده و هزاران سال تاریخ بشری میبانی است . این اصل را پیمانه لمس کرده ماست . که ضابطه بر خیت تکاملی حل میشود . اما آنچه در همین مکاتب . صرفا با سفتنای مکاتب قرآن . سکوت و بادیون جواب قانع کننده مانده و بر راستی جاد دارد که : مشکل : خواننده خود توضیح علت آن نبرد است مطلق علمی است ؟ توضیح همان اصلی که بر طبق آن : همیشه حرکات هست به عالی تبدیل میشود و در حرکت و تکامل فکری وجود ندارد . (۱) . و علاوه بر این حرکت : حرکتی حول دایره نبوده . بلکه حرکتی تکاملی و تاریخی است که هر یکی از آن صفت : غنی تر و متنوع تر از دیگری است پس است . (۲) و بر همین مبناست که : نو . شکست ناپذیر . اعلام میدهد (۳) .

ولی ساله آنقدر مشکل است که با الکترونیک : که در : مشاف : تکامل و گسترش در تضادهای : نوینی پدید میآید . (۴) . بواسطه زیربنای صرفا مادی ای . مادی ازلی و بنیاد است در مقابل آن چندان جوابی ندارد . الا اینکه بر سنده را بدینال پاسخ : باز هم بر وادی بیفید و غوط : ماده و حیات مستقل آن از مورد و صرفت انسانی (۵) قانع نموده و سرگردان بجای میگذارد . در مکاتب : فتنی نیز که بدو گانگی وجود میفکند و طبیبان با الکترونیک بر آنها زینت کفنی فوق الهامه دارد . هستی بدو : کلا : مضاد : غیر مطلق میباید . بلکه در : نوحی : از این ندارد که : عاجت

۱ و ۲ و ۳ و ۴ - نقل از فلسفی مارکسیسم  
 ۵ - "مغناطیس مشروط بودن و حیات مستقل ماده از مورد و صرفت انسانی از طبعی نکات مهم است از برای ما تر با لیم و با الکترونیک میباید . (نقل از فلسفی مارکسیسم) "

لوی اهریمنی شلوب قدرتهای بزدانی که مزاج خیرند . خواصند . اما بر حسب حفظی گرانی که صرفا بین و اقلیات خارجی است . در کل وجود هرگز بخشی بنام غیر و قدرتهای صاحب اصالت اهریمنی موجود نیست . و همبیز (حتی بدترین بدها) بالعام در غایت این از : "وجود" و یکسانی فرود رفته و هیچ وجودی پیک آن . از سر و دودت که تسبیح و تنزه ذات محال بی نهایت واحدی است . باز نمیباید : "سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض ... " و له من فی السموات و الارض کل له قانتون ... " و بر اساس همین وحدت مطلق و فاعرانای عام میباید که ست حرکت تاریخی تضادهای حل آنها بالجموع " واحد " (۱) . بی قهرا " و " تکاملی " است و بدینگونه بشایه قانونی ابدی که بیان ضرورتی بر رابطه ذاتی حاکم بر جهان میباید " نو " شکست ناپذیر " میگردد .

و آنگاه در وجود مادی قرآن اکتفا بر : تضاد ترکیب : (والفتح) دلالت دارد که با لید با دو گانگی (تو ابدی) کل وجود متفاد است . باین ترتیب وجود مادی جولانگاه عارضی : حق و باطل : نور و ظلمت : زندگی و مرگ : (۲) . " عبودیت " (۳) و ... میباید و از همین عارضی که در سطح اجتماعی : ابتلا : نام دارد . " گمراهی و کمال " بر میخیزد . لیکن این جنبه : مانی مضاد علیه غم اختلافان : نوعی واحدی تبلور میباید که بزرگترین عامل دارد و از میان ضرورت های لایق خود بست الزام آوردی و حساب است : "احال الاشیا لوقایها و لام بین مختلفاتها و غیر فراخها و الزمها اشیاها" (۴) (اشیا را در هنگامشان) بر این توضیحات کفی لازم) به هستی : احاله داد و معیان گوناگونی آنها مواظقت گذارد و طایفه ان (ضرورتها) را ثابت (لایقیر) و مایه دیگر نبود و آنرا از حسی آن اشیا گردانید ... )

اما آنچه بر الزام بر گیرها و عارضات پدید میآید و حواس و حقیقت : چرا که آسان و زمین (جهان) : "بیجهت" و به "بازجه" آفریده شده و لذا بر سر "جهت واحد" آن حق باطل و لایقها میبازد :

"ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لنعین ... بل نقذف بالحق علی الباطل فیدسه فاذا هو زاهق ... "

"آسمان و زمین را و ما بین آنها را بازجه نیا فریدیم ... بلکه حق را بر باطل

۱ - باطل قرآن " و سر " . مراجعه نمود به تفسیر خودی فیر تحت " والفتح والویر " بر روی از قرآن . جلد دوم .

۲ - فیرج الحی من السموت و فیرج المیت من الحی .

۳ - بکر الملی علی التهار و بکر التهار علی الیل ... (آیه ۵۰ سوره زمر) .

۴ - نیج البلقه . ترجمه فیر اللام . صفحه ۱۱ .



نشانی ها و اعمال سبب باز آید . در برابر فروغی که از غایت اعیان باشد . نه از سر صاف و آفتاب  
 سو . بلکه بیان عینی برایت برین قانون تا هر انی هستی بود که در جمیع بختی از آفرینش حاکم  
 نام دارد . خلکان عفو و پنهان . در سکران تنگ نظران تنان . با آنچه تجربه . بازم نمیدانند  
 که " عکس نور " فروغش را شناخت میکند ( ۱ ) : " برینون ان یلقوا نور الله یا فوهم و یانی  
 الله الا ان یسم نوره ولو کراه لکافرون " . میخوانند نور خدا را با فوتمشهای خود فرو نشانند .  
 ( نامی ثلاثی آنها علم راه کمال و ضرورت آن آنقدر تاجیز است که گوئی بخوانند غور غید را با فوتمشان  
 فان غامض کنند ) و ایا دارند از این ( امر ) تا آنکه نور در ایا تمام رسانند ( آنچه از برین این نور دارد  
 شده محقق شود ) اگر چه حق پوشمان کراحت داشته باشند ( و علمیان هر وسیله ای را اعمال کنند ) .  
 بدینگونه در جانی که موجود بلندی و ظلمت را " هیچ ریشه و قرار " ( ۲ ) نیست . با شراسر نهایت  
 تنصیع " سنگینهای فداکارانه " ی بی منتها یی . چون فروغی جا و بدن همچنان بر فارق تاریخ انسان  
 و مجاهدت خونباز پیگری . بجانب " لغز و آزادی " . خواهد درخشید و چون " نوری " مادی -  
 بهام آورد صبح تابناک سر نوشت " او " خواهد بود ( ۳ ) .



از مده ترین شکفتی های بر عظمت نوع انسان . اینست که جریان تکاملی وی با شتاب متزایدی از  
 هر صفت توقف یافته . بدین میباید : از اینرو " راه انسان " و مجاهدت بالضروره ی آن نامی  
 ندارد . در این میان هر نسلی باید به معشایاری و طیفی خود را بر باید و نیاز نکات " قصد اواده " .  
 " که هر حقیقت قانونی از قوانین تکامل " یی همعانی ... " ( ۴ ) آنرا نشان میدهد . " راه " .  
 خود را به پیاید . چرا که " اگر ما فقط آرزوهای بلند و متروک داغده ولی فاقد روح نفی حقیقت از

- ۱ - سرگوبه خونین بقول حروف " جزم دادن ماهیان بجای کودتری نیست " ( سائو ) .
- ۲ - سوره ی ابراهیم . آیه ی ۳۶ : " و مثل کلمه خبیثه کثیره اجتناب من فوق الارض نالها من  
 قرار " ( و مدهدی بلید . مانند درختی است پلید که ریشه های ( بر زمین فرو رفته ) بروی زمین -  
 افتاده باشد و بر آن هیچ چیزی استوار نیست ) .
- ۳ - از حضرت صادق ( ع ) نقل شده که سوره ی فجر سوره ی حسین بن علی ( ع ) است . گویا آمده  
 ... از اینجاست این سوره را سوره ی حسین نامیده اند که قیام آن حضرت . در آن تاریکی و ظلمت ...  
 مانند طلوع نور فجر . از نورش . حیات حرکت گردید ... ( نقل از صفحی ۸۲ مد ۲ بر نوری از قرآن )
- ۴ - متن داخل گهواره از صفحی ۳۳۴ " از کجکشان تا انسان " نقل شده است .

میان واقعیات محقق یا عدم ... جز فردی عیال پرست و عام طبع پیتنر نخواهم بود . ( ۱ ) .  
 واقعیت محقق . دوران ما که اکنون مده ترین گهرگاه تکامل اجتماعی نوع مان را میسازد . هر  
 استخریان = ( ۲ ) و آنگار شده . که ما بین دو جویو باشد بهم - از یکطرف مردم مسرود و ملاح برداشته  
 و از طرف دیگر " نامردمی " مختصر تنها نغاری بین المللی " - بختا پتندید . جریان دارد .  
 از هم اکنون علایق موجودات که این یار نیز نفی واضع ملطبی " نامردمی " راستی میسازد  
 و بدینگونه آفتابهای نه خندان دور . اندام تاریخی و " توام سنگر و سنده " ( ۲ ) بیگانه و رخ  
 خواهد داد و آنگاه آنچه پس از این میماند . انسان خواهد بود . انسان - آزاد و فارغ از استعمار

" ان الارض میراثا مجرای المالعون "

" زمین میراثا بدیدگان صالح است "

در این میان . نیاید تصور کرد که همی بر زمین در یکسره گاه غرض منظر بر خای خود بران نور خواهند  
 آمد . بلکه قبل از هر چیز توجه به میانای طبیعی لغری ضروری است که او باید با ایمان استوار .  
 و پیافیهی . از حیوانا مساعد نظام ضد تکاملی محیطی خارج شده و ستادی نیکی و جلوه گیری بدی باشد ...  
 " کنتسم غیر اراهه اخرجت الناس فارمن بالعرف و نهین عن المنکر و تومنون بالله " .  
 و بدین است که هر " نوی " و " چیز بدیسی " همیشه با هر اینها . پیروزی بدست میآورد .  
 چنین است که بالبدیه گفتن بلطنین معلولیت بار " هل من ناصر " یعنی میتوان " بودن " در کنار -  
 میبدان آفریننده زکرا که هر متر متگاری بر دلهاست . ممکن ساخت : " بالیقینی کنت مکم فاضیز  
 فوذا عظمیا " ( ۵ ) . جز این . اگر بر جای بیانهم و آرام بگیریم . زنگ میزنیم و میبوسیم " ( ۶ )  
 و راستی . رسالتی الهی . جز بهایمردی بهام آوردان بلند همتی که هیچ پروای غیر  
 جهانی بدل وادندند . بقصد نخواهد رسید .

الذین یبلفنون رالات الله

و یلفنون

ولا یفنون الله . و کفی بالله حسیبا

( احزاب . آیه ی ۲۸ )

- ۱ - مضمون از : لیونافوی خطاب به اعلاء حزب ( صفحی ۵۰ چگونه میتوان بد کونیت خوب بود )
- ۲ و ۳ - از " قانون " .
- ۴ - جزئی از آیه ی ۱۱۰ سوره ی آل عمران .
- ۵ - ای کافر با خدا بودیم . پیرو متگاری شدیم . و متگاری طبیی .
- ۶ - " پلاک " . کتاب " علم کما یجوز " ؟ .

خطبه اول

خطبه ۱۶ . جلد اول . نیم ابله

بدینال مرگ عثمان . مردم پیروی علی (ع) روی آورده و در عهد باسیر (ص) . با او بیعت کردند . بعد این ابوبکر . مالک انصر و نودهای مردم . از هو اعراسان علی (ع) . کرده آمده . و این خطبه آن هنگام . که هنوز یازده مرگ عثمان پفراموشی سرورنده بود . ایراده داشت .

« لیسسی بمالکوه رهینه . و انسا به زمسم »  
 « کردم گروهان گفته هایم . و من ابله ام آراضا نتمیکنم »

علی عموفا میلهد که میگوید . او سولیت خرمید افریافه و من حرف و عملی جدا می نیست . لذا از آغاز . راه خود را از ابرائی که گفته و نکرده . جدا میکند و از این پس آب باکی بروی دست محمد جامعیه عثمان سگناه . حکومت عثمان میریزد . چرا که بر آنکه ناسمنا نه عمل کند . نه صحت . عثمان : کهما جزا انصر مقابل انتقاد است و مردم . بگریه افتاد و قول داد تا طبرکته ولی باز باطلات چاه طلبا دورگرای طبعانی . ماضی عهد کفر مردم را در پیش گیرد و به سنت باسیر (ص) دوری . قرآن عمل کند .

« ان من سرحت لبه الصبیر : عثمان بن عفانه من المملات  
 حیزه العقی ان یقسم المبهات »

« البعثا نکیر که عبرت های (جمعی می میریات ) انظاریات گفته برای  
 آتکار گفته و آتبار ادرست دارد . تقوا از اینکه در عهده ها فرود و صحت  
 مه دارد »

امام (ع) در اینجا بطور عام بیان میکند که هر چه بر حق میبایست که بدو صلاح یعنی میریات انتظاری و تقوا . سلخ باعث . و اصولا ایندو شرط را برای هر چه بر حق انتظاری اصل میداند . زیرا که تقوا و صاحب میری بودن دو خصوصیت عمده و ضروری رهبری انتظاری است .

ما امروز . شاهد همین پسترسین های گروه های بسیاری هستیم که بدون سلخ بودن میریات . انتظاری و عبرت از گفته دستچمل میبرند . گمانیکه حسن نیت فراوان نیز در اعمالشان بچشم میبرد . اما میبینیم که این حسن نیت و تقوا ی جامد نه واقعاً آنها را افراد طولانی و فتوا را آینه و همچنین باعث نا آتیا که چیزی بنام تقوا بر ایشان بر جای نماند است .

تقوا و جمعی می میریات گفته . فراموشی . بودن و فراموشی سبکین و غلرناکی که از درو . دیوار و بالا و پائین . پاس میبارد . مخصوصیت محوری پشامیروند .

و باید توجه داشت که از این جهت زمان علی (ع) را نمیتوان با عصر حاضر . که نیست های - رهائی پیشی طلبا هر روز بیشتر اوج میگیرد . قیاس کرد . از اینروست که باید با صراحت . بیان

کرد جز علی (ع) که ویژگی های یک رهبر انقلابی را درحد بالادارد . کسی را با رای آن نبود که برای احیای اسلام بیاورد . اسلامی که حفظ آن برای اوصیان اصلی ضروریست . و بدانست که به خاطر ارتقاء انسان بدارج عالی تکامل یافته نیز نفس اساسی را بپسده خواهد داشت . و این دو محور اصلی تمامی موضوعی های علی (ع) پس از پیامبر (ص) است که بسیاری از معاصرین را مقهور کرد و هنوز هم اکثر مومنین و مردم عادی بروشنی بدان نرسیده اند .

امام (ع) خود را صاحب بیعتی میداند که بواسطه ی آشنائی با عیربها انقلابی کسب کرده است . یعنی شناخت درست و نقطه نظرهای صحیح و لذت جسمیندی و نتیجه گیری از حوادث . از طرف دیگر او را گرد مکیوسی است . و از بدیهه های در همان مکیبی شکل گرفته که اندیشه ی محمدا پرورنده است . از اینروست که با توجه بدیهه های قرآنی . نتواند مقتضای بازمان حرکت کند و در آن غراطل . پیچیده و پیچیدگی که از اینها و پاس برجای می آید حاکم است . جاییه را از گره دار غیبات ناصواب و بنیان کن بصراط مستقیم رهنمون باشد .

"الا ، وان یلبسکم فسادات کبابها يوم یقتل الله نبیکم"

"بدانید ، بدانم شکلات شما بازگفته ما ننهد تا ترویز که خدا پیا میر شما را بر انگیزت"

پس امام (ع) میراث گذشته ها را آنطور که هست . میگرد . اما نه بایک دیسپلینی و یک جهت گیری ها را گرفته و بیت المال را از غنائم و مالها بنا مصلو میبندد و کار تمام شده میداند . او بدیده هارا از " موضع بطن میگرد " و لذا غراطل را بپسده ی جاسه ی طبقاتی و احباب جده طبعی فقهی و غنی و زنده عمن و مصیبات جاهلی را میبندد . علی خوب میداند که غراهای انقلابی اسلام از آنجا نیکه بوده های حرم را دریافت کرده و ندای رهائی بخش برای تشکیل جاسه ی طبقات ( اما نه بایک پیر و بدین نظر گرفتن غراطل زمانی ( مراحل ) بود . بآسانی پذیرفته شد و لذا از این بیم دارد که جدائی غرا و عمل بآنها منتهی میشود که حقایق اسلام بفراموشی سپرده شود . از اینروست که اعلام میکند - سنگینی رسالت محمدی را بر پشت خویش احساس میکنم . و همان راه را خواهم پیروی که او رفت . چرا که امروز بشر ترجیح تازه مسلمانان . از سر مرزهای اسلامی گرد آورده میشود و در کاخ های مدینه و کاخ - نینان آن از سران حزباموی و غیره . متبلور میگردد .

علی (ع) بر آنست تا وضع موجود را دگرگون کند و بار دیگر مساوات اسلامی را برقرار نماید . و اینست که خط مشی او :

"واللذی یهتد بالعنق : للبلبل یسلطه و لغریبلن غریله  
 و لسان سول القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم"  
 "قسم بآنکه او را ( محمد را ) بحق برانگیخت . بر این حکومت بمابلا -

خواهند افتاد . اما چه ابتلائی و غریبال خواهند شد . اما چه غریبالی و بیسم  
 رفته عوید هسانگونه که گفتیگر دیک را بهم میریزد تا آنکه با حقین ترین شما  
 بپایترین شوید و بالاترین شما . پائین ترین "

برنامه ی آینده ی علی گویا ترین دلیل بر آنرا فسی است که پس از پیامبر (ص) است اسلامی به آن مبتلا شده اند . و موضوعی امام (ع) متناوب با آن انحراف . یعنی بصورت کوتاه کردن دست ملاکان و افطاع داران حزباموی و آن گروه اقلیت . شکل میگیرد . اقلیتی که صاحبیت بار رسول خدا را ستاویز ارتقاء مقام ساخته . و در امر صاحبیت شعار " ان اکرمکم عند الله اتقیکم " ( گرامی ترین شما نزد خدا با تقوا ترین شماست ) را لوح کرده است . علی بر آنست که راه طولانی انقلاب را با بدنه های پدید کننده عصر پیامبر (ص) ببرد بگزارد و درین نودها اسعادهای غفقه بپارخد و آن انسان های پاکبازی کدرا همان و عمل صادقانه گام زده اند و حزباموی و بنا و این گوناگون از بدالت در امر سلطناز برکنارشان نگذاشته . بار دیگر ترموضع واقعی خویش برار گیرند .

آری در حکومت علی عقبانندگان ( بناحق دیروز ) مسئولیت های بزرگ را بپسده خواهند داشت :

" لیسن سابقون کاتوا قسروا . ولیسن سابقون کاتوا ساقوا "

" و پیرو افتند آن پیش افتادگان ( در امر ایمان و عمل ) کهستان را کوتا کردند و کوتا شود کت آنها که بناحق سبقت گرفتند "

ایست خط مشی امام . با پیرو بزرگ نیاد ایفوز . آن انقلابی پاکباز و صحابی بزرگ . که در بیابان و بیده جان سپرد . و عمارت بار . آن پیرو مردفاکاری که در ۹۴ سالگی در حالیکه روزه دارد و در تیر و شورش تنگین صفین بشهادت رسید ... مردان با تقوائی که در حکومت عثمان برای آنها جانی نبود . راه علی (ع) پاسخ گوینده است بآن اصلاح طلبانی که میکوشند در کنار تپیمشا و استعنا زات موجود برای گوسگان چارما بدینی کرده و با طبقات ستار جدا را کنند . امام (ع) با صراحت میگوید که بدون واژگونی اقلیتیای موفقه . هیچگونه ضمیمی موثر نخواهد بود . او واقع و فرمیس را و شیوه های - راعت طلبانه را حکوم میکند و تنها راه طولانی و شوار ویر نتیجه ی موفق انقلاب را بر میگزیند .

" واللہ ما کنتم و صمه . ولا کذب کذبہ  
 و صفا قتم خنسی را بنیان نکردم . و ایدامو غی تکفیم  
 امام (ع) با این سخن بار دیگر ازین بادی غریبا با طبقات سطح و سلط اعلام میدارد .  
 " ولست نیات بهذا المقام و هذا الهموم  
 و بیشک با این روز و شب این مقام خیر داده عسلم "

ویراستی که علی بر چنین روزی آگاه بود . و از آنجا که نقطه نظرهای درست و ملاکها صحیحی  
 پیرو دامت . چرا نیام اشتباهات گذشته را میتوانست از یابی کند .  
 "الا ، و ان العالما یخیل خمس حیل علیها اهلبا و ظلمت لجمها فقلعت"



بهم فسی الفشار

بدانند که خطاها را بیان میکنند که خطا کاران بر آن سوارند و لجام کینه

میخازند پس با ایشان وارد آتش میشوند

اور میری غلط گفته و نه با حق و بر اینهم میکند و بیاییت اجتماعی را که بر سر غلط لغزیده و نشان میدهد اجتماعی که دیگر هیچکس از کوچک و بزرگ حاکم بر سر نداشت خود نیست اجتماعی که بر آن دایرهی چرخ هر چه بیشتر وسعت بگیرد و دامنهی اختیار هر آن تنگتر توکشی که لجام کینه کینههای دیگر را محسوس میبرد و بر او میخازد و سراجیام و اهل آتش سوزان میباشد و لاجرم بر آن سقوط میکند جامعهی سرمایهداری نمونهی بارزی است از اینست که چون نتواند افراد از راه تکامل جامعه انسانها را درون پناه وکل ناد و نیاهای سرنگین بسازد و تودهها در خیال آلودگی اجتماع همچون موجوداتی ازاده ای تسلیم آید ولی امام (ع) داعیهی تقوا دارد و اینست که آنوی سالار نیز میگردد و لذا از جامعهای که بر تن او استوار است سخن میگوید:

"الا وان التذوی طایبا ذلّل حمل علیها واعلموا ازعما

فما ویرثهم الجنة

"آگاه باشید البته تقوا را کبرای است که اهل تقوا بر آن سوارند و زمان

آنها بگذرد پس به جنت وارد میشوند

اعتقاد علی بر آنست که در این اجتماع دایرهی جبر یا کفایت زمان تنگتر میشود و حاکمیت ارادهی انسانی هر روز بیشتر است چرا که لجام کینه نیست و لذا چنین جامعهای آزادی انسان را اوج میدهد و ادراک کمال و هنرمون میسازد نظری به معنای انقلابی و رشد و اصلاح تودههای آن صدق بارز است از اینکه چگونه بر جامعهی متکی بنفوا حاکمیت از آن ارادهی مردم بوده و جهت گیری اجتماع به دست خیر میرسد و نتایج است

"حسن و باطل و لکن اهل

"حق و باطل است و برای هر یک رهروانی

راه تکامل و رشد تکامل و اهرم دوازده نشان مردم بهر حال هرگز نمی تریک جهت عمل خواهند کرد از دیدگاه علمی راه هدایتی است و از راه طاغوت شخصی و راه میان بهمن است (البته نه معنای چهره و نه از برداشتنی نهی ناشی میشود) و او این سخن را برای هر گونه توجیه و تفسیر از کاران و فرستادگان میدهد و براساسی را عرض علی (ع) و گانهای حساسان علی قرآن مجید و ترویج و شگفت آوری و از این ترویج که به کینه گیری امام (ع) در جنگ جمل و صفین و در مقابل خروج نهروان بوضوح روشن است هنوز میری همان است که در میزبندی حق و باطل دچار ترویج گردید و اصل و فرع را بستاند و امام (ع) از همان آغاز بیان کرد که همراه

طوائفی آمده چهار ابهام نیست و با این حد سنگینی هرگونه جبه گیری مخالف را بر مردم نشان داد

"فلسن اسر الباطل لقدیمنا فصل

"پس اگر باطل حاکمیت یافت و هر آینه علی کرد آن در کشفیات

پس او این علی و مزدین یعنی و اسدواری و علم یاس وستی را با گفتن این جمله که اگر باطل حاکمیت یافت و هر آینه علی کرد آن در کشفیات بیان میکند چنانکه امام (ع) هدف و کمالی آفرینند باز فغانه و این بر باقی است ناخی از بهمان یعنی اسلامی او

"ولکن قبل العس فلسرنا ولسل

"و اگر حق قبل باشد اسدات که زبانه بود

و برابری گفتار بهین بلا فاصله از لحن و طعنه ها پاندهی آن سخن میگوید گوئی که توحش و آزادی انسان را که همواره معطی تر میبرد و میگرد همین ایمان اوست و معنی تکاملی جهان موجب می شود تا هر روزی حق را با چنین اعتمادی مذکور شود با آنکه میباید اند چنانکه او بطلان فاش در میگرد و و بدست بندها و مخالفها و نودندان و بزرگ زمینداران علیها و آغاز خواهند کرد و پس امام مکتوباته تر سخن میگوید:

"مولفلسنا ادیر شیشی فافیل

"و کم است آنچه بیک کینه شده پس دایره باز گردد

با توجه یعنی تکاملی عالم است که فطرت میگوید: کم است پدیده های که کینه شده و نتواند دوباره باز گردد چرا که بازگشت کینهها تنها در صورتی است که امکان رجعت داشته و پدیده های نوپسندگی نکنند و موضع خویش را از دست بدهند علی (ع) بر دنیا لای علیها یاد آور می شود که چه راهی را باید برگزید تا امکان بازگشت برای آنچه که پست کرده نباشد

(XXXXXXX)

پس از این امام (ع) شناسایی خویش را نسبت به تکامل و ضد تکامل بیان کرده و بر منزل هر دو نشان داده و اینک از انسانهای راستین یاد میکند که راستی را بر تیر جهان فراموشی نکرده اند

"فصل من الجنة والنار امامه ساج سربع نسا

"آنکس که بهشت و دوزخ را به خودی خود بدید و متفلسد و کوفته ای

سربع نبات یافت

... زیرا که راه تکامل را هموار کرد و امکان بازگشت به کینه ها نداد ولی گروه دیگری را نیز

مذکور می شود :

« طالسب بطینی رجا »

« آنکه در طلبات ولی کند میرود امده است که دستگیر شود »

و بر این بنا راه بر حقیقت و طایفه تکامل و اعتدای فطری انسانی را که طالب راه هدایت و نطفه ها و -  
و ابتلائی های خیری مانع حرکت او میگردد . میگرد و از آنجا که امر از زمین طالب جهیزند بر ستگاری  
نویسند نتیجه . پس آتانی را که بر امدها کونامی و بزدند و مسلم وضع موجودند و فرستاده عثمان  
مردم را آید . مورد بحث قرار میدهد و آیت های تاریکشان را می بیند کرده . میگرد که از مقام  
و لای انانیت بر آتی که به دست خیر و افریده اند . سقوط خواهند کرد . همان آتی که سر منزل -  
خطا کاران است :

« و طسر فی النار هوی »

« و آنکه کوناه آمد بر آتی سقوط کرد »

و بلا فاصله راست روی و صبر روی را حکم کرده . راه هدایت جهیزند و آنکه نشان راه هدایت است

مستخرج میگردد :

« الهمین و الفصال حله » طسر فی الوطنی هوی الجاده »

« راست روی گراهی است » راه وسط آن جاده ( دستگاری است )

فراموش نکنیم که سخن از رهبری است . از رهبری دست است . آنجا که در موضع حق قرار گرفته و کینه هارا  
عقب بزند . و تاریخ شاهد بسیاری از آن رهبرانی است که چون قاهر نبودند تا سدها و سنگلات راه را از  
پیش روی بردارند . لاجرم کوفتند تا از جهیزند است و مانع راهی بپایند ( ۱ )

آنروز نیز کم نبودند ناصحنی که علی را یارین بجهت میفرستادند . گروهی که نیرومندی حکومت  
معاویه در تمام رسته بندیهای مخالفین قدرتمند علی ( ع ) به هراسان انداخته و از اینرو عاویزه  
از امام ( ع ) میخواستند تا توصیفی سکوتر از آنان بپذیرد . معاویه را فرعام ایضا کرده و باطل معو  
زیر کتار آید . گروه دیگری نیز از کار بر حمله و شکستانی انقلابی گریزان بوده . میخواستند عبرت  
اقدام کنند و از روی مشکلات پرواز نمایند ( نه آنکه آنها را از پیش بایزد دارند ) همانجا که بعدها -  
تاریخ اسلام بنام عوارج از آنان یاد کرد .

ولی رهبری آگاهانه از جهیزند و راست روی بدو است . از اینروست که علی ( ع ) سر در اگراهی  
میدانند . و در مقابل راهی را بر میگزینند که با توجه به مسیح جهات انتخاب گردد در کاروان تکامل را  
به پیش برد :

۱ - به موضوع گیری های رهبران صبر و کورهای متفرقی عرب و عجم چنین جنبشی های حسب

روی فلسطین توجه نمود .

« و طسر فی الوطنی هوی الجاده »

« راه وسط ، جاده ( ی اصلی ) است »

راهی که بر طایفه یومین کار خود داشته و از سنگلات و پیچیدگی ها نمی گریزد و راه هدایت  
یعنی و صبر میگرد تا گره هارا عاقلانه باز کند .

راه وسط از بدگاه علی ( ع ) نادیده گرفتن مسائل اصولی و چشم پوشی از اشتباهات نیست بلکه  
اعتدای نبوی صحیح و یعنی برای حل تضادهاست . از اینروست که از همان آغاز با دو گانه هم خلقای -  
پیشین و یعنی گریهای آنها را فدا کرده و روشن بینی او از همین واقع یعنی این سرچشمه میگرفت .

راه حل ها و حکمت های علی ( ع ) همواره با آنکه در تمام گرا نی و با توجه به پیشین یعنی  
نیت بمقابل عنوان میگردد . آنجا که پس از فتح اسکندریه فرمان عسرواستند تا زنان فاسد حله ی  
بدن خود را از تن بیج بگردانند . علی با دلایل روشن آنها را از این کار باز میدارد و نظر خود را برای حل  
تفریحی آن مشکل با استناد به کتاب خدا ابراز میدارد . و لذا در مدت کوتاهی حله ی تنگین غیر بکلی بسته  
شده و گروه بسیاری از زنان مزبور سلطان می شوند ( ۱ )

و اینست راه وسط . طسر فی الوطنی هوی الجاده . طسر فی الوطنی هوی الجاده . طسر فی الوطنی هوی الجاده  
و اینست میزاد .

« علیها یانی الکتاب و انوار النبوه »

« و بر آن آثار نبوت و کتاب ( خدا ) باقی میباشد »

چرا که راه انبیا . موقوف نمیکرد و قرآن متروک نمیدانند . زیرا که قرآن مجموعه ی آیهانی است  
که باید با یک پیشین همانند به ظاهر و درسی گردد و از اینجاست که در تمام آن افکار میگردد و -  
مقتضای زمان بهام ها به شکل میگردد و لذا میتوانیم مفاهیم آنرا بازشناسیم و از برداشتهای دگم -  
محض بوده و با وجود حرکت تاریخ و ظهور جهان ابدی بودن آنرا محقق کنیم .

پس با یک چنین نگرشی قرآن و آثار انبیا . برقرار میداند و آنها که چنین بینشی را کب کرده اند .  
میخوانند با احتیاطهای درست خویش . کتاب را باقی نگذاشته و در راه وسط حرکت کنند .

« و من بها تنفذ الشبه » و الیها صیر المایه »

« از اینجاست که سنت جاری می شود . و باز گشته می رهاها عاقبت با منو  
است »

آری . راه روشنی که پیامبر در حل مشکلات راه و پیاده کردن احکام قرآنی بهر گرفت از -  
همین راه وسط سرچشمه میگرفت . چرا که او نمیخواست راه را کوتاه کند و با مشکلات رانده انگارد

۱ - مراجعه شود به کتاب « علی » خداوند علم و شرف » ترجمه ی ذبیح -

الله منصوری . نوشته ی زیگفرید .

بلکه از آنجا که روح قرآنی و ایند مال عالی استلا را نفع بود . معتاب با عرایذ زمانی و با همه  
چانه نگر . گاهی نیست بر مبادت و از آنجا که این دنیا را ملت . امام (ع) میگوید خدا  
آنجا که یکپوشه نگرند و با بافتنی گری و کوتاهی میسر مراحل را تا نایب میگرد . عراضی نوازی برای  
رسیدن . باید از این راه بگذرد . یعنی راه وسط . و از طریق وسطی (۱) .

« هلك من امتي ، و هلك من امتي »

« هلك من امتي ، و هلك من امتي »

و اینها . از هجران بی صلاحیت با مسیحت و از هجران بی هیچ . و این با آنرا جاسی .  
اسلامی است که بر بیعت اخلاصه بود . چرا که خدا درین زمان بجهت است و در انطباق  
اصطلاحات و کلی ادعای رهبری که برای دیگران دارد . ازین روایات و در عین حال و در وقت  
است که تفرقت کجایی را هدایت کند و بر اساس عکس العمل صحیبات چنین معنایی جز هلاکت  
نیست . زبان کرده آنجا که بدین معنی از رهبری دیگران بزد . در حالی که خود نخواهد بظلمت بسوزد

پند (۲) . « هلك من امتي ، و هلك من امتي »

« هلك من امتي ، و هلك من امتي »

« هلك من امتي ، و هلك من امتي »

پس از این امام (ع) از گمراهی جمع است و هلاکت جاسی بر ادعا سخن گفت .  
با این سخن بر آنت . تا نشان . و در مسیح و رهبری و بر معنایی را نشان دهد . زیرا که بطور عام بیان  
میکند : « هر آنکس که کسی را حق میگوید خود هلاک میبرد » . او نشان دهد راندن گری  
و طبعی یعنی مبادت و بهر حال او میخواهد که بدین از هر گونه ظاهر یعنی . عیقا پدیده هار ابروی -  
کنند و راه حل صحیح را بدین ترتیب بیایند . و بدین آرا بختانند . باید بطریق بخوانند هر  
روز گام های معتاب و از برای هر طریق تکامل برداشته و دیگر ظلم و جاهلیت باز نگردد .

« و کفی بالمرء جهلا ، ان لا یسرف فی نفسه »

« ایمن چهل برای مرد کالی است . که قصه در اعتقاد »

و همین کافی است که انسان جاهل باشد تا از برای خود اعتقاد و سرانجام از موضع حلی خورش  
خالی بماند . و اینست دلیل ایمانهای مخالفی سلطانان : خود را اعتقاد . که بخود یعنی و با خود  
یعنی و با سایر عقاید نمی تواند .

« لا یسرف فی نفسه ، ان لا یسرف فی نفسه »

۱ - برای آنکه پیغمبر خدا . مراجعه شود به : سوره ی بقره . آیه ۱۳۷ .  
۲ - بعد از این که این تعلیم حقا علیه ۱۷ خط اول نیز الهامه نیز مطالعه شود .

« بر عکسوا ربه های هلاک نمیشود . و ذرات قومی خشک نمیشود »

و اینست سنای وسیع دینا میگوید . که رهبری مشکلی بر آن از پدگاه علی . این چنین پیروز  
مندان عمل میکنند و همین اصطلاحات ( تلقوا بطور عام بر هفتاد و شش و عمل ) . چرا که بوده ی ملت بر اثر  
آن از عواقب گراشهای طبیعتی و تبیینی ها بر کنار مانده و عدالت اجتماعی و مساوات و دفا می باشد . و از سر  
خواهد گرفت . رهبران مشکلی بر عکسوا . از هر گونه پیروی و در هر چه و بخار و در اصل و لایم خلقت  
بر کنارند .

« فاسد و سوا فی بیسوفکم . و اصلحوا ذات بینکم »

« پیغمبر من هاند کان یسروید و باصلاحات درونی پیروزید »

و این جمله را با فاء نتیجه . آغاز میکند ( مهم ) . چرا که میخواهد همین اصول پیروی  
گفته را با این نتیجه ارتباط دهد و راه حل همین دشواری های موجود در آن جستجو نماید . امام -  
یا این سخن راه آینده ی خود را نشان میدهد که درجه پیروی گام خواهد زد . پیروی  
که هر چند حجت داخلی را بدینال خواهد داشت . ولی راه حلی است اساسی و انصاری . چرا ؟ زیرا  
که او بر حکومت . پیشین میگرد . که تضادهای موجود را با پرداختن بحث خارجی و امتیازاتی  
که برای صحابی نازل شدند . سکوت گذارند و همین امر حکومت اسلامی را با مواج مردم راز -  
مسلمان و پیرو کرد . مردمی که بنام بردگان و جبهه باشندگان . هر روز سائل فزاینده را برای رهبری  
نا توان جامعه ی اسلامی ایجاد میگردند . و با توجه باینکه سبیل غنائم و غزواتی با آورده درست گروه  
فلبلی تمرکز میبافت . ادعای گرفتن اختلافاطیعتی و زنده دنده ی اطرافیت . جاهلی و خصیصیات قبیل -  
ای . بدین میسود . لذا علی (ع) بر آنست تا با پرداختن پیروی . بار دیگر اسلام را در مسیر  
طبیعی خود قرار دهد . و در داخل پراکندگی و تقای و عکسرا در پیرو همین مردم و همین جامعه پیروی  
میکند . نه در خارج از قریضهای اسلامی . و از این پیروی که بر آنت ثابت مبارزه ی دینی پیروزید .  
مبارزه ای که اولین قریضهای آن لایم به امتیازات و غزواتی با آورده ی طبیعتا ترغیب و سران حزب  
اسوی اصابت میسود . هر چند که سادماندیشان . جنگی داخلی را برای امام (ع) نقش و آنهم  
نقش بزرگ . بسیار آفرید .

« و العسویه من ورائکم »

« و بازگشت ( اصلاح اعتقاد ) از پشت شماست ( و نیالهی کارتان باشد ) »

و بدین ترتیب و ادبازگشترا محدود نمیکند و همین آنها را که از پیرو طالب پیروی از این پس به  
سوی راهها میخواند . زیرا آگاهی بر اعتیادهاست گفته . دیگر پیروی برای دشمنان و اهل  
راهها را باقی نمیگذارد .

« و لا یسرف فی نفسه »